



yrotsih
history starts today

www.yrotsih.com

۶۸۴
۳۶

هفدهمین پرده نمایش

هفتمین خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران

خرداد ۱۳۶۰



هفدهمین پرده نمایش

هفتمین خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران

در دفتر کتب کتابخانه ملی
 شماره ۷۰۷۴۹
 ثبت گردید.

۶۸۴۳۶

از: ناریا

خرداد ۱۳۶۰

مارکسیست‌های ما، و فقط آن‌هایی که از طریق سرسپردگی به اپورتونیزم توانسته‌اند به غلط، نقش سخن‌گویی دیگران را بازی کنند، با آن جلسات تاریخی مناظره‌شان که بازگشت به قرون وسطی بود و به مناظره طرفداران گالیله با مدافعان مسطح بودن زمین می‌مانست، خود را به عنوان سند زنده جنایات رژیم پهلوی معرفی کردند و نشان دادند که آن سلسله منحوس با ممانعت از رشد فرهنگ مترقی و با جلوگیری از گسترش ادبیات و مجامع و احزاب مارکسیستی چه بر سر علاقه‌مندان به سوسیالیسم و ماتریالیسم - از نوع مجازشان - آورده، که رهبران «سنکرونیزه» شده آنان، حتی نتوانستند تکلیف‌ماده را در مباحثات خویش روشن کنند و لااقل آن را به اپورتونیزم نیالایند.

هنگامی که دیگر سردمداران قادر نیستند صدها هزار نفر را به دنبال خویش به خیابان، به موعظه گاه‌ها، به این‌جا و آن‌جا بکشانند و وادارشان سازند که مثل صخره‌ای بی‌جان، فقط آن چیزی را بازگو کنند که «صدای اعلی» از درون بلندگو به آن‌ها تکلیف می‌کند، و هنگامی که دیگر خود به تنهایی قادر نیستند به انقلابیون ناسزا بگویند و بر آن‌ها انواع برچسب‌ها و این‌بار حتی برچسب «مخالف دموکراسی!» را بزنند، و هنگامی که دیگر مثل نمونه اول ماه مه مردم در سطح وسیعی به

ابهامات که تا بهمن ۱۳۵۷ در مرکز حزب توده ایران بروز کرده، - و مرکز نشینان معتقدند همه آنها اتهامات ساواک است! - داده ام، بلکه دامنه این سئوالات را درباره آن اتهامات جدیدتری نیز که پس از انقلاب - زمانی که قاعدتاً ساواک اتهام زنده نباید باشد - در همان کانون ابهامات، یعنی کمیته مرکزی بروز کرده است، کشانده ام.

آن‌ها می‌توانند هر قدر می‌خواهند این سئوالات مشخص درباره مرحله فعلی انقلاب، درباره جبهه متحد خلق، درباره پلنوم شانزدهم، درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری و غیره را نیز تلقینات این و آن، و این‌بار آمریکا و عراق، بدانند، اما این ادا و اطوارهای کمیته مرکزی، ذره‌ای از اهمیت سیاسی این سئوال‌ها که دیگر سطح جنبش را پوشانده است، نمی‌کاهد و ضعف آن‌ها را در عدم توانایی‌شان به پاسخ‌گویی، نمی‌پوشاند. البته آن‌ها، هر از گاه، در حالی که رویشان رابه‌سویی دیگر می‌گیرند، در مقابل مسائل طرح شده در جزوه‌های من پاسخ می‌دهند. مثلاً فقط آن هنگام که من در جزوه ششم درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری نوشتم، و در این باره اشاره کوچکی کردم که «رهبران حزب توده، نتیجه کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی احزاب کمونیست را از جنبش ما و از چشم‌توده‌ای‌ها پنهان می‌کنند و بدین وسیله در واقع به انترناسیونالیسم خیانت می‌ورزند» بود که حضرات به یادشان آمده است که دولت‌های دارای «سمت‌گیری سوسیالیستی» از سال ۱۹۷۸ و در طی مباحثات نمایندگان احزاب کمونیست در کنفرانس صوفیه، به عنوان دولت‌های نوع جدید، که سوسیالیسم علمی را می‌پذیرند و راه رشد سوسیالیستی در پیش می‌گیرند، نیز در جهان پیدا شده‌اند که شیشه‌عمر خیال‌پردازی‌های سرهم‌بندی شده درباره دولت‌های در راه رشد غیر سرمایه‌داری را به زمین کوبیده‌اند.

اما یادآوری من، این نتیجه را نداده است که این آقایان نیز شهادت این را پیدا کنند که مثل حزب کمونیست سوریه که از سالی پیش (مه ۱۹۸۵) در اسناد پنجمین کنگره خود رسماً راه رشد غیر سرمایه‌داری را فریب توده‌ها خواند، از

انحصار طلبان و پامنبری‌هایشان پشت می‌کنند و در صحنه
تنهایشان می‌گذارند؛ آن‌گاه ناگهان دموکراسی دولتی از نوع
تلویزیونی‌اش می‌شکند و در حالی که زندان‌ها از مبارزان راه
دموکراسی پر می‌شود، فضای سیاسی گشاده می‌گردد، و اجازه
می‌دهند که جاه‌طلبی اپورتونیست‌ها کمی تسکین یابد، آن‌ها
را هم به صحنه می‌آورند تا در يك «همخوانی» گوش‌خراش،
نه در باره آزادی و دیالکتیک و غیره، بلکه ابتدائاً در حمله به
دیگر نیروهای انقلابی با دولت همصدا شوند!
اپورتونیست‌ها اجازه دادند که به حد کافی حاکمیت از
آن‌ها سود برد، خود را در اختیار حاکمیت قرار دادند که
جای خالی خلق را با آن‌ها پر کند.

باری، ما آن‌ها را از ریشه بیرون می‌کشیم. وظیفه ماست تا با
نمایندگان آن باریکه مویرگ لرزان بی‌توانی که در خاک خون
آلود میهن ما، اینک دیگر ۴۰ سال است فرورفته و هر بهار
وعده می‌دهد که: «از من درخت تنومند سنایه‌گستری خواهد
روئید، خواهید دید!» به انقلابیون له‌له‌زن، به آن توده‌ای‌های
خوش‌خیالی که انصافاً صبورانه در اطراف این نهال بی‌ریشه
بی‌عاقبت، به امید تحقق این وعده گرد آمده‌اند، به‌عیان نشان
دهیم که: «از تخم رازیانه جنگل نخواهد روئید».

من تا جمع‌بندی و تا نوشتن «چه باید کرد؟» همین جزوه را
فاصله دارم که از طرح مطالب آن ممکن نبود که صرف‌نظر
کرد. اما قبل از این که این امر اسباب خوش‌حالی کمیته
مرکزی را فراهم آورد، اضافه می‌کنم که این قلم و این زبان،
تا زمانی که از نظر فیزیکی قادر به انجام وظیفه باشد، از هر
طریق که میسر شود، مبارزه خود را بر علیه اپورتونیست‌ها
و بر علیه عوام‌فریبان ادامه خواهد داد.

من آنچه را که لازم بوده، هم در باره سابقه قبلی و هم در باره
عمل کرد بعد از انقلاب کمیته مرکزی حزب توده ایران بیان
داشته‌ام. من سؤالات خود را نه فقط در باره آن مجموعه‌ای از

ملاحظه می فرمائید، دوران‌ها می آیند و می روند، قرن‌ها می گذرند، ولی از نظر تئوریسین حزب توده ایران، هیچ چیز جابه‌جا نمی‌شود: دموکرات‌های انقلابی با دموکرات‌های ملی، دولت‌های در راه رشد غیر سرمایه‌داری با دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، و قرن نوزدهم با پایان قرن بیستم، هیچ تفاوتی نمی‌کند، و ابدأ این نکته اساسی و این تغییر اساسی در مبارزات طبقاتی معاصر مطرح نیست که در دولت‌های در راه رشد غیر سرمایه‌داری، بورژوازی ملی شرکت دارد ولی در دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی بورژوازی ملی به‌عنوان دشمن خلق قلع و قمع می‌شود. و یا دموکرات‌های ملی، لایه‌های رادیکال‌تر بورژوازی را نیز شامل می‌شود، در حالی که دموکرات‌های انقلابی را فقط آن خورده بورژوازی می‌سازد که به‌ایده‌ئولوژی طبقه کارگر پیوسته است.

«سؤال: دموکرات‌های ملی با دموکرات‌های انقلابی چه تفاوتی دارند؟»

پاسخ: هیچ تفاوت. دموکرات‌های ملی در کشورهای «جهان سوم» مطرح شده است.» (همان جا)

بله رفقا، رهبران حزب توده ایران شدیداً نیازمندند که شما را گول بزنند و از ادراک و حل و فصل درست مسائل معاصر باز دارند، از نظر آن‌ها: تشیع همان سوسیالیسم است؛ دموکرات ملی، همان دموکرات انقلابی است؛ خورده بورژوازی همان طبقه کارگر است؛ راه رشد غیر سرمایه‌داری، همان سمت‌گیری سوسیالیستی است و قس علی‌هذا. زیرا آن‌ها مسائل سیاست، مسائل تئوری و مسائل انقلاب را نه از طریق فهم دیالکتیکی آن، بلکه از سهل‌ترین راه، یعنی با تسلیم به «پیش‌آمدهای زندگی» درک می‌کنند.

«سؤال: کدام جناح در حاکمیت و رهبری تأثیر بیش‌تری دارد؟»

پاسخ: هنوز باید زندگی این مطلب را روشن‌تر سازد» (همان جا)

باری، من کمی دیگر صبر و حوصله می‌طلبم تا به گوشه و

تبلیغ برای «راه رشد غیر سرمایه‌داری» دست بردارند. بلکه حالا فقط کم‌تر از يك ماه می‌شود که به این رضایت داده‌اند که بعضی اوقات در مقابل کلمات راه رشد غیر سرمایه‌داری در پراگتر بنویسند (سمت‌گیری سوسیالیستی)!!!

ای کاش به همین جا بسنده می‌کردند - زیرا انتظار بیش‌تری از این‌ها نمی‌رود - ولی مردم شماره ۵۲۴ و رشکستگی سیاسی و تئوریک رهبران حزب توده و آن‌هم برجسته‌ترینشان را به تمام و کمال اعلام کرد:

«این مقولات تازه، مانند «سمت‌گیری سوسیالیستی» و «دموکرات‌های ملی»، که پیش‌تر در دوران پس از جنگ جهانی دوم مرسوم شده و از ریشه‌های کهنه‌تری مانند «رشد غیر سرمایه‌داری» و «دموکراسی انقلابی» روئیده است، در نزد مؤلفان امروزی مارکسیسم، به شیوه‌های مختلفی به کار می‌رود که گاه ناشی از سلیقه و سبک نگارش و گاه ناشی از مقتضیات متن است.» (!!!) (مردم ۵۲۴، مقاله درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری و دموکراسی ملی)

عمده‌ترین مسائل معاصر را نمی‌توان هنرمندانه‌تر از این در لجن‌زار فهم بدوی تئوریک فرو برد، و نمی‌توان مغرضانه‌تر از این با سوسیالیسم و با مارکسیسم دشمنی ورزید.

«مقوله «راه رشد غیر سرمایه‌داری» بر حسب نیاز تحلیل علمی زندگی، در مارکسیسم پدید شد. ولی این مقوله، که از جهت محتوای خود چیزی جز همان سمت‌گیری سوسیالیستی نیست، در دوران-لنین، غیر از دوران پس از جنگ دوم جهانی، و مثلاً در الجزایر، غیر از ایران است....»

«از آن‌جا کلمه دموکرات‌های انقلابی پدید شد. در کنار این کلمه، پس از جنگ جهانی دوم و اوج مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌های «جهان سوم» واژه دموکرات‌های ملی - که همان دموکرات‌های انقلابی متداول در اروپای قرن نوزدهم است - ظهور کرد.» (همان‌جا)



سرانجام آستین‌ها را بالا زدند و برای رفع تکلیف و بستن دهان مزاحمان پرسشگر، برای يك كاسه کردن مجموعهٔ كج‌فهمی‌هایشان از انقلاب و از مفهوم دولت، و به‌ویژه برای سروسامان دادن به بعضی تصفیه حساب‌های خصوصی، پلنوم وسیع هفدهم را در حزبی تشکیل دادند، که عدهٔ نسبتاً زیادی از اعضا و دور و بری‌های آنان، به‌یمن هرچه بی‌مایه‌تر، هرچه غیر توده‌ای‌تر و هرچه سطحی‌تر بودن حزب، که منافع بالانشینان ایجاب می‌کند آن را درست در همین حد نگه دارند، می‌پرسند:

«طی مدتی که از انتشار اطلاعیه و اسناد هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیتهٔ مرکزی می‌گذرد، به‌عدهٔ نسبتاً زیادی از دوستان و هواداران حزب و خوانندگان «نامهٔ مردم» (یعنی همان اعضا حزب) برخوردیم که اطلاع دقیقی از معنای واژهٔ پلنوم نداشتند، و یا می‌پرسیدند که: آن کلمهٔ «وسیع» داخل پراکنش به‌چه معناست و توصیه می‌کردند که دربارهٔ این مفاهیم و برخی از واژه‌های دیگر نظیر «هیئت سیاسی»، «هیئت دبیران»، «برنامه» و «اساسنامه» و غیره، که در اسناد پلنوم ذکر شده، توضیحاتی در «نامهٔ مردم» چاپ شود.» (نامهٔ مردم، شمارهٔ ۴۹۲، ص ۷)

۲/۵ سال پس از انقلاب، از برکت عامی‌گری از صدر تا به ذیل کمیتهٔ مرکزی، در حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر، اعضا و هواداران، مفهوم «برنامه» را نمی‌دانند. بدین ترتیب، پس آیا آن‌ها اصولاً عضو و یا هوادار چه چیزی شده‌اند،

زوایای طرح شده در این جزوه نیز توجه شود، آن گاه جمع
بندی خواهیم کرد، و نقطه نظرهایم را دربارهٔ امروز خواهیم
گفت و آن را نقطهٔ عزیمتی خواهیم گرفت برای مبارزهٔ
سازمان یافتهٔ هرچه وسیع تر و هرچه رویاروتر با پورتونیسیم
و برای آزاد کردن حزب از چنگ عوام فریبان، پیرکرشمه
کاران خرفت اندیش، و بی مایگان جاه طلب مسند نشین.

فریبی و دروغ که پیوسته در مواجهه با توده حزبی دستورالعمل کار کمیته مرکزی بوده است قبلا با خبریم و گوشمان به این قبیل شعارهای بی محتوا، کاملا آشناست:

« کارهای پلنوم هفدهم (وسیع) کمیته مرکزی به همه نشان داد که اتفاق نظر در درون حزب طبقه کارگر به هیچ وجه فرمایشی و مکانیکی نیست و از يك انضباط کور یا گوش به فرمانی مورد ادعای تبلیغات امپریالیستی سرچشمه نمی گیرد. »
(نامه مردم، شماره ۴۸۹، ص ۳)

باری، ما را باین هیاهوها کاری نیست. آنها ادعاهایشان را می کنند و ما صبورانه از میان حرف هایشان، آن تضادهایی را بیرون می کشیم که قادر باشد بوی چوب پوسیده ساختمانشان را از ورای هفت پوسته رنگ عوام فریبی نیز به مشام انقلابیون برساند. ما به بررسی اسناد پلنوم (وسیع) هفدهم می پردازیم، هر چند که مجموع آنها همان مطالب دوپهلوی، همان طیف سازی، همان دعوت نیروهای انقلابی به سازش و به دست برداشتن از مبارزه طبقاتی است که در طول ۲۰ و اندی سال گذشته، در روزنامه، در مجله تئوریک و در هر برگ اعلامیه هایشان به خورد توده داده اند:

« اهمیت تاریخی این دست آوردها باز هم چشم گیرتر و با اهمیت تر می شود، وقتی در نظر بگیریم که در چه شرایط دشواری به وجود آمده اند، واقعیت این است که نیروهای راستین و وفادار انقلاب این کامیابی ها را در نبرد دشوار با ۳ عامل دشمن و مخالف و ترمز کننده به دست آورده اند. این سه عامل عبارت اند از:

— تلاش دشمن برای ناکام ساختن انقلاب.
— تلاش طبقات و اقشار مرفه و استثمارگر برای ترمز کردن پیشرفت انقلاب.

— پی آمدهای منفی اشتباهات، مطلق گرایی ها، قدرت طلبی ها و انحصار طلبی ها، خود محوری ها در صفوف نیروهای انقلابی که این خود محصول موضع و دید طبقاتی این نیروهاست. »
(اسناد پلنوم هفدهم، مردم شماره ۴۹۶، ص ۶)

معلوم نیست این آقایان از کدام دست آوردها و به خصوص از کدام شرایط دشوار صحبت می کنند، هنگامی که در تاریخ هیچ انقلابی، مثل انقلاب بهمن ۱۳۵۷، حاکمیت پس از انقلاب، از چنین پشتوانه وسیع توده ای برخوردار نبوده

اشخاص؟ راستی که این است و جز این نیست. این اعضاء و هواداران، روش سیاسی رابه آرث برده اند، حزب توده را «حزب پدرشان» می شناسند، و در دنباله روی از کمیته مرکزی، نه به استدلال و اسناد کاری دارند و نه به استراتژی و تاکتیک. آنها فقط وصیت پدر را اجرا می کنند و بس! همین حالا هم که کمیته مرکزی می خواهد «توضیحاتی» درباره این «واژه ها» چاپ کند، قضیه راطوری برمی دارد که «پس فردا» همین فهم و شعور سطحی «دائرة المعارفی» نیز وبال گردنشان نشود:

«جلسات عمومی یا پلنوم ها نیز در شرایط عادی و هنگامی که مانعی برای تشکیل آن نباشد، قاعدتاً سالی يك بار، دوبار، سه بار تشکیل می شود. (در مورد حزب توده ایران، بر طبق ماده ۲۵ اساسنامه، پلنوم کمیته مرکزی در سال حد اقل دوبار بایستی تشکیل شود) تا مسائل مهم را در حضور تمام اعضای رهبری به بحث گذارد و اصل رهبری جمعی را، که از اصول سازمانی مهم ماست، عملاً اجرا کند. ولی البته این فواصل الزامی نیست.» (نامه مردم، همان شماره، همان ص)

رعایت فواصل برای اجرای یکی از اصول سازمانی مهم در حزب توده ایران، یعنی برگزاری پلنوم، الزامی نیست! این است اثر انگشت مرکزیت غیر دموکراتیک زیر هر نوشته آموزشی که آن هم پس از پرسش های بسیار، مجبور می شوند بیرون دهند. معلوم نیست بر طبق کدام سند حزبی این آقایان به خود اجازه می دهند که چنین نیشخندهایی را به دموکراسی در حزب تحویل دهند؟ فواصل تشکیل و تعداد جلسات سالانه پلنوم را، اساسنامه حزبی معلوم می سازد و اساسنامه را نیز کمیته مرکزی در همان مقاله چنین تعریف می کند:

«اساسنامه نیز عبارت است از سند اصلی سازمانی و مجموعه موازینی که بر زندگی درونی حزب حکم فرماست و مقررات و قواعدی که باید رعایت شود، در اساسنامه وسایل کار سازمان های حزبی و نحوه تشکیل ارگان ها و رهبری آن و چگونگی تشکیل کنگره ها و پلنوم ها و جلسات و حوزه ها و غیره تشریح می شود. (همان جا)

اینك که کمیته مرکزی اجرای مقررات و قواعد و موازین حاکم بر زندگی درونی حزب را الزامی نمی داند، این اعلی حضرتان يك بار برای همیشه روشن بفرمایند که از نظر بلند مرتبه شان، سرانجام این کدام اصل و قرار و قانونی است که رعایت آن الزامی است تا ما از این پس فقط در آن باره گفت و گو کنیم. البته اشاره به این امر لازم است که ما از الزامی بودن اصل خودستایی و عوام

نوکران و وابستگان کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان را
که تکیه‌گاه اصلی آن رژیم را تشکیل می‌دادند، از زندگی
سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران قطع کند؛

— حاکمیت ساواک جنایت‌کار را براندازد... والی آخر.
(اسناد پلنوم هفدهم، مردم ۴۹۶)

اپورتونیست‌ها، بنا بر ماهیت خود، دربارهٔ تعمیق انقلاب تا مرحلهٔ دیکتاتوری
پرولتاریا، اسنادی ندارند، آن را به فراموشی سپرده‌اند، و با پذیرش حاکمیت
فعلی به‌عنوان حکومتی مردمی و انقلابی، از سرنوشت انقلاب عملاً هیچ نگران
نیستند. آن‌ها فقط خوش‌حالتند که گویا فقط طبق پیش‌بینی آن‌ها سرانجام مردم
انقلاب کرده‌اند، و به‌طور واضح، با آن فهرستی که تحت عنوان دست‌آوردهای
انقلاب ایران در اسناد پلنوم خود بیرون داده‌اند، و خود مؤید این است که انقلاب
در زمینهٔ تغییرات بنیادی اقتصادی و سیاسی هیچ دست‌آوردی نداشته و کم‌ترین
اثری از سوسیالیسم در آن دیده نمی‌شود، می‌خواهند پاسیفیسم خود را به‌توده
منتقل کنند و بگویند که: هر چه باشد به‌هر حال این از گذشته بهتر است!

چنین دست‌آوردهایی که پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب توده به‌عنوان نشانه‌های
پیروزی انقلاب تحت رهبری هیئت حاکمه برمی‌شمرد، اگر ۴۵ سال پیش به‌دست
می‌آمد، یک تغییر تاریخی محسوب می‌شد. اما امروز، انقلاب، انقلاب نیست مگر
بلافاصله و در وهلهٔ اول حساب سرمایه‌داری را تصفیه کند، آن را سرکوب کند و
ستم طبقاتی را مرتفع سازد. انقلابی که به چنین دست‌آوردی نرسد، فقط استراحت
گاه بورژوازی است و به‌او فرصت می‌دهد تا خود را نوسازی کند، و بار دیگر
با عناوینی دیگر، مثلاً جمهوری و یا استقلال به‌غارت خلق بپردازد.

همهٔ سردرگمی رهبران حزب تودهٔ ایران و همهٔ آن آرایشی که برقبای
اپورتونیسم خود، از جمله با «دست‌آوردسازی» برای انقلاب، می‌دهند، به‌طور
ساده عبارت از این است که رهبران حزب تودهٔ ایران می‌خواهند برای این اعتقاد
خود که: نقطهٔ عزیمت نیروهای انقلابی برای تعمیق انقلاب، از مبدأ وحدت با
حاکمیت پس از انقلاب حرکت می‌نماید، محمل بسازند. و همهٔ تضاد آن‌ها— صرف
نظر از گذشتهٔ دست و پاگیرشان — با نیروهای مردمی در این است که انقلابیون
می‌گویند: نقطهٔ عزیمت ما و هر انقلابی در هر کجای دیگر برای پیروزی و تعمیق
این و یا هر انقلاب دیگر، بر مبنای تغییر حاکمیت تاهرمونی پرولتاریاست.

کشف مطلب و گشودن گره اصلی کار، ساده است و آن هم مربوط می‌شود
به نقطه نظر تئوریک رهبران حزب تودهٔ ایران: آن‌ها می‌گویند تضاد عمده در
مرحلهٔ کنونی، تضاد با امپریالیسم است. اما انقلابیون می‌گویند، تضاد عمدهٔ هر

است؟ میلیون‌ها انسان با تعصبی باورنکردنی و با اعتمادی چشم بسته آماده بودند تا بديك اشاره حاکمیت، هر مشکل، هر قدر سهمگین و به هر اندازه غیرقابل حل را، از پیش پای انقلاب بردارند. و حاکمیت، این نیروی عظیم تاریخی را نه در جهت حل و فصل عقب ماندگی، نه در مبارزه با جهل و خرافات، نه در جهت پیشرفت و ترقی، نه در جهت مبارزه با فئودالیسم و سرمایه‌داری، بلکه در باطلاق منافع قشری خود ریخت، آن‌ها را به هرزآب‌های كوچك بی‌مصرف تبدیل نمود و در مقابل مردم وظیفه حیرت‌انگیز صدور انقلاب تا فراز قطب شمال را قرارداد!

اپورتونیست‌ها، آن رفورم‌های كوچك اجتماعی، آن سرکوب مهره‌ها و عوامل حاکمان گذشته، به وسیله حاکمان جدید، و آن قوانین جدیدی را که جای قوانین کهنه را می‌گیرد، و در مجموع، همه آن‌ها در هر تغییر اجتماعی ناگزیر است، بابوق و کرنا، فهرست می‌کنند، ولی از طرح مسئله مبرم انقلاب، که عیار شکست یا پیروزی هر انقلابی است، یعنی از طرح مسئله دولت و ساخت طبقاتی آن، طفره می‌روند و جرأت ندارند که این مطلب همه فهم را اعلام کنند که پیروزی نسبی دشمنان انقلاب، پیروزی کامل طبقات استثمارگر، و گسترش روزافزون قدرت‌طلبی و انحصارگرایی در انقلاب، همان شکست انقلاب است و در این میان، نه ضد انقلاب، که فقط و فقط دولت حاکم بر انقلاب مقصر است و بس. زیرا همه انقلاب‌های پیروز دیگر نیز، حتی بدون این که چنین توده‌انبوهی را پشت سر خویش داشته باشد، همه عوامل بازدارنده انقلاب را در مقابل روی خویش داشته است. به روسیه، به چین، به آنگولا، اتیوپی، ویتنام، افغانستان و غیره بنگرید: انقلاب در همه این کشورها، با یورش‌های سهمگین و علنی بیرونی و درونی روبه‌رو بوده و روبه‌روست؛ با این تفاوت که رهبران آن انقلاب‌ها، قبل از این که در اندیشه کوبیدن پرچم خویش بر فراز جهان باشند، قبل از این که به سرکوبی کفر و شرک جهانی پردازند، از طریق سرکوب سرمایه‌داران، فئودال‌ها و مرتجعین داخلی، - زیرا که خود از آن قماش نبوده‌اند - به جلب اعتماد توده و بسیج آنان پرداختند و انقلابشان را نجات دادند.

اپورتونیست‌ها آب می‌ریزند تا دست‌اندرکاران فعلی دست‌های آلوده به ضد انقلاب خود را بشویند، عقب‌افتادگی آن‌ها را از درخواست‌های انقلاب، معلول شرایط دشوار می‌شمرند، و آن تغییرات ناگزیر را که بدون آن‌ها اصلاً سخنی از انقلاب هم نمی‌تواند در میان باشد، دست‌آوردهای انقلاب می‌شمرند:

(انقلاب) توانست:

- رژیم منفور جابر سلطنتی را به زباله‌دان تاریخ بفرستد؛
- دست‌خاندان جنایت‌پیشه پهلوی و بخش چشم‌گیری از

است، ضعف تئوریک رهبران برجسته حزب توده ایران به انحرافات عمیق و گرایشات سیستماتیک تفکر خورده بورژوازی انجامیده است:

«حقیقت آن است که یک انقلابی دوران ما و کشور ما باید با مراعات «اولویت‌ها» در راه سه هدف زیرین مبارزه کند:

۱. مقدم بر همه علیه امپریالیسم - بر رأس آن امپریالیزم آمریکا - و به خاطر استقلال واقعی کشور، به عنوان شرط اساسی حل مسائل دیگر.

۲. علیه بقایای نظامات ارتجاعی و استثمارگری و برای تأمین حقوق دموکراتیک توده‌های مردم و استقرار عدالت اجتماعی.
۳. در راه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی» (احسان طبری، برخی مسائل حاد ایران، شماره ۲، ص ۵۵ و ۵۶)

«در عصر ما اصل و شاخص، مبارزه با امپریالیسم است» و «شرط اساسی حل مسائل دیگر» منوط است به مبارزه علیه امپریالیسم! انقلابی‌گری خورده بورژوازی که مارکسیسم را الگوی خود می‌گیرد، صرف نظر از این که خود متوجه باشد یا خیر، به دنباله روی مائوئیسم تبدیل می‌شود. اگر نمی‌پذیرید نشانه‌های دیگری نیز در کار است:

«سوم قاعده تضاد... نظری که می‌شود قبول کرد و من می‌پذیرم این است که دو شکل اساسی تضاد وجود دارد، یکی تضاد در طی زمان... و یکی هم آن چیزی که در مکان همزمان هستند... این دو قطب متضاد در عین حال در حال وحدت باهمدیگر به سر می‌برند، مثل جذب و دفع، مثل منفی و مثبت، مثل آزادی و استبداد و مثل جنگ و صلح، حالات متضادی است که در مقابل همدیگر هستند، ولی باهمدیگر هستند، بی‌همدیگر وجود ندارند.» (از بیانات احسان طبری، در بحث آزاد تلویزیونی جلسه نخست)

بفرمائید، فضل فروشی‌هایی از نوع فوق، چیزی نیست جز کپی برداری از جهان بینی مائوئیسم:

«مائو در اثر خویش با عنوان «درباره تضادها» می‌نویسد «واقعیت آشکاری است که جنگ و صلح پدیده‌هایی هستند که یکی به آن دیگری تبدیل می‌شود: جنگ به صلح بدل می‌گردد... صلح به جنگ...»

به هر حال، جنگ و صلح دو پدیده‌ای هستند که به طور متقابل

انقلابی در دوران معاصر، مسئله سرمایه‌داری و وضع طبقاتی حاکمیت است. زیرا هر ذهن مشتاق و بی‌غرضی به سهولت درمی‌یابد که مبارزه با امپریالیسم، بی‌محرک‌های عمیق طبقاتی حرف مفت و یاوه بی‌ارزشی بیش نیست.

البته رهبران مائوئیست پکن نیز نمونه بزرگ‌تر رهبران حزب توده در جهانند. آن‌ها هم می‌گویند مبارزه طبقاتی در جهان دیگر اصل نیست، دیگر تضاد عمده در جهان، تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم نیست، بلکه تضاد عمده، تضاد بین کشورهای در حال رشد و جنبش‌های آزادی‌بخش با امپریالیسم و با ابر قدرت‌هاست.

«برداشت مائوئیستی از تضاد اصلی در عصر حاضر کم‌تر از بقیه ضد مارکسیستی نیست. در نامه (۱۴ ژوئن ۱۹۶۳) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین اشاره می‌شود که تضاد اصلی دوران ما، تضاد بین جنبش آزادی‌بخش ملی در کشورهای در حال توسعه با امپریالیسم است. بادنبال کردن این تضاد اصلی، رهبران پکن برای خود وظیفه حمایت فعالانه از مبارزه تمام خلق‌های تحت ستم و کشورهای جهان سوم را در نظر می‌گیرند. زیرا این مبارزه، تمام خلق‌ها را از جهان امپریالیستی نجات خواهد داد، اما در این نظریه روحیه انقلابی طبقه کارگر و خلق‌های خود کشورهای امپریالیستی، بدون ذکر دلیل، در نظر گرفته نشده است.» (طبیعت ضد مارکسیستی مائوئیسم، نیکولا تراندافیلوف، ص ۳۶، ترجمه فارسی).

رهبران حزب توده، این مائوئیست‌های پشت پرده در انقلاب ما، نیز می‌گویند در شرایط فعلی انقلاب ما و حتی در شرایط فعلی دوران معاصر، دموکراسی و مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه‌داران و دولت هوادار آن‌ها، فرعی است بر اصل مبارزه ضد امپریالیستی! و با تراشیدن وظیفه حمایت از دولت ضد امپریالیست (!) کنونی و در نظر نگرفتن روحیه انقلابی طبقه کارگر ایران، خود را کاملاً به عنوان ماکت کوچک مائوئیسم جهانی معرفی کرده‌اند:

«... بی‌اعتنایی و پایمال کردن دموکراسی... اولاً می‌تواند سایه به‌سایه استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی نباشد، و ثانیاً در مبارزه با امپریالیسم، که در عصر ما اصل و شاخص است، چه بسا چیزی جز نقش درجه دوم را احراز نکند.» (نورالدین کیانوری، مردم شماره ۴۶۸، ص ۵)

توجه که می‌فرمائید، این بیانات از حد انحراف در مسائل انقلاب مادر گذشته

این ضجه‌مویه‌ها درباره آزادی‌های دموکراتیک و این بهانه‌جویی‌های چپ و راست روانه مائوئیستی، البته فقط تا آزادی مجدد روزنامه مردم ادامه می‌یابد، و از آن پس بار دیگر آزادی‌ها به‌طور کامل برقرار می‌گردد. جالب این است که همین رهبران هستند که دیگران را «خود محور» می‌دانند!

«این که دستگاه تبلیغات امپریالیستی و ضد انقلاب و سازش کاران و تسلیم‌طلبان ادعا می‌کنند که گویا در ایران در زمینه محدودیت آزادی تغییر محسوس رخ نداده و استبدادی سرنگون شده و استبدادی دیگر جای آن را گرفته، یک دروغ بی‌پروا و مردم فریبی ناهنجار بیش نیست. واقعیت این است که یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای انقلاب شکوهمند، یعنی درهم شکستن کابوس وحشتناک اختناق ساواکی و به رسمیت شناختن آزادی‌های فردی و اجتماعی است.» (اسناد پلنوم وسیع هفدهم، دنیا شماره ۱، سال ۱۳۶۰، ص ۲۶)

رهبران حزب توده ایران، آزادی به رسمیت شناخته شده را جشن می‌گیرند. و به آن همه قید و شرطی که برای محدود کردن آزادی در هر یک از بندهای مواد قانون اساسی و در آخرین اطلاعیه دادستان کل انقلاب اسلامی درباره فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی، گنجانده شده است، توجهی ندارند: «نشر مطبوعات منوط به اجازه است. برگزاری میتینگ منوط به اجازه است. ایجاد دفاتر حزبی و گروهی منوط به اجازه است. همه آزادند حرفشان را بزنند به شرط این که تحریک نباشد. احزاب می‌توانند فعالیت سیاسی بکنند ولی اجازه اعتصاب و تحصن و اخلال ندارند! احزاب سیاسی آزادند ولی حق ندارند مسلح باشند. همه می‌توانند بیایند و مناظره بکنند به شرط این که اسلحه‌هایشان را تحویل دهند. دستگاه امنیتی از همه سازمان‌های سیاسی دفاع می‌کند به شرط این که غیر قانونی نباشند و غیره و غیره. این است آن آزادی به رسمیت شناخته شده که رهبران حزب توده ایران به عنوان دست‌آورد انقلاب برایش سینه‌چاک می‌زنند:

«آزادی فردی، آزادی مطبوعات، آزادی کلام، آزادی اتحاد، آزادی اجتماعات، آزادی تدریس، آزادی مذهب و غیره - این ستاد کل آزادی‌های سال ۱۸۴۸ - به او نیفورم قانون اساسی آراسته شدند تا بگردند ناپذیر گردند. هر یک از این آزادی‌ها حق مسلم فرد فرانسوی اعلام می‌گردد ولی با یک قید و شرط ثابت و آن این که آزادی فقط در حدودی

یکدیگر را نفی می کنند. آن ها نمی توانند و نمی توانستند دو جنبه متقابلاً مرتبط از یک تضاد دیالکتیکی باشند. معلوم است که طرفین مخالف دیالکتیکی به طور متقابل به یک کل دیالکتیکی متصل می شوند و معلوم است که یکی از طرفین بدون طرف دیگر نمی تواند وجود داشته باشد. اما تجربه جهانی به قدر کافی نشان داده است صلح بدون جنگ و جنگ بدون صلح می تواند وجود داشته باشد. بدین ترتیب، این جدل مائو نیز بار دیگر نشان می دهد که جدلی دروغین و سفسطه است.» (طبیعت ضد مارکسیستی مائوئیسم، نیکولا تراندافیلوف، ص ۷۳ و ۷۴)

باری، همین فرمول بندی های انحرافی رهبران حزب توده نیز، پابرجا نمی مانند و مثلاً آزادی های دموکراتیک که در عصر ما مسئله ای درجه سوم است فقط تا آن هنگام درجه سوم است که روزنامه مردم اجازه انتشار دارد. اما عصر همان روز که دفترنامه مردم مورد هجوم قرار می گیرد، ناگهان حقوق دموکراتیک به مقام اول و این بار به اصلی بر فرع مبارزه ضد امپریالیستی، تغییر رتبه می دهد:

« آیا می توان کامیابانه با امپریالیسم در صحنه جهانی و در درون کشور نبرد کرد و نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی آن را ریشه کن ساخت، ولی در صحنه داخلی آزادی های دموکراتیک، آزادی های فردی و اجتماعی و ملی را محدود و نیروهای میهنی و مترقی را سرکوب کرد؟ ...

هر کسی که دست آوردهای (انقلاب) را گرامی می دارد و انقلاب بزرگ ایران را ارج می نهد و خواستار تعمیق و پیش برد آن است، به حق تحولات هفته های اخیر را با نگرانی تعقیب می کند. نه فقط آزادی های دموکراتیک، بلکه همراه آن و به طور جدایی ناپذیر و به تبع آن جنبه های ضد امپریالیستی انقلاب ما در معرض مخاطره قرار گرفته است. در کشور ما به عیان چرخشی به راست، که از اوائل مرداد پیش بینی می شد، به تحقق پیوسته است. فوری ترین و چشم گیرترین عواقب منفی این چرخش در زمینه آزادی های فردی و اجتماعی دیده می شود، ولی در ضمن هیچ میهن دوست متعهدی نمی تواند عواقب و آثار آشکار آن را در زمینه مبارزه با امپریالیسم نادیده بگیرد.» (احسان طبری، برخی مسائل حاد ایران،

اپورتونیست‌ها و تمامی نمایندگان طبقات استثمارگر در کشورهای روبه‌رشد - به خوبی درک می‌کنند وجود دموکراسی سیاسی به مثابه روش اداره کشور و آزادی توده‌ها می‌تواند منجر به رشد انقلابی و جلب وسیع‌ترین توده‌های خلق به مشارکت فعال در امور انقلابی و سیاسی گردیده کار را به محروم شدن ایشان از حاکمیت برسانند. از این رو است که به انواع روش‌ها، از جمله گاهی به تروری خون‌بار و دیکتاتوری فاشیستی و روش عیان ضد کمونیستی متوسل می‌گردند. «(از نطق عزیز محمد، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق در کنفرانس ۱۹۷۸ صوفیه)

می‌بینید که تجربه مبارزان کمونیست، چه‌گونه اغماض کنندگان درباره روش غیر دموکراتیک دولت‌ها، یعنی اپورتونیست‌ها را، در کنار مرتجعین و امپریالیست‌ها و نمایندگان تمامی طبقات استثمارگر در کشورهای روبه‌رشد ذکر می‌نماید.

رهبران حزب توده ایران، آنچه را که به‌عنوان دست‌آورد انقلاب در اسناد پلنوم هفدهم آورده‌اند، عبارت است از بعضی تغییرات ناگزیر در روبنا و در نهادهای اداری کشور به‌سود سیستم جدید و همانی است که اپورتونیسم از یک انقلاب می‌تواند انتظار داشته باشد و بس.

در مردم شماره ۵۰۹ و در دنباله اسناد پلنوم وسیع هفدهم درباره عمده‌ترین مسئله انقلاب امروز ما، و عمده‌ترین مسئله هر انقلابی، یعنی پایگاه طبقاتی حاکمیت امروز انقلاب می‌خوانیم:

ترکیب حاکمیت در دوران نوین از لحاظ پایگاه طبقاتی:
«عناصر حاکمیت کنونی کشور به‌طور عمده عبارتند از: نهاد های قانونی شامل مقام رهبری، رئیس‌جمهور، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی قضایی، دولت، شورای نگهبان قانون اساسی، سپاه پاسداران و نهادهای انقلابی یعنی دادگاه‌های انقلاب، کمیته‌های انقلاب، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان و غیره. ترکیب طبقاتی این نهادها به‌طور عمده مخلوطی است از طیف وابستگان و نمایندگان اقشار گوناگون مردمی تا نمایندگان بورژوازی لیبرال. ولی تفاوت کیفی - ترکیب حاکمیت کنونی با ترکیب دوران پیش از انتخاب نهادهای قانونی، در وزن مخصوص جناح‌های مختلف این طیف در

نامحدود است که «حقوق برابر دیگران و امنیت عمومی»
و با «قوانین» - که به خصوص باید هماهنگی آزادی‌های فردی
را با یکدیگر و با امنیت عمومی تأمین کند - آن را محدود
نسازد. مثلاً افراد کشور حق دارند اتحاد کنند، جلسات
مسالمت‌آمیز و غیر مسلحانه تشکیل دهند، دادخواست تسلیم
کنند و عقیده خود را در مطبوعات یا به هر وسیله دیگر بیان
دارند... هر جا که بورژوازی این آزادی‌ها را برای «دیگران»
به کلی منع کرد و یا تحت شرایطی که هر کدام یک دام پلیسی
بود به آن‌ها اجازه بهره‌مندی داد، همیشه فقط به مصالح
«امنیت عمومی» و به عبارت دیگر به امنیت بورژوازی که
قانون اساسی هم آن را تجویز می‌کرد، استناد ورزید... هر
بندی از قانون اساسی تضاد خود یعنی مجلس عالی و عوام خود
را در خود مستتر دارد: آزادی در قالب جملات کلی و الغاء
آزادی در قالب قیود و شروط» (مارکس، هجدهم برومر لوئی
بناپارت، ص ۳۴ و ۳۵ تأکیدها از ماست)

پس از ۱۳۰ سال، بورژوازی هنوز شگردهای خود را تغییر نداده است.
و در طول این همه وقت، اپورتونیسیم جهانی، پس از بارها و بارها تجربه خون‌آلود،
هنوز فریب بورژوازی را می‌خورد و خلق را به پذیرش قانون‌ها، وعده و وعیدها
و تضمین دادن‌های قانونی بورژوازی برای رعایت دموکراسی وامی‌دارد:

«تجربه سال‌های گذشته بسیاری از کشورهای در حال رشد
این نظر را تأیید می‌کند که دموکراسی سیاسی، به مثابه یک
سیستم حکومتی و مجموعه حقوق و آزادی‌ها برای توده‌ها،
شرط حتمی ایجاد امکانات مناسب است جهت رشد انقلاب
ملی - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی. زیرا تنها جو
دموکراتیک است که امکانات لازم برای احزاب و نیروهای
پیشرو را در جهت بسیج توده‌های وسیع و هدایت ایشان در
مسیر روند رشد مترقی، تعمیق تحولات اجتماعی و مبارزه
با نیروهای ارتجاعی و راست که کوشش بلاوقفه‌شان مصروف
آن است تا جلو گسترش انقلاب را بگیرند و تحولات انجام
یافته را متناسب با نظرات و منافع خویش و با هدف تحکیم
مبانی حاکمیت خودشان تغییر مسیر دهند، فراهم می‌آورد.
دشمنان جنبش کمونیستی - یعنی امپریالیست‌ها، مرتجعین،

آیا يك جمله، و یا حتی يك واژه روشن وقارچ اپورتونیسیم نرده در این ۳۵-۴۵ سطر مطلب، که همه آن چیزی است که پلنوم اپورتونیسیتها جرأت کرده است درباره ماهیت طبقاتی حاکمیت امروز انقلاب از خودش ابداع کند، وجود دارد، که سرانجام به شما بگوید پایگاه طبقاتی این حاکمیت در تقسیم بندی مارکسیستی آن چیست؟ بفرمائید، همه زوری که در این زمینه می زنند همین يك جمله است: «ترکیب اکثریت مجلس و ترکیب دولت کنونی بیانگر آن است که وزنه نمایندگان اقشار گوناگون مردمی در حاکمیت قانونی سنگین شده است.» يك هیئت کامل آکادمیسین و يك تیم ورزیده از بهترین تئوریسین های جهان هم نمی توانند، این جمله را به قانونمندی های مارکسیستی درباره کشف پایگاه طبقاتی حاکمیت ربط دهند. در این هفدهمین پرده نمایش اپورتونیسیتها صحنه تعیین ماهیت طبقاتی حاکمیت، فی الواقع به دلچک نمایش سپرده شده که کمی تماشا کنندگان را بخنداند. معلوم نیست بالاخره این جمله که «ترکیب کنونی حاکمیت و اکثریت مجلس از نمایندگان اقشار گوناگون مردمی تشکیل شده اند» یعنی چه؟ این همان قدر ارزش دارد که ما بگوئیم تماشاگران فلان مسابقه فوتبال از اقشار گوناگون مردمی تشکیل شده اند!

اما ما با حداکثر بزرگ منشی، واژه «مردمی» را برای خودمان به مفهوم «انقلابی» تفسیر می کنیم و مو را از خیک ماست اپورتونیسیم رهبران حزب توده بیرون می کشیم. و پیش خود استدلال می کنیم که آنها «نیت» کرده بودند بگویند که حاکمیت کنونی را بیش تر نمایندگان طبقات ولایه های میانی و انقلابی جامعه می سازند، یعنی این که حاکمیت کنونی انقلاب مابده دست خورده بورژوازی دموکرات انقلابی است.

خوب، آنها قبل از این نمایش، البته با سهولت بیش تری در این باره اعتراف می کردند که حاکمیت را نماینده خورده بورژوازی دموکرات انقلابی ایران می دانند و خود را ملزم نمی دیدند که يك گارد محافظ کامل از کلمات اپورتونیسیتی برای خود بتراشند:

«س: از دیاد خرابی های عظیم ناشی از جنگ... منجر به غلبه لیبرال های جناح راست بر دموکرات های انقلابی نخواهد شد؟
ج: تصور این که نتایج این جنگ... موضع لیبرالها را در مجموعه سیاست ایران تقویت کند، این تصور به نظر من درست نیست.»

کمی درباره دموکرات های انقلابی گفت و گو کنیم:
واقعیت این است که دموکرات های انقلابی، در حل مسائل معاصر به سود

حاکمیت است. اگر در دوران دولت موقت و فعالیت شورای انقلاب و دولت پیش از دولت کنونی، نمایندگان بورژوازی لیبرال و زنه سنگینی را در حاکمیت دولتی تشکیل می دادند، در حاکمیت کنونی این وزنه به میزان قابل توجهی سبک تر شده است. ترکیب اکثریت مجلس و ترکیب دولت کنونی بیانگر آن است که وزنه نمایندگان اقشار گوناگون مردمی در حاکمیت قانونی سنگین شده است. سمت گیری اقدامات این حاکمیت هم، در همه زمیندها یعنی هم در سیاست داخلی، هم در سیاست اقتصادی و هم در سیاست خارجی بیانگر این واقعیت است که وزنه سرمایه داری لیبرال که با تمام نیروی خود در جهت سازش با امپریالیسم آمریکا، مخالفت با هر گونه محدودیت در زمینه غارتگری بزرگ مالکان و سرمایه داران عمل می کند، در این حاکمیت کم شده و نقش مؤثر فلج کننده خود را تا حدی از دست داده است.

در نهادهای انقلابی، یعنی دادگاههای انقلاب، کمیتههای انقلابی و سپاه پاسداران، این تقسیم قدرت باز هم بیش تر به سود نمایندگان و وابستگان به جناح مردمی است. البته این به آن معنا نیست که وابستگان به سرمایه داران لیبرال، بزرگ مالکان و حتی عناصر وابسته به ضد انقلاب سازمان یافته در این نهادها، ریشه کن شده و حضور ندارند. برعکس و با کمال تأسف باید این واقعیت را که امام خمینی بارها یاد آور شده اند، پذیرفت که این عناصر ضد انقلابی و سازشکار در همه این نهادها نفوذ کرده و با ماسک ریا و تزویر، با تظاهر به افراطی گری مذهبی، ستیز با هر گونه خواست به حق توده ها و هر گونه افکار آزاد منشانه مترقی و پیشرو، در جهت ایجاد نارضایتی در میان مردم و تحریک تشنج و بی ثباتی عمل می کنند.

وظیفه نیروهای راستین انقلاب، این است که با تمام نیرو از گرایش های ضد امپریالیستی، مردمی و آزادی خواهانه نیروهای مؤثر در حاکمیت کنونی پشتیبانی کنند، سمت گیری های محافظه کارانه، واپس گرایانه را افشا کنند و نیروهای راستین انقلاب را از زیان های جبران ناپذیر این گرایش ها بر حذر دارند.» (اسناد پلنوم هفدهم)

به حاکمیت برسند، بسته به سمت گیری و رعایت دموکراتیسم توده‌ای از جانب آن‌ها، بسته به میزان دوری آن‌ها از انحصارطلبی، پرولتاریا و حزب ضعیف وی به تبعیت از حاکمیت دموکرات‌های انقلابی ناگزیرند و گاه مثل نمونه کوبا ممکن است در درون آن‌ها به سود تشکیل یک حزب پرولتری جدید تحلیل بروند.

قبل از به وجود آمدن چنین دولت‌های جدیدی که با پذیرش سوسیالیسم علمی، به سوی سوسیالیسم حرکت می‌کنند، در اثر بروز بعضی نشانه‌های مثبت در جهت گیری سیاسی - اجتماعی بورژوازی ملی، به سمت پذیرش اهداف پرولتاریا، و وجود دولت‌هایی با جهت گیری مترقی در یک دسته از کشورهای آسیا و آفریقای مثل مصر و سودان و سومالی و لیبی و عراق و غیره، برای مدتی قریب ۲۵ سال، کوشش‌هایی برای مدون کردن فرمول‌های ضروری برای همکاری سیاسی طبقه کارگر با اقشاری از بورژوازی ملی و خورده بورژوازی تحت عنوان «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در نشست‌های بین‌المللی احزاب کمونیست به عمل آمد و در این باره قطعنامه‌هایی در کنفرانس‌های ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ احزاب کمونیست صادر گردید. اما همچنان که از پیش معلوم بود پر کردن شکاف طبقاتی بین بورژوازی و طبقه کارگر با امیدواری میسر نشد و تقریباً همه کشورهای که زیر عنوان راه رشد غیر سرمایه‌داری، راه ترقی اجتماعی را طی می‌کردند، و کمونیست‌ها موظف بودند با همکاری هر چه وسیع‌تر با دولت‌های این کشورها، آن‌ها را به راه سوسیالیسم بکشانند، به علت مطامع بورژوازی زه‌زدند و به سرعت به سمت منافع سرمایه‌داری چرخیدند. ضربات عمیق مهلکی که بر پیکر مارکسیست‌ها و ترقی خواهان در این کشورها وارد آمد، به کلی نشئه پیروزی از راه‌های آسان بر بورژوازی را از اندیشه‌ها پراند و کنفرانس‌های بین‌المللی احزاب کمونیست از سال ۱۹۷۸، به کلی حساب خود را از حاکمیت این کشورهای به اصطلاح در راه رشد غیر سرمایه‌داری جدا کردند و بر آن حاکمیت‌های نوع جدیدی صحه گذاردند که راه رشد سوسیالیستی را پذیرفته و از نظر ایده‌ئولوژیکی مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان فلسفه ترقی اجتماعی پذیرفته‌اند:

«... در نتیجه پیروزی‌های به دست آمده در مبارزه‌رهای بخش خلق‌ها، در بسیاری از کشورها، حاکمیت‌های انقلابی نوع جدید پدید آمده است. در بسیاری از این کشورها، اجتماعی کردن وسایل عمده تولید به نفع خلق آغاز شده است. برای ما مارکسیست - لنینیست‌ها موجب خرسندی است که نیروهای انقلابی این کشورها نظریات اساسی سوسیالیسم علمی را فرا می‌گیرند و زیر رهبری احزاب انقلابی پیشرو، راه رشد

سوسیالیسم، نقش‌های ارزنده‌ای ایفا کرده‌اند. دموکرات‌های انقلابی که عمدتاً در رأس، از روشنفکران انقلابی به‌اهداف پرولتاریا پیوسته و در بدنه، از اقشار میانی زحمت‌کش که پذیرای سوسیالیسم هستند، تشکیل می‌شود، توانسته‌اند با سمت‌گیری‌های سوسیالیستی و با پذیرش مارکسیسم-لنینیسم علمی و حرکت در راستای راه رشد سوسیالیستی، چشم‌انداز نوینی در جهان امروز، در جهت تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی بگشایند:

«در دوران ما، مبارزه علیه امپریالیسم و به‌خاطر استقلال سیاسی و اقتصادی، در عین حال مبارزه‌ای است علیه نیروهای ارتجاع داخلی، که تکیه‌گاه امپریالیسم هستند.

در رده‌های مقدم این مبارزه در منطقه‌های ملی، اکنون کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی و یا کشورهای ملی که در راه رشد سوسیالیستی به‌پیش می‌روند، قرار دارند. در این جا منظور کشورهای ملی است که دارای سطح رشد متفاوت و درجه متفاوت رشد روابط اجتماعی هستند. در میان این کشورها، در مورد هدف‌های مشخصی که در مرحله کنونی از جانب پیشاهنگ رهبری کننده آن‌ها در برابرشان قرار گرفته، مقاومت‌هایی وجود دارد اما به‌طور کلی سخن بر سر آن کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای مرکزی است که پس از پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و دموکراتیک، در راه سوسیالیسم و یا گذار به سوسیالیسم قرار گرفته‌اند.» (نطق بوریس پاناماریف، در کنفرانس بین‌المللی برلن شرقی، ۱۹۸۰، نقل از مسائل بین‌المللی شماره ۱ سال ۶۰، ص ۶۲)

کمونیزم‌ها، در کشورهایی که حکومت این دموکرات‌های انقلابی برقرار می‌شود، اگر به‌علل فرهنگی، اقتصادی و فقدان پرولتاریای فشرده، خود در اقلیت بوده، حزب سیاسی پرولتری را تشکیل نداده باشند، بی‌درنگ به همکاری خستگی‌ناپذیر با این دموکرات‌های انقلابی موظفند.

امادر کشورهایی که از نظر اقتصادی و فرهنگی - مثل ایران - پرولتاریای فشرده وجود داشته، سنت و تجربه مبارزه کارگری ریشه‌دار بوده، و از نظر عینی پرولتاریا آماده شکل و قدرت‌نمایی باشد، حزب پرولتری اگر حضور نداشته باشد، یا در صورت حضور، از اوتوریت و نیروی کافی برخوردار نباشد، علتش را فقط در ضعف عامل ذهنی، یعنی سازمان دهندگان پرولتاریا باید جست‌وجو کرد. بهر حال، در صورتی که در چنین کشورهایی نیز دموکرات‌های انقلابی

شامل احزاب بورژوازی ملی و خورده بورژوازی نیز می گردید. این نیروها به کمک یکدیگر انقلاب را به پیروزی رسانده عراق را از پیمان بغداد و حوزه استرلینگ خارج کرده با اتحاد شوروی و کشورهای اردوگاه سوسیالیستی روابط دیپلماتیک برقرار ساختند، تا این که تضاد میان نیروهای درون جبهه شروع به تظاهر کرد. موارد مورد اختلاف شامل مسائل مربوط به وسعت دامنه اصلاحات ارضی، چگونگی راه توسعه و مسائل مربوط به دموکراسی سیاسی می گردید. این امر منجر به از هم پاشیدن اتحادی گشت که در دوران پیش از انقلاب شکل گرفته بود.

از آن جا که گام های ضد امپریالیستی نخستین با تغییرات وسیع اقتصادی - اجتماعی و مبارزه برای ایجاد یک دموکراسی گسترده برای توده های خلق دنبال نگردید، و ساختمان قدرت دولتی بر مبنای واقعا دموکراتیک کاملا با توفیق همراه نشد، لذا در پایان نخستین سال پس از انقلاب عوامل ضد انقلاب قدرت گرفتند. به جای سرکوب نیروهای ارتجاعی و بقایای فئودال ها، برای حزب کمونیست عراق و سایر نیروهای میهن پرست محدودیت هایی به وجود آمد. این امر منجر به بازگشت نهایی جریان انقلاب در سال ۱۹۶۳ گردید که با کشتار کمونیست ها و سرکوب میهن پرستان باقی مانده آغاز گردید و با به قدرت رسیدن رژیم راست گرای ارتجاعی پایان یافت.

نیروهای انقلابی به مبارزه خود ادامه دادند. در سال ۱۹۶۸ حزب سوسیالیست بعث عرب که حزبی خورده بورژوائی است به دنبال یک کودتای نظامی به قدرت رسید.

این حزب در دوران نخستین به قدرت رسیدن خویش با توجه به مبارزه نیروهای میهن پرست و مترقی و توده های خلق دست به تغییرات سریع اجتماعی - اقتصادی زد. یک قانون اصلاحات ارضی به تصویب رسانید که از قانون قبلی رادیکال تر بود و اعلام داشت که در اقتصاد ملی حق تقدم با بخش دولتی است. اتحاد با اتحاد شوروی را استراتژیک تلقی نموده با آن پیمان دوستی و همکاری متقابل منعقد نمود. عراق نخستین کشور

سوسیالیستی را در پیش می‌گیرند.» (نطق افتتاحیه اریش هونگر، در کنفرانس ۱۹۸۰، برلن شرقی، نقل از مسائل بین‌الملل، شماره ۱، سال ۱۳۶۰، ص ۴۹)

بسیاری از احزاب کمونیست، بر مبنای تصمیمات کنفرانس‌های اخیر احزاب کمونیست در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰، به بازنگری اسناد خویش پرداخته، تحولات نوین در مسائل مبارزه در عصر ما را پذیرفته و این مطلب را به اطلاع اعضای خود نیز رسانده‌اند. حزب کمونیست سوریه در پنجمین کنگره خود که قریب ۱ سال و دو ماه قبل برگزار کرده است، به این مطلب توجه نموده و آن را به عنوان جدی‌ترین مطلب اصلاحی در کنگره تصویب نموده است.

«جدی‌ترین مطلب اصلاحی که کنگره به تصویب رسانده، عبارت از این است که هر جا صحبت از وضع کنونی سوریه است اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه‌داری» با مفهوم «راه ترقی اجتماعی» عوض شده، و آن جا هم که سخن بر سر کشورهای است که در آن‌ها احزاب حاکم یا نیروهای اجتماعی، طرفداری خود را از تئوری سوسیالیسم علمی اعلام داشته‌اند. عبارت «سمت‌گیری سوسیالیستی» قید گردد... تعریف و تشریح راهی که سوریه اکنون در آن گام برمی‌دارد، به منزله راه رشد غیر سرمایه‌داری، اصولاً چیز دیگری است. این فرمول‌بندی به عقیده ما با واقعیت تطبیق نمی‌کند... و این مناسبات، به طوری که معلوم است، در راه سرمایه‌داری رشد می‌کند. چنین برخوردی باعث سردرگمی است و در مبارزه توده‌ها تأثیرات منفی باقی می‌گذارد.» (مسائل بین‌الملل، شماره ۶، سال ۱۳۵۹، ص ۷۴)

همین جا گرچه خارج از موضوع می‌نماید، ولی اجازه بدهید که من بخش اعظم نطق خانم تریپه دولیمی نماینده حزب کمونیست عراق را در کنفرانس ۱۹۸۰ برلن شرقی نیز بیاورم تا سرنوشت راه رشد غیر سرمایه‌داری را از زبان نماینده حزب کمونیست کشوری که موفق‌ترین نمونه چنین راه رشدی بود شنیده باشید:

رفقا، اگر اجازه دهید ما یلم تجربه عینی انقلاب ملی دموکراتیک در عراق را مورد بحث قرار داده از این طریق مسائل مطرح شده را به کمک نمونه‌های واقعی مطالعه نماییم.

«جبهه نیروهای ضد امپریالیست و ضد فئودالی که انقلاب سال ۱۹۵۸ را رهبری نمودند علاوه بر حزب کمونیست عراق

البته برخورد نظریات پدیده‌ای طبیعی است. اما از آنجا که آزادی‌های دموکراتیک نقض می‌شد، و فعالیت‌های حزب ما در میان توده‌ها دائماً محدودتر می‌شد، این برخوردها در چهار چوبی بسیار تنگ صورت می‌پذیرفت. این امر برای درک موجبات توفیق حزب حاکم در این تقابل، که به کمک اتخاذ روش‌هایی به صورت قوانین قابل تعمیم صورت می‌پذیرفت، اهمیتی اساسی دارد. تمایل حزب بعث برای به انحصار در آوردن قدرت و محدود ساختن نقش جبهه هر روز بیش از پیش عمق و شدت می‌یافت. این امر در سال ۱۹۷۴ در قطعنامه‌های هشتمین کنگره در زمانی که تازه به زحمت یک سال از تشکیل جبهه می‌گذشت، آشکار شد. این وضعیت موجب نگرانی مانسبت به سرنوشت منشور و جریان آینده انقلابی در عراق و دست آوردهای توده‌ها گردید. از اواسط دهه ۷۰ روند اتخاذ مواضع منفی حزب بعث نسبت به کسانی که به دنبال اقدامات مترقی خویش در آغاز دهه ۷۰ با ایشان متحد شده بود، به روشنی آشکار گشت.

بخش خصوصی به دنبال بالا رفتن قیمت نفت پیشرفت بسیار کرد. بخش دولتی تبدیل به بخش سرمایه‌داری دیوان سالار در خدمت سرمایه خصوصی گردید. یک بورژوازی انگلی دیوان سالار با مقیاسی باور نکردنی تشکیل گردید و به کنترل نه تنها روند توسعه اقتصادی که حتی قسمت‌هایی از زندگی سیاسی و اجتماعی نیز دست زد. بورژوازی کشاورزی نیز به سرعت روبه رشد نهاد. تعاونی‌های کشاورزی تبدیل به شرکت‌های تحت تسلط این بورژوازی گردید و خود مختاری خلق کرد به فراموشی سپرده شد.

در سال ۱۹۷۸ حزب بعث به جای ایجاد اتحاد بانیروهای میهنی مبارزه‌ای را برضد حزب کمونیست عراق و سازمان‌ها و اعضای آن شروع کرد. نهضت «بعثی کردن» به کمک قوانین تازه آغاز گشت.

این تغییرات سیاست داخلی بازتاب خود را به شکل تغییراتی مشابه در سیاست خارجی نیز نشان داد. اگر چه در آغاز دهه ۷۰ اعلام گشته بود که اتحاد با اتحاد شوروی اتحادی

غیر سوسیالیستی بود که جمهوری دموکراتیک آلمان را به رسمیت شناخت. به زودی روابط خود را با کشورهای عضو جامعه سوسیالیستی توسعه داد. منابع نفت خام ملی شد. حزب بعث به فراخوان حزب ما برای تشکیل یک جبهه پیشرو میهنی جواب مثبت داده برای برنامه آن پیش نویسی ارائه کرد. حزب ما این اقدامات را تحکیم کننده انقلابات ملی - دموکراتیک تلقی کرد. در واقع جبهه با این هدفها تشکیل گردید که به راه رشد غیر سرمایه داری رو آورده، برای توده های خلق یک دموکراسی گسترده به وجود آورد. از طریق ایجاد خودمختاری به حل مسئله ملی کرد پردازد و پایه های گذار به انقلاب سوسیالیستی را به وجود آورد. هدفهایی که در منشور جبهه به تاریخ ژوئیه سال ۱۹۷۳ ذکر گردیده بود عبارت از این هدفها و برخی هدفهای دیگر بود.

حزب ما می دانست که توافق روی منشور جبهه تنها نخستین گام در راه سنگلاخی اجرای آن است، و بایستی که توده های وسیع، خصوصاً توده های کارگری و دهقانی و سایر نیروهای میهن پرست مترقی، از طریق تضمین آزادی های دموکراتیک برای آنها، در این مبارزه شرکت داده شوند.

اختلافاتی که پس از تشکیل جبهه پیش آمد عمدتاً مربوط به عمل کردن به مواد مذکور در منشور بود. یک نمونه این اختلافات مسئله تأمین حقوق ملی خلق کرد بود که طی آن مبارزه ای سخت و طولانی، نخست بر سر لایحه حق خود مختاری در گرفت. طی همین مبارزه، نظرات ناسیونالیستی حزب بعث خود را نشان داد. برخی دیگر از موارد اختلاف عبارت بود از مسئله نقش بخش های خصوصی و دولتی در اقتصاد و اهمیت یک سیستم برنامه ریزی مرکزی بر مبنای علمی. درباره سایر مسائل مورد اختلاف می توان نقش جبهه میهنی در زندگی سیاسی، اهمیت آزادی های دموکراتیک و گذاشتن پایه های قدرت بر مبنای دموکراتیک، و بالاخره لزوم فعالیت سیاسی در میان نیروهای مسلح را نام برد که حزب حاکم بعث مصرانه طالب انحصار آن بود. به علاوه بسیاری از مسائل مربوط به سیاست خارجی نیز در شمول این اختلافات می بود.

نگران حفظ مواضع قدرتی است که به زور به چنگ آورده است. ما که در عراق زندگی می‌کنیم بایستی بر این موانع که در سر راهمان برای توسعه و تحکیم انقلاب ملی دموکراتیک و ایجاد دولتی انقلابی، دولتی که بتواند بر پشتیبانی اتحاد نیروهای مترقی میهن پرست در یک جبهه متحد تکیه کرده، گسترده‌ترین حقوق دموکراتیک را برای کارگران تضمین نماید، وجود دارد غلبه نمائیم.

در شرایط عملی موجود در عراق، این وظیفه تنها بردوش حزب کمونیست عراق، یعنی حزب طبقه کارگر عراق قرار دارد.» (نطق خانم تزیهه دولیمی، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق، در کنفرانس ۱۹۸۵ برلن شرقی - تکیه‌ها از ماست).

اما رهبران حزب توده ایران، این رفورمیست‌ها و پاسیفیست‌هایی که شیفته راه رشد غیر سرمایه‌داری - که با تمایلات طبقاتی آنان، یعنی همکاری با بورژوازی، سازگارتر است - بوده و هستند؛ بی‌توجه به تجارب جهانی، هنوز حاضر به ترک پایگاه قبلی نبوده، همچنان از راه رشد غیر سرمایه‌داری دم می‌زنند و در این اواخر، به علت آگاهی جنبش از تحولات منفی در چشم انداز اردوگاه سوسیالیسم نسبت به امکان وجود چنین راه رشدی، سعی می‌کنند باز هم از طریق عوام فریبی، سالوسی و آشوب در مبحث، خود را به درک این تحولات جدید و کاملاً جدی نیالایند:

« گاه ممکن است که چرخش به راست انجام گیرد و دموکرات‌های ملی راه سادات و نمیری‌ها را در پیش گیرند. در آن هنگام آن‌ها از «یاران دیروزی خلق» به «دشمنان امروزی» آن بدل می‌گردند، تکلیف چیست؟ تکلیف دیگر یازیدن دست دوستی نیست، بلکه آختن مشت مبارزه است...»

و اما این که «راه رشد غیر سرمایه‌داری» - که در جهت محتوی همان سمت‌گیری سوسیالیستی است - (ملاحظه می‌فرمائید که حضرات دانشمند تفاوت بین سمت‌گیری سوسیالیستی و راه رشد غیر سرمایه‌داری را منکر هستند)، در صورتی که دموکرات‌های ملی حاکمیت را در دست داشته باشند، سر دوراهی است و می‌تواند نقش انباشت سرمایه را تسریع کند تا سرمایه‌داری بسط یابد، سخن درستی است. ولی از این «پایان تراژیک» ابداً ما به این نتیجه نمی‌توانیم برسیم

استراتژیک است، اکنون با طرح شعار «استقلال از دوا بر قدرت» ایالات متحده آمریکا با اتحاد شوروی در یک سطح قرار می‌گیرد. این شعار در به اصطلاح منشور ملی شکل عملی به خود گرفته کوشش به عمل آمد تا حرکتی غیر متعهد در آن گنجانده شود. به جای محدود ساختن روابط با بازار جهانی سرمایه‌داری و تحکیم استقلال اقتصادی عراق، درها به روی روابط با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری گشوده گشت و به شرکت‌های بین‌المللی برای اجرای پروژه‌های اقتصادی در عراق کارت سفید داده شد.

به جای روابط حسن همجواری و حل مسائل مورد اختلاف از طریق مسالمت‌آمیز با ایران، بحران روابط تا آنجا کشید که منجر به جنگ با این کشور شد، آن هم در زمانی که ایران از سوی امپریالیسم تحت سخت‌ترین فشارها و تبلیغات قرار داشت و حضور نظامی امپریالیستی در منطقه خلیج و شبه جزیره عربستان و اقیانوس هند نه تنها در منطقه، بلکه در تمام جهان صالح را مورد مخاطره قرار داده بود. این حقایق میزان سیر قهقرایی را نشان می‌دهند.

این سیر قهقرایی نتیجه عوامل متعددی، مخصوصاً واقعیت این است که روند انقلاب ملی دموکراتیک تا آنجا پیش رفته است که تلفیق مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه برای پیشرفت اجتماعی، بدون آن که تغییرات گسترده اجتماعی-اقتصادی صورت گیرد و بدون آن که کامل‌ترین آزادی‌های دموکراتیک برای توده‌های کارگر تضمین گشته از منافع ایشان دفاع شود، و بدون اتخاذ مواضع سوسیالیزم علمی، یعنی مواضع طبقه کارگر، و تحکیم اتحاد با کشورهای سوسیالیستی، غیر محتمل است.

تغییرات اجتماعی - اقتصادی که ما شاهد بوده‌ایم نه تنها به رشد طبقه کارگر که به گسترش طبقه متوسط انگلی و خورده بورژوازی نیز انجامیده است. ذهنیت خورده بورژوازی با هر نوع تغییرات اجتماعی یا اقتصادی بنیادی که مالکیت خصوصی او را مورد تهدید قرار دهد و زمینه را برای طلب دموکراسی بیش‌تری فراهم سازد، ناسازگار است. زیرا پیوسته

آن را پیش‌بینی کند... پس از نیل به پیروزی، در مواردی که حداکثر فشار به‌قوا وارد شد و دیگر قوای کافی برای این ویا آن تحول انقلابی موجود نیست، رفرم‌ها حکم يك تنفس لازم و قانونی را دارند.» (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص ۸۵-۸۴)

انقلابیون می‌توانند برای تجدید قوا، برای پیروزی در برخی وجوه فرعی انقلاب، این یا آن رفرم را که بورژوازی خود به آن تسلیم می‌شود، بپذیرند. اما این هیچ ربطی به «رفورمیسم» رهبران حزب توده ایران ندارد که پیوسته نه رفرم را فرع بر مبارزه انقلابی، بلکه به منزله اصلی در آرزوهای انقلابی خود پذیرفته‌اند: «برای شخص رفرمیست، رفرم، غایت مقصود، و عملیات انقلابی فقط برای گفت‌وگو و خالی نبودن عریضه و اغفال است. و به این سبب رفرم در صورت وجود تاکتیک رفرمیستی و در شرایط حکومت بورژوازی، حتماً به آلت استحکام این حکومت و تفرقه انقلاب بدل می‌گردد...»

شخص انقلابی رفرم را برای آن قبول می‌کند که آن را چون چنگکی برای اتصال عملیات علنی با غیر علنی به کار برد و از آن مانند سرپوش برای تقویت عملیات غیر علنی به منظور تجهیز انقلابی توده‌ها جهت سرنگون ساختن بورژوازی استفاده نماید...

اما رفرمیست بر عکس، رفرم را برای آن قبول می‌کند که از هر نوع عملیات غیر علنی اجتناب ورزد، به کار تجهیز توده‌ها برای انقلاب لطمه وارد آورد و در زیر سایه رفرم «اعطا شده» لم داده، استراحت کند.» (مسائل لنینیسم، ص ۱۱۲، ۱۱۳)

چنین است که رهبران حزب توده به علت تسلیم‌طلبی خویش به حاکمیت، به علت اپورتونیسم و رفرمیسم خود در فضای مسائل انقلاب ایران معلقند و مجبور شده‌اند بدون این که به تفاوت‌های اساساً موجود بین حاکمیت‌های انقلابی-ملی با حاکمیت‌های دموکرات انقلابی تن بدهند، این دو نوع حاکمیت را از نظر طبقاتی یکسان بشمرند و به تبع آن ناگزیرند که دولت‌های در راه رشد غیر سرمایه‌داری، را با دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی که رسماً سوسیالیسم علمی را می‌پذیرند، هم محتوا بگیرند!

با این همه ما درباره این دربه‌داری‌های فکری و تئوریک رهبران حزب توده

که: پس باید با دموکرات‌های ملی و «راه رشد غیر سرمایه داری» از بیخ و بن مخالف بود...» (مردم شماره ۵۲۴، ص ۳، درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری و دموکراسی ملی)

بفرمائید، می‌بینید که از نظر رهبران حزب توده ایران، تجارب مبارزه معاصر، تجارب جنبش‌ها و تجارب انترناسیونال به‌مفت نمی‌ارزد. باید صبر کرد و لجوجانه همان راه رفورمیستی مورد پسند آقایان رهبران حزب توده را طی کرد و اجازه داد که این پایان تراژیک مسلم را انقلاب ایران نیز رأساً تجربه کند، زیرا آن‌ها که باکی ندارند و قهرمان گریز از معرکه هستند و برایشان آسان است که ده‌ها بار دیگر نیز پلنوم چهارم را به‌جان بخرند. آن‌ها شاهکار مسلم مغزعلیل خود و سند پذیرش رفورمیسم در انقلاب ما را در همان مقاله باچنین نقل قول‌های از ریشه تحریف شده‌ای زینت می‌دهند و خیال خود را آسوده می‌سازند:

«لنین می‌گوید: کسانی که امور تجریدی را جانشین امور مشخص می‌سازند دچار خطا می‌شوند. لنین می‌گوید: کسانی که «انقلاب» را همیشه با خط طلا می‌نویسند و درک نمی‌کنند که در لحظاتی از تاریخ باید به‌شیوه رفورمیستی عمل کرد، گردن خود را در سر این کار می‌شکنند.» (مردم، همان شماره، همان‌جا)

آن‌ها بدون این که اشاره کنند که نقل قولشان را از کجا آورده‌اند و لنین در چه زمانی و در ارتباط با بررسی کدام مسئله انقلاب و اصولاً درباره رفورمیسم پیش از انقلاب ویا پس از آن سخن گفته است، می‌خواهند انحرافات خود را به لنین نسبت دهند و بدین وسیله خود را تطهیر نمایند. بگذارید برای روشن شدن مسئله، نظر قاطع لنین در این باره را، در بررسی کلی مسئله رفورمیسم بیاوریم:

«فقط مارکسیسم مناسبات بین رفرم و انقلاب را دقیقاً و صحیحاً تعیین نموده است. و ضمناً مارکس فقط یک‌سوی این مناسبات را می‌توانست ببیند و آن مناسباتی بود که قبل از نخستین پیروزی نسبتاً با دوام و مستحکم پرولتاریا... وجود داشت. در آن وضع، مبنای برخورد صحیح با رفرم این بود که آن را وجه فرعی مبارزه انقلابی پرولتاریا بدانیم... پس از پیروزی پرولتاریا... در مناسبات و روابط رفرم با انقلاب نکته تازه‌ای ظاهر می‌گردد. گرچه از نظر اصول مسئله رفرم به‌همان صورت وجه فرعی باقی می‌ماند ولی پس از انقلاب از حیث شکل تغییری پدید می‌آید که مارکس شخصاً نمی‌توانست

روبه‌رو شده است... حامیان نظام غارتگر سرمایه‌داری در
میهن ما، به‌هر بهانه متوسل می‌شوند تا جلوی اقدامات مردمی
جناح انقلابی حاکمیت را به‌سود توده‌های محروم، سد کنند...»
(نامه مردم، شماره ۴۸۱، ص ۱)

«اقدامات مردمی جناح انقلابی حاکمیت» یعنی اقدامات انقلابی دموکرات‌های
انقلابی کنونی از نظر رهبران حزب توده ایران، از همین قماش است که حتی
رفرم هم نیست.

اما دموکرات‌های انقلابی دیگری که در دوران معاصر این‌جا و آن‌جا
به حاکمیت رسیده‌اند و از درون لایه‌های میانی و انقلابی جامعه برخاسته‌اند، از
طریق اقدامات بلافاصله زیر، که راه را برای تغییرات بنیادی اجتماعی، اقتصادی
و سیاسی به‌سود سوسیالیسم بازمی‌کند، خود را معرفی کرده‌اند:

۱. به اصلاحات ارضی دموکراتیک اقدام می‌کنند.
۲. از طریق نزدیکی و همکاری هرچه وسیع‌تر در زمینه‌های ایده‌ئولوژیک،
اقتصادی، فنی، نظامی و فرهنگی با جبهه جهانی سوسیالیسم، به مبارزه عملی قاطع
و پی‌گیر با امپریالیسم دست می‌زنند.

۳. حقوق سیاسی - اجتماعی و سوسیالیستی خلق‌ها و ملیت‌ها را می‌پذیرند.
۴. به دموکراسی توده‌ای، از طریق پذیرش نظام شورایی اداره جامعه از
صدر تا به‌ذیل، و از طریق انتخابات دموکراتیک تسلیم می‌شدند.

این‌ها از جمله عمده‌ترین نشانه‌های پایه‌ای دموکرات‌های انقلابی است که
با پیروزی دولتی در یک رشته از کشورها، زمینه را برای حاکمیت مطلق خلق
و استقرار کامل سوسیالیسم آماده نموده‌اند.

اما بینیم هیئت حاکمه فعلی ایران، تا چه اندازه با این دموکرات‌های
انقلابی، با آن نمونه‌هایی از حکومت دموکرات‌های انقلابی که در آنگولا و
اتیوپی و یمن جنوبی و غیره رخ نموده است، همسویی دارند و تا چه حد به آنان
شبیه‌اند. و لازم است ابتدا نمونه اصلاحات ارضی دموکراتیک را از میان اسناد این
انقلاب‌ها ارائه دهیم:

«چهارم مارس ۱۹۷۵ روز اعلام اصلاحات ارضی بود. سه
ماده اصلی این اعلامیه بدین قرار است:

۱. از تاریخ اعلام این اصلاحات، تمام زمین‌های مزروعی
به مالکیت جمعی خلق اتیوپی در خواهد آمد.

۲. هیچ فرد یا مؤسسه تجارتي یا هر مؤسسه دیگر حق تملك
خصوصی بر زمین‌های مزروعی را نخواهد داشت.

ایران، از آن جا که برای ما طبیعی است که به آن دچار باشند، سخت گیری نمی کنیم فقط به نشانه های عینی کج فهمی هایشان اشاره می کنیم، تا اگر در میان توده ای ها علاقه مندانی به اندیشیدن درباره این مباحث پیدا شود، کمی به خود زحمت تفکر درباره آن را بدهند.

همان طور که گفتیم رهبران حزب توده ایران، بارها و بارها حاکمیت فعلی را، حاکمیت دموکرات های انقلابی دانسته اند که می بایستی مورد حمایت نیروهای مترقی و مارکسیست ها قرار گیرند. اما آیا این دموکرات های انقلابی از چه قماشند، چه نشانه هایی دارند و آن طور که لنین می گوید، پایگاه طبقاتی شان، «یعنی آن چیزی که مارکسیسم و سوسیالیسم علمی به ما می آموزد» چیست:

«اگر می خواهید به دموکراسی «انقلابی» استناد جوئید پس این مفهوم را از دموکراسی رفرمیستی در شرایط وجود کابینه سرمایه داری تمیز دهید. زیرا بالاخره اکنون دیگر هنگام آن رسیده است که از عبارت پردازی درباره «دموکراسی انقلابی» و تهنیت گوئی به یکدیگر به مناسبت وجود یک «دموکراسی انقلابی»، به ذکر مشخصات طبقاتی آن، یعنی به آن چیزی که مارکسیسم و به طور کلی سوسیالیسم علمی به ما می آموزد، پردازیم. آنچه که اکنون می بینیم و به ما پیشنهاد می نماید، عبارت است از انتقال به دموکراسی رفرمیستی در شرایط وجود کابینه سرمایه داری...» (لنین، از نطق در نخستین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه، ۱۷ ژوئن ۱۹۱۷)

رهبران حزب توده که نتوانسته اند مشخصات طبقاتی دموکرات های انقلابی! این دوران و این انقلاب را حتی پس از ۲۵ سال و در اسناد مهم ترین گردهم آیی خود پس از انقلاب، تعیین کنند و آن را به کلی بافی های غزلواره بر گزار کرده اند، اندر صفات برجسته تاریخی انقلابی های دموکرات نوین خودمان می گویند: ببینید، چه شعارها، تصویرها و کاریکاتورهای نابی که بر علیه آمریکا و برای مسخره کردن آن همه جا را پر نکرده است! چه کوپن های رنگ رنگی که در همه زمینه ها به چاپ نرسیده است و ببینید که چه گونه ۱۵ سال تمام جاسوسان آمریکائی را کت بسته در انبارها نگهداشتند!

«یکی از اقدامات مثبت دولت آقای رجایی برای مقابله با دشواری های اقتصادی ناشی از جنگ تحمیلی، سهمیه بندی برخی از کالاهای مورد نیاز عمومی است که با استقبال مردم

ماتاً این جا فقط به‌خیانتی اشاره کرده‌ایم که رهبران حزب توده ایران، در رسمی ترین اسناد خود، از طریق در سایه قرار دادن مسئله دولت در انقلاب، به‌مار کسیم می‌کنند و به‌خیانتی اشاره کرده‌ایم که همین رهبران از طریق مغشوش کردن مسائل معاصر و از طریق انقلابی و انمودن حاکمیت موجود، به‌جنش و به‌انقلاب ما نموده‌اند.

اما بیرون از این مطالب تئوریک دو نکته عینی دیگر در اسناد پلنوم هفدهم، قابل ذکر است:

«۳. پیشنهاد چند اصلاح در اساسنامه حزب از جانب هیئت

سیاسی به پلنوم ارائه شد.

پلنوم به اتفاق آراء پیشنهادهای اصلاحی در اساسنامه حزب

را تصویب کرد... (اسناد پلنوم هفدهم)

از میان پیشنهادهای اصلاحی در اساسنامه که به تصویب پلنوم رسیده است، یک پیشنهاد حائز اهمیت بسیاری است:

۳۳. بر اثر پیروزی انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن، حزب توده

ایران فعالیت علنی و قانونی خود را آغاز کرده و لذا ماده

۳۶ اساسنامه که مربوط به مقررات کارمخفی است، در شرایط

نوبت زائد است و باید حذف شود.» (اسناد پلنوم هفدهم)

متن پیشنهاد اصلاحیه فوق در اساسنامه و تصویب آن، از آن نظر اهمیت دارد که می‌گوید: «بر اثر پیروزی انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن، حزب توده ایران فعالیت علنی و قانونی خود را آغاز کرده». معلوم است که حزب توده ایران نه در اثر تصویب این ماده اصلاحی و حذف ماده ۳۶ اساسنامه مربوط به مقررات کار مخفی، به کار علنی وارد شده است، بلکه کار علنی حزب، طبق متن فوق از همان فردای پیروزی انقلاب آغاز شده است.

یکی از نشانه‌های علنی بودن حزب، برخورداری کامل آن از امکانات و آزادی عمل برای برگزاری نهادهای دموکراتیک و در رأس آن کنگره است. اما رهبران حزب توده، که خود را در دوران کار علنی می‌دانند، علنی زندگی و فعالیت سیاسی می‌کنند و علناً پشت تلویزیون حاضر می‌شوند و خود را در مسائل سیاسی ایران حاضر و صاحب رأی می‌دانند، در باره تشکیل کنگره، که در آن خطر از دست رفتن عناوین حزبی‌شان به شدت محتمل است، حتی پس از این که علنی بودن حزب را در اسناد پلنوم هفدهم تصریح کرده‌اند، چنین گفته‌اند:

«... خود کمیته مرکزی از طرف اعضاء در کنگره حزب انتخاب

می‌شود. هیچ گونه دخالتی رهبری حزب در انتخاب کمیته

۳. هیچ غرامتی در ازای ملی کردن زمین‌های زراعی، جنگل‌ها و باغ‌های مثمر و غیر مثمر پرداخت نخواهد شد. اعلامیه اصلاحات ارضی همچنین مقرر می‌دارد که فقط «غرامت منصفانه‌ای» برای اموال منقول و ساختمان‌ها پرداخت شود. هر کس که علاقه‌مند به کشت و زرع است می‌تواند تا ۱۵ جریب زمین داشته باشد، مشروط بر این که کسی را برای کار اجیر یا استخدام نکند.» (مبارزات خلق اتیوپی، ص ۱۱)

بسیار خوب، کافی است که مواد این اعلامیه صریح را با «بند» بازی‌های کار هیئت ۷ نفره مقایسه کنید. رهبران حزب توده ایران، و بقیه اپورتونیست‌ها، امروز به افراد و هواداران خود اطمینان می‌دهند که در اثر استغاثه روزانه آن‌ها در نثریاتشان، خواهند توانست تکلیف بند جیم و دال را هم روشن کنند که در این صورت اصلاحات ارضی «کامل» خواهد شد و بدین ترتیب یک رکن اساسی دموکرات و انقلابی بودن حاکمان فعلی را به همه اثبات خواهند نمود. اما این رهبران به هیچ وجه علاقه‌مند نیستند که ما از آن‌ها پرسیم، پس تکلیف باغ‌ها چه می‌شود؟ برای اوقاف که بخش قابل توجهی از کل اراضی زیر کشت کشور است چه کسی تکلیف معلوم می‌کند؟ صاحب ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ رأس دام کشور کیست و سرانجام از مراتع و جنگل‌ها چه کسی بهره‌برداری خواهد کرد؟

اپورتونیست‌ها، اصلاحات ارضی دموکراتیک را همان مواد کار هیئت ۷ نفره - اگر به تمامی پذیرفته و انجام شود - می‌دانند و اگر آن‌ها را راهنمایی کنیم که فرمان اصلاح ارضی اتیوپی و دیگر کشورهای در راه رشد سوسیالیستی را که تازه با فرمان‌های بعدی نیز تکمیل شده است بخوانند، موی بر اندامشان راست خواهد ایستاد. و حتی سرانجام نیز آماده‌اند همان‌طور که حاکمیت فعلی آب پاکی را روی دستشان در مورد ملی کردن تجارت خارجی برای ۵ سال آینده ریخت و آن‌ها در این باره سکوت کامل اختیار کردند، به زودی و پس از این که بالاخره معلوم شد زمین در چنگ همان‌ها که بود باقی خواهد ماند، باز هم سکوت پیشه کنند. و به همین ترتیب است مسئله ملی، مسئله نزدیکی به کشورهای سوسیالیستی و مسئله شوراها.

با این همه، انبوهی از این اسناد و نشانه‌ها چه در زمینه انقلابات دیگر و چه در زمینه انقلاب خودمان، اپورتونیست‌ها را ذره‌ای از مواضع خود نخواهد جنباند. آن‌ها آشکارا از اعلام مواضع طبقاتی حاکمیت در اسناد پلنوم خود طفره رفته‌اند، آن‌را با کلی‌گویی‌های بی‌سروته بر گزار نموده‌اند و بدین وسیله بار دیگر ثابت کرده‌اند که همچنان استعداد خروج از مخفی‌گاه اپورتونیسم خویش را ندارند.

۶. پلنوم اعضا اصلی و مشاور خود را به اتفاق آراء تکمیل کرد و اعضاء هیئت سیاسی، هیئت دبیران کمیته مرکزی را به اتفاق آراء انتخاب نمود.

۷. پلنوم، رفیق نورالدین کیانوری را، به اتفاق آراء، به مقام دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران انتخاب کرد. (اسناد پلنوم هفدهم، دنیا، شماره ۱، سال ۱۳۶۵، ص ۸۷)

تردیک به یک سوم اعضاء کمیته مرکزی در پلنوم هفدهم (وسیع) شرکت نداشته اند و ۴ نفر از اعضاء کمیته مرکزی، از جمله حمید صفری، عضو دفتر سیاسی و رحیم نامور، پس از پلنوم، از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذارده شده اند. هیچ کس نیست که از اختلاف خصوصی و از برخورد های شخصی حمید صفری با دبیر اول بی اطلاع باشد. اگر علت عدم حضور تمامی اعضاء کمیته مرکزی در پلنوم، و علت این اخراج ها از کمیته مرکزی، که هرگز در تاریخ حزب به توده حزبی اعلام نشده، بازگر شواهد و ادله ذکر نشود دیگر بایستی برای این یاوه سرایی های اسناد پلنوم فاتحه هم نخواند:

«هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، که در لحظات سرنوشت سازی در تاریخ انقلاب و میهن ما تشکیل شد، نه فقط با تصویب اسناد مهمی که راه گشای فعالیت آتی حزب است، بلکه به ویژه با نشان دادن وحدت بی سابقه ایده ئولوژیک سیاسی و سازمانی در رهبری در سراسر حزب، دارای اهمیت تاریخی است (!)» (اسناد پلنوم هفدهم)

راه دور و درازی که ما پیمودیم تا به رفقا نشان دهیم که رهبران حزب توده تا چه حد در غرقاب کامل پاسیفیسم، رفورمیسم و اپورتونیسم فرورفته اند؛ در مجموع نمایش کاملی بود از فقر محض ایده ئولوژیک نزد برجسته ترین رهبران حزب توده ایران. آن ها نظریات مائوئیستی را بی آن که خود بدانند، تبلیغ می کنند، از عمق دگرگونی های مسائل معاصر بی اطلاعند و سعی دارند که اندیشیدن درباره آن ها را بی هوته قلمداد کنند. بین دولت های جدید که سوسیالیسم علمی را می پذیرند و دارای سمت گیری سوسیالیستی هستند، با دولت هایی که راه ترقی اجتماعی را می پیمایند و امید می رفت که «راه رشد غیر سرمایه داری» را در پیش گیرند و تجربه نشان داد آن راه جز به سرمایه داری نمی انجامد، نه از نظر مفهوم و نه از نظر محتوای طبقاتی تفاوتی نمی بینند و به تبع آن تفاوت بین دموکرات های ملی و دموکرات های انقلابی را منکرند. و درست به علت همه این فلاکت نخبه اندیشه

مرکزی حزب ندارد. اگر شرایط عادی بود، اگر ما می توانستیم جلسه کنگره را واقعاً بدون اشکال تشکیل بدهیم و گروه های چماق دار نمی ریختند همه را بزنند و بعد هم پاسدارها بیایند و ما را توقیف بکنند، همین فردا، همین یک ماه دیگر، کنگره حزب را تشکیل می دادیم که افراد حزب بیایند و همه نظریاتشان را بگویند و خودشان همه افراد را انتخاب بکنند، هیچ گونه امتناعی در این نمی بینم. ولی خوب، شرایط سیاسی خاص می تواند تشکیل کنگره را به عقب بیاندازد. همه احزاب هم همین گرفتاری ها را دارند. حزب جمهوری اسلامی که حزب حاکم هست، هنوز کنگره ای برای خودش تشکیل نداده، در حالی که همه جا حتی در مجلس هم می تواند کنگره اش را تشکیل دهد.» (مردم، شماره ۴۹۹، مصاحبه کیانوری با مجله جوانان)

بفرمائید، آقایان در بحبوحه علنی دانستن فعالیت حزب، و در حالی که بی واهمه از چماق دار و پاسدار همه جا پرسه می زنند و نخود هر آشی هستند، همین که صحبت از کنگره می شود، همین که بحث انتخاب رهبری به وسیله اعضا پیش می آید، همین که گفت و گو بر سر این می شود که اعضا بیایند و حرف هایشان را بزنند، یکباره شرایط را غیر عادی تشخیص می دهند و اعضا حزب را از پاسدارهای انقلابی و توقیف دسته جمعی می ترسانند! و مضحک تر از همه این که می گویند: ببینید، فقط ما نیستیم که کنگره تشکیل نداده ایم، حتی حزب جمهوری اسلامی هم کنگره تشکیل نداده است!! چنین است که، باید بپذیریم که ارتجاع و چماق دار و پاسدار، از رهبران بی آزار حزب توده هیچ بیمی به خود راه نمی دهند، همه وظیفه شان در مورد حزب توده به این خلاصه می شود که منتظر فرصت باشند تا هر گاه اعضا خواستند این موجودات سر به راه را تعویض کنند و انقلابیون را به جای شان بگمارند، آن وقت به کنگره حمله کنند و اعضا را سر جایشان بنشانند!!

اگر برای حداکثر مسخره کردن اعضا و دموکراسی حزبی، برای دروغ گویی و دورویی دستگاه رهبری بابدنه حزب، در سطح جهانی، الگویی مورد نیاز باشد، افتخار آن به تمام و کمال به رهبران فعلی و به اعضای فعلی کمیته مرکزی حزب توده ایران می رسد، و فقط آن ها به عنوان این الگوی جهانی می توانند انتخاب شوند و بس.

آیا درباره اسناد هفدهمین پرده نمایش اپورتونیست ها چیز دیگری برای گفتن باقی می ماند؟ بله، مطلبی جزئی و آن هم در ارتباط با تصفیه حساب های



چنین مشهور است که هنگام برگزاری اجلاسیه مشترک احزاب کمونیست و جنبش‌های آزادی‌بخش و احزاب دموکراتیک انقلابی، در سال ۱۹۸۵ در برلن شرقی، که باید گفت اولین اجلاسیه از نوع خود در تاریخ معاصر، و کنفرانسی پربار و تعیین کننده بود، رهبران حزب توده ایران به علت ممانعت دولت انقلابی با اعزام نماینده حزب توده به این کنفرانس جهانی، مجبور شدند به حمید صفری که از مدت‌ها قبل به علت اختلاف با دبیر اول به تبعید فرستاده شده بود، مأموریت دهند که به عنوان نماینده حزب در این کنفرانس شرکت نماید.

مجله مسائل صلح و سوسیالیسم غالب سخنرانی‌های ایراد شده در این کنگره را در شماره‌های اواخر سال ۱۹۸۵ و اوایل سال ۱۹۸۱ چاپ و منتشر کرد ولی در میان آن‌ها، از سخنرانی نماینده حزب توده ایران نشانی نبود. اخیراً اسناد کامل این کنفرانس در ۲ جلد منتشر و بالاخره چشم ما به سخنرانی نماینده حزب توده ایران، حمید صفری، عضو سابق دفتر سیاسی، دبیرخانه و کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز روشن شد. اجازه دهید در ابتدا این سخنرانی را، گرچه حوصله غریبی می‌خواهد، با هم مطالعه کنیم:

حمید صفری

عضو دفتر سیاسی، دبیرخانه و کمیته مرکزی حزب توده ایران
رفقا و دوستان گرامی

از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران، مایلم از کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و ناشران نشریه ورلدز مارکسیسم ریویو به خاطر دعوت از ما برای شرکت

است که در برجسته‌ترین اسنادشان دربارهٔ ماهیت طبقاتی دولت کنونی، مجبورند سکوت کنند و گستاخانه و با افتخار اراجیف بیافند.

بدین ترتیب، آنها با برگزاری این هفدهمین پردهٔ نمایش خود نیز، جز اسنادی در تأیید بی‌اعتباری و بی‌آبرویی سیاسی خود باقی نگذارده‌اند، گرهی از کار حزب و از کار انقلاب نگشوده‌اند و تنها نتیجه‌ای که عاید هنرپیشهٔ اول این نمایش یعنی شخص دبیر اول شد، این بود که توانست این بار نیز سرچند نفری را که با «فراکسیون» او نمی‌ساختند، زیر آب کند.

صیانت از صلح جهانی و تضمین امنیت عمومی حاصل از عمل
هماهنگ کشورهای جامعه سوسیالیستی بود که شرایط مطلوب
برای پیروزی انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی در ایران
فراهم گردید.

اکنون اجازه بدهید به واقعیات بنگریم.

پیش از انقلاب پیروزمندانه در ایران، مطبوعات غربی مطالب
زیادی درباره توسعه اقتصادی سریع کشور و درباره «معجزه
ایران» که گفته می شد با کمک کشورهای امپریالیست و به
ویژه ایالات متحده آمریکا به وقوع پیوسته است، نوشتند.
پیش بینی می گردید که در سال های آتی، ایران به عنوان یک
قدرت صنعتی توسعه یافته مستقل ظاهر خواهد شد.

مع هذا، آنچه که در عمل در ایران می گذشت هیچ نشانه ای
از توسعه اقتصادی مستقل در خود نداشت. در واقع می توان
گفت که انتظار چنین سیر حوادث در کشوری که محکوم به
میلیتاریزه کردن اقتصاد خود بود، حداقل خیلی ساده لوحانه
بود. زیرا چنین امری خود به خود با پیشرفت اجتماعی و
اقتصادی منافات پیدا می نماید.

در حقیقت امر، ایالات متحده آمریکا پس از درهم شکستن
جنبش آزادی بخش ملی، در اوائل دهه ۱۹۵۰ که تا حد زیادی
به دلیل «جنگ سرد» صورت گرفته بود، در تبدیل کشور،
به آزمایشگاهی که در آن امپریالیسم روش های تازه «نو
استعماری جمعی» را، از به راه انداختن «صنایع موتاتر» تا
میلیتاریزه کردن اقتصاد از راه فروش سلاح های مدرن،
و تأسیس تعدادی کارخانجات مهمات سازی، به محک آزمایش
می کشید، به موفقیت دست یافته بود.

امپریالیسم با همکاری تنگاتنگ با بورژوازی بزرگ ایران
در تحمیل یک توسعه سرمایه داری که بر سرمایه انحصاری
بین المللی متکی بود، بر مردم ما موفق گردید و کشور ما به عنوان
کشوری در راه توسعه «سرمایه داری وابسته» شناخته شد.
راه های نفوذی که به وسیله انحصارات بین المللی ساخته شدند
چنان بودند که در مدت کوتاهی بر تمام نهادهای اجتماعی،
اقتصادی و سیاسی کشور ما مسلط شدند.

در این کنفرانس تشکر کنم. ما معتقدیم که مسائلی که در این جا مورد بحث قرار می‌گیرند برای تمام نیروهای ضد امپریالیست و وطن‌پرست، به‌ویژه برای ملل در حال توسعه دارای اهمیت عمده‌ای است.

ما در طول دوره‌ای بیش از سه‌دهه که طی آن بسیاری از کشورهای «جهان سوم» استقلال سیاسی کسب نموده‌اند ناظر دلایل کافی برای اثبات این که این استقلال خود نمی‌تواند رهایی کامل از سلطه امپریالیستی را تضمین کند، بوده‌ایم. تجزیه و تحلیلی از تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی که در ۲۵ سال گذشته در ایران صورت گرفته است نشان می‌دهد که یک کشور در حال توسعه، بدون از میان برداشتن قطعی و همیشگی وابستگی اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی فرهنگی و نظامی به امپریالیسم، نمی‌تواند امیدوار باشد معیارهای مادی و معنوی را برای توده‌های زحمتکش به‌طور قابل توجهی تعالی بخشیده و به‌صنعت و پیشرفت اجتماعی راستین دست یابد. این امر بدون توجه به منابع مالی، ثروت طبیعی و نیروی کاری که آن کشور ممکن است در اختیار خود داشته باشد، حقیقت دارد.

در عین حال، تجربه ایران به ما نشان می‌دهد که حل و فصل یک سلسله مسائل جدی که در پروسه آزادی اجتماعی - اقتصادی مطرح می‌گردند، با مسابقه تسلیحاتی که توسط امپریالیسم ترویج می‌شود، در تضاد قرار می‌گیرد.

روی داده‌های گذشته و حال ایران به روشنی تمام نشان دهنده تأثیر متقابل دیالکتیکی بوده است که بین مبارزه برای آزادی ملی و تشنج‌زدایی وجود دارد.

«جنگ سرد» این امکان را برای امپریالیسم میسر ساخت تا توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور را به عقب انداخته، حقوق کارگران را لگدمال کرده، ایران را به یک بلوک نظامی تجاوزگرانه کشانیده، این کشور را به پیوستن به مسابقه تسلیحاتی و ادار و آن را تبدیل به یک منطقه نظامی استراتژیک در برابر اتحاد شوروی و جنبش آزادی بخش ملی در منطقه خلیج فارس نماید. این تنها از طریق پیشرفت واقعی در جهت

بالغ می‌شد.

همواره مدل‌های صنعتی کردن که توسط سرمایه‌انحصاری پیشنهاد شده است عبارت بوده است از الگوی پروسه تولید مجدد در ایران، که کاملاً از مقتضیات اقتصادی جهان غرب پیروی می‌کرد.

باور به این وعده و وعیدها که صنعت تا آن حد توسعه می‌یافت که ورود کالاهای خارجی را غیر ضروری ساخته یا حداقل آن‌ها را کاهش می‌داد خطائی بیش نبود. بالعکس، هر پروژه صنعتی تازه‌ای که تکمیل می‌شد کشور را از نقطه نظر تکنولوژی وابسته‌تر کرده و بهای کالاهای وارد شده را به‌طور نجومی بالاتر می‌برد. ایران قادر به دستیابی به یک رشد مستمر براساس تولید در اقتصاد ملی خود نبوده و توأم با مواد خام، کالاهای نیمه تمام و تمام شده، به‌صورت وارد کننده ماشین‌آلات و تجهیزات تولیدی و مولد نیرو نیز درمی‌آمد.

واردات ایران (به‌جز اسلحه) که در فاصله سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۳ تقریباً کم‌تر از ۴ میلیارد دلار بود، در فاصله سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۷ به ۱۴٫۵ میلیارد دلار افزایش یافت و در حالی که در ۶۸-۱۹۶۲ هزینه واردات مواد خام، اقلام کالاهای نیمه‌تمام و قطعات یدکی از ۸۵۰ میلیون دلار تجاوز نمی‌نمود، این رقم در ۷۸-۱۹۷۷ به حدود ۸ میلیارد دلار افزایش یافت. در گزارش فوق‌الذکر از بانک مرکزی ایران، مدیریت صنعتی مسائلی را که پس از پیروزی انقلاب با آن مواجه بودند یکایک برمی‌شمرد: فقدان مواد خام دارای کیفیت بالا و افزایش در قیمت آن‌ها، کمبود در زمینه قطعات یدکی و نیروی کار داخلی متخصص، و نیز نیروی انسانی و کارشناسان و مدیران خارجی حائز شرایط در تولید و بازاریابی.

گزارش تأکید می‌کند که شرکت‌های چند ملیتی فقط اجازه می‌دادند آن مرحله از تولید، تجهیزات و پروسه‌های تولیدی در دسترس ایران قرار گیرد، که به‌کلی از رده خارج شده باشد. این مراحل فقط پس از این که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته عملاً دورانداخته می‌شد به ایران فروخته

در ۱۹۷۸ از میان انحصارات بزرگ بین‌المللی و بانک‌های عمده جهانی از آمریکا، جمهوری فدرال آلمان، بریتانیا، فرانسه، ژاپن، ایتالیا و دیگر ملل سرمایه‌داری صنعتی بیش از ۱۹۰۰ شرکت و بانک خارجی در ایران فعالیت داشتند که به وسیله «اقدامات مشترک» در تولید، توزیع، ساختمان و دیگر زمینه‌ها، توانستند کنترل کامل بر اقتصاد ملی را به دست آورند.

هدف از سیاست نو استعماری جمعی، تحکیم بخشیدن روزافزون بر موقعیت‌های ممتاز قدرت‌های امپریالیستی بود به نحوی که قادر باشند ایران را مورد استثمار کامل خویش قرار دهند.

گزارش ویژه‌ای که توسط مرکز آمار بانک مرکزی ایران و براساس مطالعه‌ای از مدیریت صنعتی که در اکتبر ۱۹۷۹ فراهم گردید، بیان می‌داشت که بیش از ۸۰ درصد از صنعت کشور متکی به واردات مواد خام از کشورهای امپریالیستی اصلی یعنی آمریکا، ژاپن، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی بود.

در این جا باید اشاره کرد که این گزارش فقط وابستگی در زمینه مواد خام را مورد توجه قرار می‌دهد. در عالم واقع، کل پروسه صنعتی کردن به‌طور کامل از مکانیسم تولید مجدد کشورهای غربی تابعیت می‌نمود زیرا ایران وسایل تولیدی خود را خود نمی‌ساخت. انحصارات خارجی در هر مورد به خصوص دقیقاً آن نوع از پروسه و تکنولوژی را دیکته می‌کردند که جواب‌گوی خواسته‌های نو استعماری آنان بود. این به وضعیتی انجامیده است که در آن بیش از ۵۷ درصد از صنعت ساختمان، ۶۰ درصد از کاغذسازی، ۷۸ درصد از صنایع مواد غذایی و ۸۰ درصد از صنایع اتومبیل‌سازی، مهندسی الکترونیک، لاستیک و پارچه بافی، وابسته به واردات مواد خام، کالاهای نیمه تمام، اجزاء و قطعات یدکی از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی است. این وابستگی در شاخه‌هایی نظیر تولید مواد دارویی و مواد شیمیایی به ۹۰-۱۰۰ درصد

خلاف منافع مردم طراحی می‌شد و وابستگی کشور به قدرت‌های سرمایه‌داری پیشرفته را افزایش می‌داد، بالاچار دارای تأثیری منفی در زمینه اجتماعی - اقتصادی بود.

وابستگی روزافزون ایران به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تضادهای بین خلق و امپریالیسم را، هم در ایران و هم در جهان خارج به حد فزاینده‌ای آشکار ساخته است.

تحت شرایط صلح و تشنج زدایی، برای سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و مذهبی ایران میسر شد تا نیروهای خود را سازمان داده و بر علیه شاه و تمام کسانی که در جهت منافع امپریالیسم برای ایران حکومت می‌رانند با هم متحد شوند.

تردیدی نمی‌توان داشت که پیروزی انقلاب ضد سلطنت و ضد امپریالیستی در یک محیط «جنگ سرد» امکان‌پذیر نمی‌بود. همچنین نمی‌توان گفت که بدون حمایت اخلاقی که توسط اتحاد شوروی و به موقع ابراز شد انقلاب مامی توانست به موفقیت برسد. همان‌طور که همه ما می‌دانیم، رفیق ل. آی. برژنف، دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و رئیس شورای عالی آن کشور در مصاحبه‌ای با «پراودا» که در مرحله‌ای حساس از انقلاب ما صورت گرفت هشدار آشکار و غیرقابل تردید داد و مانع دخالت مستقیم امکان‌پذیر امپریالیسم آمریکا که می‌توانست دارای عواقب غم‌انگیزی بوده باشد، گردید.

این امر موجب تقویت این عقیده می‌گردد که مبارزه‌ای که توسط اتحاد شوروی و دیگر کشورهای جامعه سوسیالیست برای تشنج زدایی به راه افتاد دارای یک اثر انقلاب‌زا در خلق‌هایی است که تحت استثمار نواستعماری قرار دارند.

حوادث مهمی که اکنون هم در داخل و هم در خارج کشور ما روی می‌دهد، گسترش دامنه جنگ علیه سلطه سرمایه‌انحصاری در جهت پیشرفت اقتصادی و آزادی اجتماعی برای نیروهای مترقی در ایران را ضروری ساخته است. چنین جنگی امپریالیست‌ها را باز هم با مسائل و مشکلات بیش‌تری مواجه می‌سازد.

نقشه‌های امپریالیستی علیه ایران را پایانی نیست. آمریکا

می‌شدند. این گزارش اظهار می‌دارد در مواردی که آنان به ایران تکنولوژی جدید می‌فروختند هدف عبارت از این بود که اقتصاد کشور را به صورت بازهم گسترده‌تری در سیطره اقتصادیات کشورهای غربی قرار دهد.

از آغاز دهه ۱۹۷۰، زمانی که درآمدهای نفتی به شدت افزایش یافت، قدرت‌های امپریالیستی بیش از ۱۴۰ پروژه هنگفت را به ایران تحمیل کرده‌اند، و قراردادهای بسیاری از این پروژه‌ها با شرکت‌های چند ملیتی بسته شد. بر طبق برآورد های ما، تنها هزینه ۲۵ پروژه، به بیش از ۵۰ میلیارد دلار بالغ گردید.

در مقدمه بودجه ۱۹۷۸-۷۹ گفته شد که هدف از این پروژه‌ها استثمار بوده و پاسخ‌گوی نیازهای اقتصاد ملی ما نبود. در این رابطه تأکید گردید که قسمت اعظمی از منافع حاصل از بسیاری از این معاملات به جیب صادرکنندگان کالاها، مهندسين مشاور و کارکنان خارجی می‌رفت. پس از پیروزی انقلاب، مطبوعات سرمایه‌داری انحصاری با تأسف نوشتند که «زیان‌های تجاری» شرکت‌های خارجی در ایران بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار بود.

يك جنبه ویژه در سرکوبی مردم ایران، فروش تجهیزات نظامی در مقیاسی همواره فزاینده و اعزام ده‌ها هزار کارشناس نظامی آمریکایی به کشور ما بوده. دخالت نظامی توسط آمریکا به‌ویژه در اواخر دهه ۱۹۶۰، هنگامی که مقاومت، هنوز خود را به‌صورتی که دارای اثری بر تمام زمینه‌های استراتژی نواستعماری امپریالیسم باشد نشان نداده بود، فزونی گرفت. محافل امپریالیستی در مورد تبدیل ایران به صورت به اصطلاح ابرقدرت منطقه‌ای که قادر باشد از هر گونه تغییر در موازنه نیروهایی که ممکن بود مانع منافع بلند مدت کشورهای غربی گردند جلوگیری نماید، به‌قمار پرداختند.

بین سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۷۸، یعنی طی ۲۰ سال، رژیم قبلی دست به خرید سلاح به ارزش بیش از ۳۶ میلیارد دلار زد، نیم‌بیش‌تر این تجهیزات از آمریکا می‌آمد. این سیاست، که

رهبران چین دنبال می‌شود، فقط بر روابط بین شرق و غرب اثر می‌گذارد و این که جوامع دیگر می‌توانند بی‌تأثیرپذیری از این تشنج و با جدا کردن خود از این رابطه به سادگی استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را دنبال نمایند.

امپریالیسم، به منظور دستیابی مجدد بر کنترل سیاسی و اقتصادی بر کشورهای در حال توسعه، که آن را در اثر مبارزهٔ خلق‌ها در راه صلح و پیشرفت اجتماعی از دست داده است، به تشدید تیرگی روابط و دامن زدن به برخوردها احتیاج دارد. درست مانند دورهٔ «جنگ سرد»، امپریالیسم هنوز مدعی حق تسلط بر منابع انرژی و مواد خام کشورهای «جهان سوم» است.

وقایع غم‌انگیز خاورمیانه یک بار دیگر ثابت می‌کنند که طبیعت تجاوزکارانهٔ امپریالیسم تغییر نیافته است و امپریالیسم همواره آماده است تا خلق‌های منطقه را به برخورد بایکدیگر واداشته، به صدور ضدانقلاب، از نوع مسلحانهٔ آن اقدام کند. چه کسی از برخورد نظامی بین دو همسایه، ایران و عراق، که به خاطر تجاوز رژیم عراق آغاز گردید، سود می‌برد؟ پاسخ این است که تنها امپریالیسم که بدون تردید در حال دامن زدن به تیرگی روابط در خاورمیانه است، از این جنگ متمتع خواهد شد.

بنابراین ما معتقدیم که خلق‌های جهان در مبارزه برای صلح و تشنج‌زدایی بین‌المللی دارای منافع مشترکی می‌باشند. مبارزهٔ نیروهای انقلابی برای تعمیم صلح به تمام قاره‌ها و استحکام بخشیدن به ارکان سیاسی و اقتصادی همزیستی مسالمت آمیز برای صیانت از صلح دارای اهمیت والایی است. تشنج‌زدایی به حل و فصل صلح‌آمیز منازعات بدون برخورد نظامی کمک شایان توجهی خواهد کرد.

همان‌طور که معروف است، شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای پیشرفت را نمی‌توان بدون مبارزه‌ای مستمر علیه امپریالیسم و بدون الغاء روش‌های نو استعماری استثمار به وجود آورد. ما گفته‌ایم که مبارزهٔ ضد امپریالیستی به موفقیت‌آمیزترین صورت در یک جو مسالمت‌ظاهر می‌شود. این

و متحدینش، با این واقعیت که موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی استراتژیک خود را در ایران از دست داده‌اند. کنار نخواهند آمد.

این امر به روشنی از روی قرائنی مثل تمرکز بیش از ۳۵ کشتی جنگی آمریکایی، شامل دوناو هواپیما بر، در محدوده آب‌های خلیج فارس، و با طرح آمریکا برای تشکیل یک «سپاه تحرك سریع» قابل درك است.

البته تهدید تجاوز آمریکا فقط متوجه ایران نیست. بحران اقتصادی، پولی، مالی و ایده‌ئولوژیکی عمیقی که پایه‌های اصلی سرمایه‌داری را می‌لرزاند، و شکست رهبران غربی در رام کردن این پدیده‌ها، موجب گردیده است امپریالیسم در جست‌وجوی راهی برای به‌تباهی کشاندن وضعیت بین‌المللی باشد.

رهبران چین که از مارکسیسم-لنینیسم بریده‌اند همراه با تجاوز کارترین محافظ غربی، سیاستی را دنبال می‌کنند که خلاف جهت منافع ملت‌های در حال توسعه به پیش می‌رود. گروه‌های مائوئیستی در ایران، که از یکن‌الهام می‌گیرند، می‌گویند که «مبارزه ابر قدرت‌ها بر سر منابع نفتی» در پشت سر تمرکز عظیم نیروهای دریایی آمریکا در منطقه خلیج فارس قرار دارد. در حالی که این تمرکز به روشنی تمام نشانگر طرح‌های تجاوز کارانه و اشنگتن می‌باشد، که مغایر با حق حاکمیت کشورهای منطقه صورت می‌گیرد. جوهر سیاستی که توسط رهبران چین و سگ‌های دست‌آموز ایرانی آن‌ها دنبال می‌شود مخالفت با تقویت دوستی و همکاری این کشور با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای جامعه سوسیالیستی است. بیش از هر هنگام دیگر به اصطلاح خطر شوروی عنوان می‌شود و از این اختراع امپریالیستی برای آن اهداف تبلیغاتی بهره می‌گیرند که می‌گویند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تکاپوی دست‌یابی به دریاهای منطقه و کنترل بر ذخایر نفتی آن است.

اشتباه بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که تشدید تشنج در جهان که توسط محافظ تجاوز کار غرب در همپیوندی با

اگر مسئله استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی واقع‌گرایانه بررسی شود، معلوم می‌شود که این استقلال و پیشرفت از حرکت مصممانه جامعه سوسیالیستی در راه تشنج‌زدائی جدا نیست. بدبختانه ضرورت وحدت بخشیدن به تمام نیروهای ضدامپریالیستی در مبارزه برای صلح، وهمبستگی واقعی بین همه این نیروها در راه مبارزه برای عدالت اجتماعی هنوز به‌طور کامل توسط توده‌های وسیع کشورهای در حال توسعه تشخیص داده نشده است. از طرف دیگر، یکی از روش‌های امپریالیسم در تحمیل سیاست‌های خود بر کشورهای در حال توسعه، درگیر کردن آنان در مسابقه تسلیحاتی و استراتژی بلوک‌بندی‌های نظامی است. هر دو جنبه در پیشرفت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این ملل دخالت داشته، غالباً پشت پرده تاریک دروغ‌های تبلیغاتی محافل سرمایه‌داری ارتجاعی و مائوئیست‌ها، در باره تهدید ادعایی به امنیت این کشورها از جانب اتحاد شوروی پنهان می‌گردد، و نمی‌توان انکار کرد که چنین ادعاهایی هنوز برپاره‌ای از رهبران یا گروه‌های سیاستمدار ملی‌گرا دارای تأثیراتی است.

تلاش عظیم و مستمری لازم است تا مردم به این واقعیت آگاه شوند که مبارزه در راه آزادی اجتماعی با تقاضا برای تقویت صلح و تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر، لاینفک هستند.

مبارزه بر علیه مسابقه تسلیحاتی و بر له خلع سلاح، مبارزه در راه برچیدن پایگاه‌های نظامی و یک سیاست خارجی صلح‌طلب و مستقل وسیله مؤثری است برای مواجهه با تحریکات امپریالیستی. تحت شرایط صلح و تشنج‌زدایی فرصت‌های تازه‌ای برای خلق‌ها به وجود آمده است تا در راه عدالت اقتصادی و اجتماعی حتی سریع‌تر به پیش بروند.

توجه مخصوص را به تقویت بازهم افزون‌تر اتحاد و یکپارچگی جنبش کمونیستی و کارگری بین‌المللی و به‌ویژه پیوندهای بین کشورهای سوسیالیستی که عاملی قطعی در تأمین صلح، آزادی و پیشرفت اجتماعی برای خلق‌ها می‌باشند، باید معطوف نمود. این مهم به‌ویژه با توجه به فعالیت‌های روبه‌افزایش دشمنان صلح و همزیستی و جنجال‌فراینده ضد شوروی‌گری و تبلیغات

نشانگر رابطه علت و معلولی عمیقی است که بین صلح و پیشرفت اجتماعی وجود دارد.

بنابراین، تحت شرایط خاص امروز، اگر قرار است مردم در راه اصلاحات اجتماعی به طور موفقیت آمیزی پیشرفت حاصل کنند، تلاش و عمل در راه تشنج زدایی به صورت گرایش مسلط در کل جهان ضروری است. این که مبارزه در راه صلح بادوام، آزادی و پیشرفت موفقیت آمیز خواهد بود یا نه بستگی دارد به همکاری نزدیک نیروهای انقلابی در تمام قاره ها و به ویژه در ائتلاف نیروهای ضد امپریالیست در کشورهای در حال توسعه و کشورهای سرمایه داری پیشرفته، با اتحاد شوروی و دیگر ممالک جامعه سوسیالیستی.

ضرورت این اتحاد از این واقعیت بی چون و چرا ناشی می شود که این اتحاد شوروی است که سد اصلی در برابر تمام انواع سلطه امپریالیستی را به وجود آورده و تدارک جنگی سخت علیه محافل ملیتاریستی و برتری جو را می بیند. اتحاد شوروی به عنوان قدرتی عمده در عمل ثابت کرده است که با استقرار هر نوع کنترل اقتصادی، سیاسی یا نظامی بزرگ کشور مخالف است.

خلق های کشورهای در حال توسعه می توانند ببینند که اتحاد شوروی در تلاشی پیشگراولانه برای تعریف روابط بین المللی به یک شیوه نوین که بر اساس برابری، منافع متقابل و استقلال قرار دارد، درگیر است. این روابط به بسیاری از کشورها کمک می کند تا استقلال خود را در صلح و امنیت حفظ کرده و بدین وسیله در توسعه اقتصاد ملی و فرهنگ خود و در غلبه بر عقب ماندگی چندقرنی موفقیت حاصل نمایند.

برخلاف قدرت های امپریالیستی، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست رشد روابط اقتصادی با «جهان سوم» را هرگز با قید و بندهای سیاسی به هم پیوند نداده و تبعیض قائل نمی شوند.

ما معتقدیم که کشورهای در حال توسعه، در مبارزه خود برای پیشرفت اجتماعی و استقلال اقتصادی می توانند و باید بر حمایت کشورهای عضو جامعه سوسیالیستی اتکاء کنند.

خوبش از محدودیت دموکراسی، و با لاقط تعطیل دفاتر خودشان و حملاتی که هرروزه از ارتجاع دریافت می‌دارند و اعتراض به این مطلب که نمی‌توانند از ترس! پاسدارها کنگره بگذارند، بر زبان نیاورده‌ند. آیا اپورتونیسیم پویا، در حزب توده ایران مگر می‌تواند دورتر از این کنفرانس جهانی نیز برود؟

اما آنچه که به دموکراسی حزب مربوط می‌شود، عبارت است از این نکته که توده‌ای‌ها باید نظر حزب خود را در يك کنگره بزرگ جهانی، نه از طریق اسناد حزبی، بلکه به زبان‌های دیگر و از میان اسنادهای بین‌المللی بیرون بکشند!! علت این امر نمی‌تواند چنین باشد که رهبران حزب توده ایران، فرضاً از تهی بودن محتوای این نطق شرمنده بوده‌اند و نخواسته‌اند این مطلب پوچ را که هیچ‌گره‌ای از کار امروز جنبش ما نمی‌گشاید، منتشر کنند، تا مبادا مورد اعتراض این و آن قرار گیرند و به دست اغیار گزک بدهند. زیرا آن‌ها بیش از آن به نظریات اعضاء خویش و انقلابیون در سطح جنبش بی‌اعتنا هستند که قادرند نه تنها این نطق، بلکه چنین هزلیاتی را بی‌پروا در معرض قضاوت افکار عمومی بگذارند:

سؤال ۱: روحانیت در هفته‌های اخیر لایحه قصاص را به مجلس برده است، لایحه احزاب را، که دارای جنبه‌های ارتجاعی است، مطرح می‌کند و فشار خود را بر گروه‌های آزاده اندیش هرروز بیش‌تر می‌کند بنابراین، چرا حزب توده ایران هنوز از این روحانیت پشتیبانی می‌کند؟

سؤال ۲: در روزهای اخیر شاهد آنیم که قراردادهای بزرگی، با کشورهای امپریالیستی، که سابقاً نبض اقتصاد ما را در دست داشتند، بسته می‌شود، بدون این که مردم را در جریان امر بگذارند. نمونه آن قرار داد «ایران ناسپونال» با انگلستان، به مبلغ يك میلیارد پوند است. از طرف دیگر با آن که دولت ایران کودتای ترکیه را به عنوان یکی از دسیسه‌های دولت آمریکا علیه ایران ارزیابی کرد، اکنون به توسعه روابط با این دولت دست زده است.

آیا این‌گونه پدیده‌ها نشانه آن نیست، که سیاست حاکمیت کنونی ایران، به جهاتی می‌رود که با ماهیت انقلاب ایران سازگار نیست؟

ج: ... برای توضیح این نکات، چند مثال می‌زنم. به‌طور کلی می‌شود گفت که استبداد سلطنتی پدیده‌ای ارتجاعی است. اما به تاریخ که نگاه بکنیم، می‌بینیم در دوران معینی، و در لحظه

سیاسی ضد کمونیستی، کسب اهمیت می نماید. (اسناد کنفرانس

۱۹۸۵ برلن شرقی، ج اول، ص ۵۷۹-۵۷۳)

ما حتی اگر نخواهیم به کم و کیف محتوای این سخنرانی سخت دانشمندان
وارد شویم و نخواهیم پیرسیم که: اگر نه سالها بلکه لااقل ۲۵ سال از زمانی که
چنین بحث‌هایی بر سر میزان وابستگی شاه و غیره و بر سر تأثیر سیاست تشنج‌زدایی
در به وجود آوردن زمینه مساعد برای انقلاب ایران گذشته است، و نگوئیم که
وظیفه اصلی و اولیه شما بررسی چگونگی پیشرفت و یا عدم پیشرفت انقلاب ایران
و تشریح علل و عوامل بازدارنده یا تعمیق کننده آن بوده است؛ و ملزم بوده‌اید
که به آن تجاربی اشاره کنید که از مراحل گذر انقلاب ایران به پیش یا به عقب
به دست آمده، و نقش سازنده یا ویران کننده این یا آن پدیده را در این سمت گیری‌ها
مشخص سازید تا این تجارب به سود غنی شدن دانش مبارزه معاصر، که هدف اصلی
و علت برگزاری چنین نشست‌های بین‌المللی است، در اختیار دیگران قرار گیرد،
نه این که با برخوردی سوژکتیوی با گذشته‌های دور، و با سکوت کامل درباره
مسائل امروز ایران و در رأس آن سمت گیری طبقاتی دولت کنونی و پیش بینی آینده،
حتی جهانیان را نیز از عمق اپورتونیزم خود به حیرت بیاندازید. بله، حتی اگر
نخواهیم به طور کامل درباره هر یک و یا مجموعه مطالب فوق صحبت کنیم، لااقل
این سؤال که به دموکراسی حزبی باز می‌گردد، و سؤالی است که هر توده‌ای
می‌تواند از طریق طرح آن برای خویش، به وسعت پهناور نفوذ شخصیت‌ها و
فقدان اصولیت در مسائل حزبی پی‌برد، این است که: آیا چه علتی در کار بوده
است که حزب توده ایران، نطق نماینده خود در یک کنفرانس مهم بین‌المللی را
از چشم و عقل و قضاوت افراد خویش مخفی کرده است؟

از جمله دلایلی که بر طبق آن ما از اپورتونیزم پویا در حزب سخن می‌گوئیم،
و یا به عدم دموکراسی حزبی و به فقدان سانترالیسم دموکراتیک اشاره می‌کنیم، یکی
هم همین نطق و شیوه برخورد مرکزیت حزب با آن است. کافی است متن نطق
نماینده حزب توده ایران را با متن نطق نماینده حزب کمونیست عراق در همین
کنفرانس که در صفحات قبل چاپ شده مقایسه کنید و مفهوم اپورتونیزم را در
برخورد با وظایف ملی و با حاکمیت کشور دریابید، کافی است به این نکته دقت
کنید که چه طور بارها و بارها نمایندگان حزب کمونیست عراق هم در کنفرانس ۱۹۷۸
و هم در کنفرانس ۱۹۸۵ از اهمیت دموکراسی در تعیین سرنوشت انقلاب‌های ملی -
دموکراتیک صحبت می‌کنند و بر آن تأکید دارند، و چه طور رهبران حزب توده
ایران و نماینده آن در کنفرانس ۱۹۸۵ کوچک‌ترین اشاره‌ای به وضعیت دموکراسی
در ایران امروز نکرده‌اند و در چنان کنفرانس پراهمیتی کلمه‌ای در باره نگرانی

می کنند که این وابستگی ها را نگاه دارند. آن ها می خواهند با فعل و انفعالات مرموز و قراردادهای مخفیانه، به سبک دوران «آریامهری» سلطه اختاپوس های جهان امپریالیستی و شرکت های چند ملیتی را، که خون کشورهای «جهان سوم» را می مکند، بر کشور و بر خلق ما حفظ کنند.

معلوم نیست که در عقد این قراردادها چه معیارهای مرموزی رعایت می شود. قاعدتا برای چنین قراردادهایی معیارهای معقولی موجود است. برای نمونه، اگر می خواهید کارخانه ای بخرید، این را به مناقصه بگذارید....

یا این که مسئله دانشجویان ایرانی در خارج را بگیریم... متأسفانه آن موقع، حاکمیت ایران به این نتیجه رسید که باید دانشگاه ها را تعطیل کرد. در صورتی که از این در حدود صدویست هزار نفری که در دانشگاه ها تحصیل می کردند، می شد لااقل از عده ای برای پیش برد کارهای فنی استفاده کرد (!!)

در این زمینه، جالب ولی تأسف آور است که سیاست «نه شرقی، نه غربی» هم در عمل به صورت: «نه شرقی، همه غربی» درآمد است. از یک طرف از حدود ۱۰۰ هزار دانشجویی که در غرب داریم، تقریباً ۵۰ هزار نفر در مقر دشمن شماره یک انقلاب ما تحصیل می کنند، آزادانه ارز می گیرند و هر سال هم می توانند دوسه بار به ایران بیایند. از طرف دیگر، برای در حدود پنجاه نفری که می توانند و می خواهند در کشورهای سوسیالیستی، آن هم به طور رایگان، درس بخوانند، شدیدترین مشکلات را فراهم می آورند...

مسئله دیگر تأمین آزادی های فعالیت احزاب و گروه های سیاسی هوادار انقلاب است... همه در باره ضرورت آزادی احزاب صحبت کرده اند اما، در عمل ما می بینیم که دبیرخانه حزب توده ایران هنوز به ما پس داده نشده که هیچ، دیگر مراکز حزب مانیز در اشغال است و هنوز هم به آن ها هجوم می شود... متأسفانه در این مورد هم تعارف می شود. همین پریشب آقایان رجایی و وزیر کشور در مصاحبه های خود بار دیگر لزوم آزادی فعالیت احزاب را تأیید کردند. ولی معلوم

معین، يك چنین سلطانی می تواند حتی مترقی باشد. نمونه اش امیر افغان، نماینده فئودالیسم افغان بود، که آدم مستبدی بود و چیزی هم از دموکراسی سرش نمی شد. اما همین آدم فردی ضد امپریالیست و ملی بود، که با همه نیرو علیه سلطه استعماری انگلستان در کشورش مبارزه ضد امپریالیستی می کرد...

... اما درباره این که موضع ما درباره روحانیت چیست، به نظر من این جا مسئله روحانیت به معنای عام مطرح نیست. اولاً روحانیت يك پدیده یکدست و همگونی نیست و ثانیاً حاکمیت کنونی تنها از روحانیون تشکیل نمی شود. به دولت کنونی نگاه کنید. فقط دوفرد آنها روحانی هستند. بقیه را می شود گفت که مسلمانی مبارز و مکتبی هستند...

البته برخی از پدیده هایی که در دوران اخیر دیده شده است، مانند رد لایحه مستأجر و موجر در مجلس و یا برخی عقب نشینی های دیگری که در برابر بزرگ مالکی و کلان سرمایه داری می شود، قابل تأسف است و به حاکمیت کنونی در این باره باید هشدار داد. ما در عین این که این پدیده ها را می بینیم و مورد انتقاد جدی قرار می دهیم، موضع خود را در برابر حاکمیت انقلابی بر پایه معیارهای اساسی و همه جانبه در جهت تعمیق ماهیت ضد امپریالیستی و خلقی انقلاب تعیین می کنیم...

متأسفانه در این زمینه (از بین بردن وابستگی ها) باید گفت که در توسعه همکاری با نیروهای ضد امپریالیست هنوز کمبودهای جدی موجود است، که چنانچه رفع نشود می تواند در کوتاه مدت یا درازمدت لطمه های جدی به روند انقلاب ایران بزند. تکرار می کنیم که در مبارزه ضد امپریالیستی نمی توان از همکاری با دیگر نیروهای پرتوان جبهه ضد امپریالیستی صرف نظر کرد...

هنوز ظاهراً بیش از ۹۰ درصد تجارت خارجی ما با همین کشورهای امپریالیستی است. نه تنها همه سرمایه داران بزرگ ایران، بلکه نیروهای متنفذی در دستگاه دولتی، به ویژه در وزارت صنایع، وزارت بازرگانی و محافل بانکی و مالی، سعی

دلشان را گشوده باشند. نه این که دبیر اول حزب طراز نوین با سؤال کننده‌ای روبه‌روست که می‌پرسد: باین همه کمبود و نارسایی و خیانت و کارشکنی و تصمیمات ضدانقلابی آیا سرانجام نباید حزب توده ایران تکلیفش را با حاکمیت روشن کند و نباید سرانجام معلوم سازد که هنگامی که بزرگ‌ترین مدافع لایحه قصاص، روحانی برجسته، دبیر اول حزب دولتی و شخص دوم انقلاب است، آیا می‌توانیم مثلاً به‌بهانه این که فلان پاسدار انقلابی است، استدلال کنیم که دولت و روحانیت یکدست نیست و یا این که ۶۰ سال پیش امیر افغان همین خصائص را داشته ولی باز هم انقلابی بوده است!!!

بله، کسانی که آن قدر شهامت دارند که سفاهت‌هایی از این دست را بپراکنند، دیگر از چاپ نطق نماینده خویش در کنفرانس ۱۹۸۰، دست و دلشان نمی‌لرزد. مسئله فقط بر سر این است که، نمایندگی صفری در این کنفرانس، ناگزیر و برخلاف میل دبیر اول بوده است، زیرا دولت اجازه نداده است که شخص دبیر اول به‌عنوان نماینده حزب در این کنفرانس از کشور خارج شود. بنابراین حزب، طبق تکلیف دبیر اول، باید چنین انگار کند که اصولاً در آن اجلاس به نماینده‌ای نرفته است و انگار کند که اصلاً نطقی ایراد نشده است و بعد هم بی‌این که کسی مجبور باشد به توده حزبی گزارش چگونگی امر را بدهد، صفری را از ترکیب کمیته مرکزی کنار بگذارند و باز هم مدعی باشند که در حزب دموکراسی وجود دارد. من به‌شما اطمینان می‌دهم که اگر شخص دبیر اول در این کنفرانس شرکت می‌داشت و روده درازی‌هایی چه بسا بی‌ربط‌تر از مطالب صفری ریشه می‌کرد. اینک آن سخنان گهربار و آن فرمایشات مبسوط، یک بار در روزنامه، یک بار در هفته‌نامه، چند بار به‌طور برگزیده سخنان، یک بار در ارگان تئوریک و سرانجام نیز در جزوه جداگانه‌ای همراه بانوار آن به‌تیراژ هنگفت همه‌جا پراکنده شده بود!

انسان بی‌اختیار به‌یاد بخشی از مطالب پلنوم چهارم حزب توده ایران می‌افتد:

«۴. در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های به‌کلی غیر اصولی و ناسالم به‌کار می‌برند: تهمت، پرونده‌سازی، سوء ظن بی‌جا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با کلکتیو، تک‌روی، خشونت، لجاج، کین‌توزی چنین است نمونه‌هایی از این شیوه‌ها» (اسناد پلنوم چهارم حزب توده ایران)

بله رفقا، از اصولیت در حزب هیچ خبری نیست، کین‌توزی و لجاج و خود خواهی و تهمت، آن تیفوسی است که از عالی‌ترین ارگان‌های مرکزی حزب به‌تمام بدنه آن سرایت کرده است، و پس از انقلاب همراه آن کسانی - علی‌رغم این

نیست که چه نیروهایی، علی‌رغم اظهارات بالاترین مقامات
حاکمیت کنونی، در این زمینه هم به کارشکنی دست
می‌زنند (!!!). به هر حال در این جا هم میان حرف و عمل
فاصله زیاد هست...

مسئله دیگر مسئله تصفیه نهادهاست... واقعیت این است که در
این نهادها هنوز دست‌های مرموزی هستند که درست برخلاف
رهنمودهایی عمل می‌کنند که از طرف مقام رهبری و از طرف
تمام مقامات مسئول جامعه ما داده می‌شود.

مسئله دیگر، کوشش برای بهبود زندگی مردم است. زندگی
کارگران، دهقانان، پیشه‌وران زحمت‌کش و کارمند جزء
خلاصه همه کسانی که درآمد سودآوری ندارند به سرعت
غیرقابل تصویری روزبه روز بدتر می‌شود. ما این نکته را بارها
تکرار و خود به عوامل عینی که سد راه حل است، اشاره
کرده‌ایم اما از طرف دیگر، می‌بینیم کسان دیگری، مانند
بزرگ مالکان، کلان سرمایه‌داران، هستند که زندگی‌شان
برعکس هر روز بهتر می‌شود. حتی فراری‌های غارتگری
هستند که هر چند وقت یک‌بار برمی‌گردند، حقوق باز
نشستگی‌شان را می‌گیرند، مال‌الاجاره‌شان را دریافت می‌کنند
و ارز هم به قاچاق می‌برند.

مسئله دیگر فعالیت مجلس شورای اسلامی است. ماه‌هاست که
از عمر مجلس و دولت می‌گذرد. ولی متأسفانه همان مسائل
مبهم و اساسی که در آغاز فعالیت آن‌ها در دستور کارشان بود،
کماکان به قوت خود باقی است...

این بود برخی از مسائل بنیادی روز که فقط متأسفانه تا به حال
درباره آن‌ها وعده و وعید داده می‌شود. (مردم، شماره
۵۱۶، ص ۳)

آیا ملتفت شدید؟ درست مثل این است که از دبیر اول پرسیده باشند لیستی
از مسائل حل‌نشده انقلاب را ارائه کنید و درست مثل این است که سؤال کننده
داغ دبیر اول را تازه کرده باشد و سردرد دلش را باز نموده باشد، دبیر اول رشته
سخن را از دست سؤال کننده می‌گیرد و به عنوان جواب یک سلسله سؤال و نگرانی
و تأسف و غیره به پرسش کننده تحویل می‌دهد! عینا مثل این است که شما در تاکسی
باسر فلان چهارراه یا در مهمانی درد دل کرده باشید، و بقیه نیز همراه شما عقده‌های

سرمایه‌داران و محترکین پیش چشمان او، با سکوت و سهل‌انگاری و تأیید دولت، دست در کار غارت هر چه افسار گسیخته‌تر از او هستند و هیچ چشم‌اندازی بر پایان این همه ستم روزافزون گشوده نیست، موظف است دندان بر جگر بگذارد؟ رهبران حزب توده می‌گویند این کمبودها و نارسایی‌ها گناه حاکمیت نیست، اما چند سطر پایین‌تر در همین مقاله می‌نویسند:

«ولی دولت نباید اجازه دهد که این دستمزد ناچیز طعمهٔ حرص و آرز سیری‌ناپذیر غارتگران و گران فروشان باشد. دولت اگر قادر به افزایش دستمزدها نیست، قادر به مبارزه با گرانی و گران‌فروشی هست... دولت انقلاب می‌توانست طی دو سال پس از پیروزی انقلاب، با نظر خواهی از کارگران، قانونی انقلابی را جانشین قانون کار طاغوت سازد...»
(همان‌جا)

هنگامی که جامعه در حالت انقلابی است، اپورتونیزم دچار بلا تکلیفی عام می‌گردد و هر لحظه به نوعی، برای احراز حقانیت و همسویی با این یا آن گروه، با این یا آن نظریه، تغییر موضع می‌دهد. او در همین تکاپوست که بالغ می‌گردد و به‌طور کامل به سود بورژوازی و برضد منافع کارگران وارد میدان عمل می‌شود. و سرانجام وضع بدان جا منجر می‌شود که در این کش و واکش‌ها طناب‌ارتباطی او با توده می‌گسند و اپورتونیزم خود را به‌طور کامل در آغوش نظریات بورژوازی جای می‌دهند.

«مضمون سیاسی اپورتونیزم و سوسیال شووینیزم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی‌اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی.» (لنین، اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم، بخش اول، تأکیدها از متن اصلی است)

بفرمائید، يك بار دیگر این سخنان لنین را بخوانید و آن‌را با وضعیت رهبران حزب توده تطبیق دهید و مرا معاف کنید که دیگر پر حرفی کنم. خودتان این فرمول بندی لنین را با فریادهایی که این ایام رهبران حزب توده دربارهٔ رعایت قوانین، دربارهٔ اتحاد با دولت، دربارهٔ نصیحت کارگران به آرامش، دربارهٔ موافقت با خلع سلاح و به‌ویژه در بارهٔ مسائل جنگ ایران و عراق می‌کشند، مقایسه کنید، جواب مسئله به دست خواهد آمد.

آنچه در مرکز حزب تودهٔ ایران می‌گذرد، پویایی افسار گسیختهٔ اپورتونیزم

امیدواری که گمان کردیم يك دوره ۲۵ ساله نقاهت آنها را درمان کرده و وارد حزب شده است که بدون هیچ قرنطینه‌ای، مرزهای حزب را برای خود گشودند و داخل جمع شدند. دموکراسی حزبی همچنان لگدمال می‌شود و اپورتونیسیم و عوام‌فریبی بی‌داد می‌کند. من باید جدا پوزش بخواهم از این که در جزوه‌های من اجباراً این همه نقل قول و سیتادهای مختلف گنجانده می‌شود. این امر که من درباره آن ناگزیرم، گاه به برخوردهای «پولمیک» انجامیده، مانع دنبال کردن تئوریک مطلب و مانع ادامه برخورد فعال ایده‌ئولوژیک می‌شود. اما مگر می‌شود بدون ارائه نمونه‌های مشخص، ما منظورمان را به توده‌ای‌ها تفهیم کنیم. زیرا آنها غالباً فقط سخنان رهبرانشان را می‌فهمند و می‌پذیرند و به هیچ استدلالی از هیچ جهات دیگر توجه ندارند. بنابراین، نقل تضادهای آشکار مندرج در ادبیات حزبی که در تیول همین رهبران است، به نظر من یکی از روشن‌ترین شیوه‌های اقناعی کاری است که در پیش دارم. مثلاً ما وقتی از اپورتونیسیم دو حزب صحبت می‌کنیم و درباره درک خورده بورژوازی رهبران حزب از دولت مطلب می‌نویسیم، ناگزیریم که برخوردهای با مسئله دولت را از میان اسناد خودشان بیرون بکشیم و ثابت کنیم که آنها مثل بدترین منشویک‌ها، نه در راه براندازی سیادت طبقاتی ستمگران، و دولت ارگان اجرای این سیادت، بلکه در جست‌وجوی راهی برای آشتی با دولت و معصوم جلوه دادن آن هستند :

«سنگین‌ترین بار دشواری‌های پس از پیروزی، بردوش طبقه کارگر قرار داشته است...»

هر انقلاب اجتماعی بی‌تردید با دشواری‌های فراوان اقتصادی همراه است... باید دشواری‌ها را تحمل کرد، دندان بر روی جگر گذارد... تا انقلاب از چنبرد دشواری‌ها برهد و به پیروزی قطعی دست یابد... اما این حقیقت عریان... نادیده گرفته می‌شود و مسائل رفاهی طبقه کارگر... به گونه‌ای مطرح می‌شود که گویا هم عمده‌ترین مسئله انقلاب است و هم همه کمبودها و نارسایی‌ها و دشواری‌ها، گناه حاکمیت انقلاب است، که قادر و صالح برای حل مشکلات مردم زحمت‌کش نیست.» (مردم، شماره ۴۸۱، مقاله درباره دو برخورد با دولت...)

البته هر انقلاب دشواری‌های فراوان اقتصادی و اجتماعی به همراه می‌آورد، و طبیعی است که بایستی دشواری‌ها را تحمل کرد. اما آیا تحمل این دشواری‌ها ضابطه ندارد؟ آیا طبقه کارگر در حالی که هنوز اجاره‌بگیران، کارفرمایان،

کمیته مرکزی حزب توده ایران می‌کوشد که اپورتونیزم و پاسیفیسم خود را به اردوگاه سوسیالیستی نسبت دهد و حمایت خود از دولت راملم و به تبع حمایت جهانی از انقلاب وانمود سازد. در این باره نیز او بنا به ماهیت خود عوام‌فریبی می‌کند و از این طریق نیز به جنبش جهانی خیانت می‌ورزد. زیرا او به توده، چنین تفهیم می‌نماید که حمایت جهانی ترقی خواهان از انقلاب ما در واقع به معنای همان حمایت آن‌ها از دولت انقلابی کنونی است.

«در ارتباط با انقلاب ایران، موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور آمریکا و رهبر اتحاد شوروی به‌طور چشم‌گیری بیانگر دو محتوای متضاد دو اردوگاه جهانی، یعنی اردوگاه جهانی تجاوز و جنایت امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و اردوگاه سوسیالیستی خواهان صلح و دوستی و پیشرفت اجتماعی همه خلق‌ها است.

رئیس‌جمهور آمریکا که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را جنایتکار و آدمکش نامیده، در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۹ دی ۱۳۵۹) درباره جمهوری اسلامی ایران چنین ارزیابی می‌کند:

«قبل از هر چیز باید مشخص شود که آیا اصولاً در ایران دولتی وجود دارد؟ من شخصاً به این موضوع شك دارم. من آرزو داشتم که در ایران روشنفکران و سیاستمداران قابل حکومت را در دست گیرند. آن

است در همهٔ جهات. آنها بی‌لاونعم تعریف کامل آن کوتاه‌فکری منشویکی و آن نمونهٔ تیپیک روشنفکران ناگزیراً به‌سوسیالیسم گرائیده‌اند، که همه‌چیز را برای ارضای سلیقهٔ «بالانشینی» خود، در معرض خرید و فروش می‌گذارند و ایده‌ئولوژی رانیز بر طبق «پسند سال» تغییر رنگ می‌دهند. رهبران حزب تودهٔ ایران از هیچ اصولیت استراتژیکی و تاکتیکی و هیچ اصولیت سازمانی و تشکیلاتی تبعیت نمی‌کنند و الگوی کامل همان کسانی هستند که سال‌ها پیش لنین در برخورد با آنها می‌گفت:

«اپورتونیسیم در مسائل برنامه و سیاست، طبیعتاً با اپورتونیسیم در مسائل تاکتیک، و اپورتونیسیم در مسائل سازمانی توأم است.» (یک گام به‌پیش، دو گام به‌پس)

از دولت کنونی ایران!!!

رهبران حزب توده ایران کار را از این نیز می گذرانند و به دنبال پیدا کردن راه نجاتی برای خویش، حتی در اسناد بین المللی نیز دست می برند، آن را سانسور می کنند و بدین وسیله تا منتهی درجه ممکن به ترقی خواهی و به سوسیالیسم خیانت می کنند:

« کمونیست های کشورهای در حال رشد نیز مبارزه فداکارانه ای را در جهت به ثمر رساندن انقلابات ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و دموکراتیک شروع کرده اند تا از این طریق، راه را برای سوسیالیسم هموار کرده و سطح زندگی توده های مردم را بهبود بخشند. این احزاب از اقدامات ضد امپریالیستی دولت های ملی قاطعانه حمایت می کنند، تا پیروزی های به دست آمده را تثبیت نمایند، ولی با اقدامات ضد دموکراتیک آنان در زمینه پایمال کردن منافع زحمت کشان و هر نوع اعمال مغایر با اصول استقلال ملی مخالفت می ورزند.

هدف کمونیست ها صرفاً همصدایی در راه تحقق منافع ملی و توده های خلقی می باشد. بدون هیچ شکی روشن است که تلاش های ارتجاعی که زیر پرچم ضد کمونیستی، هر کجا جبهه ای ملی وجود داشته باشد منهدم کرده، کمونیست ها را در انزوا قرار داده و حتی از توقیف و آزار آنها نیز ابا نمی کند، در تلفیق با اقدامات نیروهای امپریالیستی در خارج از کشور، نتیجه ای جز تضعیف جنبش ملی به بار نخواهد آورد. در حال حاضر سیمای کشورهایایی که به استقلال رسیده اند، گوناگون و متنوع است. پروسه هایی که در این کشورها جریان دارد در سرنوشت و آینده خلق های بسیاری که بیش از ۵۰ درصد جمعیت جهان را شامل می شوند، تأثیرات بسیاری دارد. » (اسناد کنفرانس علمی سال ۱۹۸۰ برلن شرقی، نطق بوریس پونا ماریف، جلد اول ص ۲۴).

تمام آن پاراگرافی که با حروف سیاه به چاپ رسیده است در نامه مردم شماره ۴۹۲، سانسور شده است و مطلب بدین صورت آمده:

«... آنها از اقدامات ضد امپریالیستی دولت های ملی، که موجب تثبیت پیروزی های به دست آمده می شود، قاطعانه پشتیبانی می کنند، اما با اقدامات ضد دموکراتیک آنان در

وقت بله، من فکر می‌کنم که یک دلیل قانونی وجود داشت که ما با ایران پیوند برقرار کنیم... من شك دارم که هنوز هم آیت‌الله خمینی به عنوان رئیس حکومت تلقی شود...»

او در گفتار دیگری باز این طور اظهار عقیده می‌کند: «من شك دارم که در ایران دولتی وجود داشته باشد. برقراری رابطه با ایران وقتی ممکن است که عناصر میانه‌روتری در ایران روی کار آیند.»

این‌هاست ارزیابی‌های هنرپیشه فیلم‌های «بزن بکشی» هالیوود درباره انقلاب ایران!

در برابر این ارزیابی، موضع‌گیری رهبر شوروی در گزارش به کنگره بیست و ششم قرار می‌گیرد. لئونید برژنف در برآمد خود در کنگره، در مورد انقلاب ایران چنین ارزیابی می‌کند:

«انقلاب ایران رویدادی بس مهم در حیات بین‌المللی در سال‌های اخیر بود که دارای ویژگی‌های خویش است. انقلاب ایران با همه پیچیدگی‌ها و تناقضات خود، انقلابی است در اساس ضد امپریالیستی، هر چند ارتجاع داخلی و خارجی تلاش می‌ورزند تا ماهیت این انقلاب را دگرگون سازند. مردم ایران راه خاص خود را برای نیل به آزادی و شکوفایی می‌پیمایند. ما از صمیم قلب خواستار موفقیت مردم ایران در این راه هستیم و آماده‌ایم که مناسبات حسنه خود را با ایران بر پایه اصل برابری حقوق و طبعاً از راه اقدامات متقابل گسترش دهیم.»

گمان می‌رود که این داستانی است بدون شرح و احتیاج به هیچ گونه تفسیری ندارد و نشان می‌دهد که کدام نیرو دشمن سوگند خورده و آشتی‌ناپذیر و کدام نیرو پشتیبان بی‌دریغ انقلاب شکوهمند میهن ماست.» (اسناد پلنوم هفدهم)

این شگرد ظریف اپورتونیستی ناظر بر این مطلب است، که حمله مستقیم ریگان به دولت ایران وقتی در مقابل حمایت برژنف از انقلاب و مردم ایران، قرار گیرد چیزی نیست جز حمایت حزب کمونیست شوروی و پشتیبانی بی‌دریغ آن،

بی‌پایگی امیدهای امپریالیسم برای حفظ تسلط خود، به کمک رژیم‌های دیکتاتوری، بار دیگر به اثبات رسید. انقلاب ایران يك شکست جدی برای امپریالیسم بود.

اما موقعیت نابرابر حقوق کشورهای در حال توسعه در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی هنوز به جای خود باقی است و هنوز به بهره‌کشی پایانی داده نشده است.» (مردم، شماره ۴۹۲، ص ۴).

با این همه وظیفه ما فقط این نیست که آن چشم‌بندی‌ها و این نمونه‌های آشکار خیانت و قیحانه رهبران حزب توده را بر ملا کنیم. بایستی بکوشیم که مفاهیم سیاسی حمایت کشورهای مترقی و اردوگاه سوسیالیسم از انقلاب و حتی دولت ایران را بشکافیم، در مرز خود اقرار دهیم و ربط آن را با وظایف درون‌مرزی خویش آشکار سازیم.

اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان نخستین کشور سوسیالیستی و قدرتمندترین این کشورها، که در رأس کشورهای سوسیالیستی، پرچم نبرد با امپریالیسم جهانی و در رأس آن ایالات متحده آمریکا را بردوش دارد، در محدوده وظایف انترناسیونالیستی و جهان‌مرزی این نبرد، در حفظ و تقویت هر سنگری، هر قدر ناتوان و به هر میزان کم بهره، که به هر حال در مقابل امپریالیسم مقاومت می‌کند، وظیفه‌ای جدی دارد. در این باره، حتی کار از این نیز درمی‌گذرد و خاموش نگه داشتن آن گونه سنگرهایی که در نبرد شرکت نمی‌کنند و به هیچ‌سو آتش نمی‌کشایند، نیز بخشی از تاکتیک طراحان نظامی و فرماندهان این نبرد بزرگ تاریخی می‌تواند باشد.

از همین روست که حمایت اردوگاه سوسیالیسم از کشورهای غیرمتعهد، مفهوم نبرد ضد امپریالیستی دارد، و تقویت کشورهای که به هر علت و با هر درجه و هر کیفیت و کمیت و در طول هر زمان، چه کوتاه و چه بلند، رودرروی امپریالیسم قرار می‌گیرند، از طرف اردوگاه، در واقع تقویتی استراتژیک است و به سرنوشت کلی جنگ بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری مربوط می‌شود و در آن تأثیر دارد.

به این ترتیب، در این عرصه متنوع رزمگاه دو سیستم، آن‌سرداری که در صفوف مقدم جبهه قرار دارد، نمی‌تواند کمک و تأثیر فلان سرباز سیم‌بان، یا کوچک‌ترین عضو موثر در تدارکات پشت جبهه را ندیده بگیرد، از آن طرف نظر کند، و نسبت به آن خود را بی‌نیاز بداند.

اگر کشوری در کل مبارزه ضد امپریالیستی، حتی فقط به اندازه يك رأی ممتنع در مجامع بین‌المللی به تصمیمات کشورهای امپریالیستی لطمه وارد می‌آورد، بی‌گفت‌وگو در نبرد ضد امپریالیستی شرکت جسته، و به همان میزان از سوی انترناسیونال، قابل دفاع و شایسته تقویت است.

اتحاد جماهیر شوروی، مجدانه در تقویت جبهه کشورهای غیرمتعهد، کشورهای در راه ترقی اجتماعی، و همچنین کشورهای در راه رشد سوسیالیستی

زمینه پایمال کردن منافع زحمتکشان و اعمال مغایر با اصول
استقلال ملی، مخالفت می‌ورزند.

اکنون جهان کشورهایی که به استقلال ملی رسیده‌اند،
منظره‌ای تماشایی و متنوع دارد...» (مردم شماره ۴۹۲، ص ۴)
ملاحظه می‌فرمائید که از پاراگراف میانی نشانی نیست. اما آیا کارسانسور
و حذف نقطه نظرهای رفیق پاناماریف به همین نمونه ختم می‌شود. خیر. رهبران
حزب توده ایران به‌ویژه نظر شخص پاناماریف درباره انقلاب ایران را، به سهولت
از میان سخنانش بیرون کشیده، مانع آشنا شدن توده‌ای‌ها با نظریات وی درباره
مرحله کنونی انقلاب ایران شده‌اند:

«انقلاب خلق‌های اتیوپی و افغانستان و نیز پیروزی خلق
نیکاراگوئه ضربات کوبنده دیگری بودند که بر پیکر
امپریالیسم وارد شدند. در این جا بار دیگر پوچی و بی‌نتیجه
بودن تلاش‌های امپریالیسم که برای حفظ تسلط خود بر رژیم
های دست‌نشانده تکیه می‌کند به اثبات رسید. انقلاب ایران
شکست فاحش دیگری برای امپریالیسم بود. این انقلاب ثابت
کرد که حتی رژیم‌های نو استعماری ظاهراً مقتدری هم که
امپریالیسم آن‌ها را پلیس خود می‌داند، به هیچ وجه قابل اعتماد
و اتکاء نیستند. هر چند در این جا، عناصر مذهبی نقش عمده‌ای
به خود اختصاص داده و مشکلاتی در راه توسعه و پیشرفت به
بار می‌آورند.

بعد از کسب استقلال سیاسی بسیاری از دولت‌های جدید، به
خوبی از عهده وظایف خود در تجدیدنای اقتصاد کشور
بر آمدند، وظایفی که هر مرحله آن از مرحله قبلی سنگین‌تر
و مشکل‌تر بود. و با این کار معیار جدیدی از موفقیت در
این راه به جای گذاشته شد. اما هنوز نابرابری کشورهای در
حال رشد در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به قوت خود باقی
است...» (اسناد کنفرانس علمی سال ۱۹۸۵، برلن شرقی،
جلد اول، سخنرانی بوریس پوناماریف، ص ۲۶).

این جا نیز تمام مطالبی که با سیاه آورده‌ایم حذف شده و پاراگراف در نامه
مردم شماره ۴۹۲ به صورت زیر ترجمه و چاپ شده است:

«انقلاب‌های خلقی در اتیوپی و افغانستان و پیروزی خلق
نیکاراگوئه ضربات نیرومندی بر امپریالیسم وارد کردند.

اما آیا هنگامی که همین دولت عراق، در مسائل درون مرزی مرتجع است، حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را رعایت نمی‌کند، به سوی انحصار سیاسی دولتی پیش می‌رود، از رعایت حقوق ملی خلق‌ها طفره می‌زند، عوام‌فریبی می‌کند، شکنجه می‌دهد و زندان‌ها را لبریز می‌سازد، حزب کمونیست عراق و سایر ترقی خواهان حق دارند که مردم را به علت دفاع اردوگاه سوسیالیستی از مواضع مترقی بین‌المللی دولت عراق، به تبعیت از دولت، تسلیم به آن و هورا کشیدن برای آن، دعوت کنند، تا مبادا به مبارزه ضد امپریالیستی لطمه وارد آید؟

«حزب کمونیست عراق در شرایطی جشن سالگرد تأسیس خود را برگزار می‌کند که گروه بزرگی از پارتیزان‌های رزمنده این حزب، سلاح برگرفته و دوشادوش نیروهای مسلح دیگر نیروهای مترقی خلق کرد و عراق، برای سرنگونی رژیم فاشیستی عراق و برقراری حکومت ملی و دموکراتیک در سراسر عراق، که دموکراسی را برای عراق و خودمختاری را برای کردستان تأمین کند، می‌رزمند». (نامه مردم، شماره ۴۷۵، ص ۱)

آیا حزب کمونیست عراق حق دارد که چون در دست‌های سرباز عراقی همان اسلحه ساخت شوروی قرار دارد که احتمالاً در دست‌های او نیز هست از مبارزه مسلحانه برای برقراری حکومت کارگری، هنگامی که دیگر ضروری شده است، صرف نظر کند؟ خیر. آن‌ها که به اپورتونیسیم تسلیم نمی‌شوند، آن‌ها که واقعاً کمونیست هستند، آن‌ها که منافع خلق را به جاه‌طلبی خویش نمی‌فروشند، حتی از چنین دولت‌هایی در حالی که خود در آن شرکت دارند، بی‌مجامله و بی‌مسامحه فاصله می‌گیرند، شگردهای آن را برای خلق رسوا می‌سازند، آزادی‌های مردم را وجه المصلحه قرار نمی‌دهند، از آن ستایش بی‌محتوا و احمقانه نمی‌کنند و در زمان خود اسلحه را برمی‌دارند و برای فروریزی این دولت مورد حمایت انترناسیونالیسم، و به سهم خود ترقی خواه و ضد امپریالیست به جنگ دست می‌زنند. زیرا نیک می‌دانند آن دولتی را که جایگزین خواهند ساخت به قدر کافی مترقی و به قدر کافی ضد امپریالیست هست که بتوان از لطمه وارد آوردن و تخریب این کوره راه ترقی و این هیاهوی ضد امپریالیستی واهمه نکرد.

البته اپورتونیست‌های ما این مسائل را نمی‌فهمند، هنوز از ترقی خواهی نوع امیر افغانی دم می‌زنند، و وضعیت کنونی را نهایت آرمان انقلابی می‌خوانند و در این راه مزورانه اردوگاه سوسیالیسم را به اپورتونیسیم خود می‌آلایند و مشی خود را ملهم از آن جا می‌دانند.

می‌کوشد، و به هر کدام در درجات مختلف کمک می‌رساند و در بی‌طرف نگه داشتن گروه نخست، پیش‌راندن گروه دوم، و استقرار سوسیالیسم در گروه سوم، در محدوده وظایف انترناسیونالیستی خود، یکدم از تلاش باز نمی‌ماند.

اما آیا این چیزی از وظایف ملی احزاب مترقی و کمونیست‌ها در درون مرزهای این کشورها می‌کاهد؟ آیا مسئله نبرد طبقاتی و برعلیه ارتجاع و برای بدست آوردن دموکراسی در کشورهای گروه اول و دوم، می‌تواند صرفاً به خاطر حمایت این‌جا کم‌تر و آن‌جا بیشتر اردوگاه سوسیالیسم از این کشورها تعطیل شود، تحت الشعاع قرار گیرد، از اهمیت آن کاسته شود و یا حتی تغییر تاکتیکی یابد؟ البته اپورتونیست‌ها عملاً می‌گویند: حتی باید به کل متوقف گردد!!!
به نمونه‌هایی رجوع کنیم:

دولت جمهوری عراق، پس از انقلاب ۱۹۵۸، طبیعی است که از صورت مهره بی‌اراده امپریالیست‌ها در منطقه خارج شده است. در این کشور در دوران‌های مختلف و به صورت‌های مختلف، حکومت‌های مترقی ضد امپریالیست بر سر کار بوده است. در حال حاضر، دولت عراق در موضع‌گیری بین‌المللی خود، در نحوه استفاده از آن کرسی که در مجامع بین‌المللی و به‌ویژه در سازمان ملل متحد در اختیار خویش دارد، به‌زیان اسرائیل، به‌زیان آمریکا و به‌زیان آفریقای جنوبی استفاده می‌کند. رأی بین‌المللی عراق رأیی مترقی است و لااقل از این طریق از جنبش‌های آزادی‌بخش و از نبرد جهانی ضد امپریالیستی، حتی اگر این امر یک شیوه تاکتیکی عوام‌فریبانه باشد، دفاع کرده است. دولت عراق با کشورهای اردوگاه سوسیالیسم روابط جدی دوستانه دارد، و با یک رشته پیوندهای اقتصادی، فنی، فرهنگی و حتی نظامی و از جمله قرارداد دوستی و همکاری با کشورهای اردوگاه و با اتحاد جماهیر شوروی، وابسته است. دولت عراق از انقلاب افغانستان حمایت کرده، دارو دسته پول‌پوت را به رسمیت شناخته و در منطقه، ژاندارم امپریالیست‌ها نیست، به آن پایگاه نظامی نمی‌دهد و خاک عراق سرپلی برای جمع‌آوری اطلاعات ضد شوروی نیست، و حتی عراق با آمریکا سال‌هاست در حال قطع رابطه به سر می‌برد. بر همه این‌ها اضافه کنید، اصلاحات اجتماعی تا درجات زیاد عمیق و قابل‌اعتنایی که بوسیله دولت‌های پس از انقلاب ۱۹۵۸ عراق، در کشور به‌انجام رسیده، و در مواردی من جمله اصلاحات ارضی، به حد کلاسیک آن نزدیک می‌شود. به همین دلیل اردوگاه سوسیالیستی، به نسبت این سمت‌گیری‌ها و به نسبت آن پوزیسیون مترقی که عراق در سیمای خارجی خود دارد، و به نسبت کمکی که به جنگ تعیین‌کننده جهانی، برعلیه امپریالیسم می‌نماید، با دولت این کشور برخورد غیر خصمانه دارد، به او کمک می‌رساند، در راه گسترش این دوستی فعالیت می‌نماید و ابایی ندارد که این‌جا و آن‌جا در تبلیغات خود، از این دولت به شکل مثبت یاد نماید.

استالینیسیم، در طول کنگره‌های بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی بر ملا شد، و با تصمیمات این کنگره‌ها از تاریخ زدوده گردید.

از آن پس، دموکراسی در روابط احزاب برادر حکم فرماست و غلط است که گمان کنیم، رابطه احزاب کمونیست با حزب کمونیست اتحاد شوروی رابطه امر و مأمور است و این یا آن حزب کمونیست صرفاً به خاطر گوش به فرمانی، و یا تبعیت چشم و گوش بسته از حزب کمونیست شوروی - آن طور که رهبران حزب توده می‌خواهند و انمود سازند خودشان از آن قماش‌اند - سوگلی محسوب می‌شوند.

در مسائل معاصر کنونی، اردوگاه سوسیالیسم، از انقلابی‌ترین احزاب، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، که قادر باشند مسائل درون مرزی خود را به سود ترقی خواهی و به سود سوسیالیسم به پیش برند، حمایت می‌کند، نه از قدیم‌ترین احزاب کمونیست کشورها.

نمونه کوبا و حمایت بی‌دریغ اتحاد شوروی از کاسترو که پرچمدار يك گروه انقلابی غیر کمونیست بود، به خوبی مبین این موضوع است که در دوران معاصر، برای حل و فصل عقب ماندگی به سود زحمتکشان و به زیان بورژوازی باید تصمیم خود را گرفت و از هر نوع آکروباسی سیاسی غیر انقلابی اجتناب ورزید. سرنوشت رقت‌آور تاریخی حزب کمونیست کوبا، که به وسیله خورده بورژوازی انقلابی کوبا تارومار شد و جای خود را به این‌ها سپرد، از بسیاری جهات برای انقلابیون ایران و به ویژه برای طرفداران کمیته مرکزی حزب توده ایران بسیار آموزنده است. با این که باز هم ذکر نقل قول طویل در این جزوه باعث شرمندگی من است ولی برای نشان دادن تشابهاتی که بین نظریات و پراتیک رهبران حزب کمونیست قدیم کوبا با رهبران حزب توده ایران وجود دارد، و لامحاله این تشابه نظریات، به همسانی سرنوشت خواهد انجامید، و برای نتیجه‌بخش‌تر کردن این صحبت اجازه دهید يك بار دیگر نیز نقل قول نسبتاً طویلی را ذکر کنم:

تاریخچه حزب کمونیست کوبا

سوابق حزب کمونیست کوبا در اوایل بهانه کافی به دست انقلابیون (کاسترو و نهضت انقلابی ۲۶ ژوئیه) داد تا از آن خوششان نیاید و به آن‌ها با بی‌اطمینانی نگاه کنند.

حزب کمونیست کوبا، که یکی از مهم‌ترین و قوی‌ترین احزاب کمونیست آمریکای لاتین بود، اولین حزب کمونیست این قاره بود که در يك کابینه ملی شرکت کرد و آموخت که

این مقوله وجه‌المصالحه قرار دادن اردو گاه سوسیالیستی، به همین جا ختم نمی‌شود؛ در مسائل سازمانی نیز اردو گاه سوسیالیسم، وجه‌المصالحه جاه‌طلبی رهبران حزب توده است.

آن گونه که این ذوات نشان می‌دهند: اردو گاه سوسیالیستی نه تنها دهان ما را در اعتراض به‌مشی رهبران حزب توده ایران می‌بندد، بلکه در تشکیل حزب واقعاً طراز نوین طبقه کارگر نیز جلوی دست ما را می‌گیرد!!

همین تلاش نیز خیانت عظیم دیگری است به اردو گاه سوسیالیسم. این رهبران از پا افتاده، این روشنفکران پیر و پاتال از آن جا که در بین انقلابیون هیچ اعتباری ندارند و در نهایت فلاکت سیاسی به سر می‌برند، بالا جبار زیر چتر حمایت ادعایی انترناسیونال از خود پناه می‌برند، به اعتبار و حیثیت آن جهانی دل خوش می‌شوند، آن را عصای دست خود می‌سازند، و از این طریق به فکر مرعوب کردن دیگران هستند.

«اعتبار و حیثیتی که حزب توده ایران در خانواده بزرگ احزاب برادر از آن برخوردار بوده است، بی‌هوده نیست و آسان به دست نیامده. پلنوم هفدهم به‌مثابه مظهر مرحله تازه‌ای از حیات حزب ما، بار دیگر این مقام والا و گران قدر را در بین احزاب کمونیست و کارگری جهان تحکیم می‌بخشد.» (نامه مردم شماره ۴۸۸، ص ۳).

اما آیا چنین است که این رسوبات گنداب گذشته، که زیر آفتاب تند انقلاب ایران، پوسته پوسته می‌شوند و فرو می‌ریزند، نمایش می‌دهند؟ آیا واقعاً همچنان که یکی از آن‌ها زمانی به من می‌گفت: عزیز دردانه‌های انترناسیونال هستند؟

در این باره واقعیات عام انکارناپذیری، که در مسائل معاصر نمودهای عینی داشته است، خلاف ادعاهای آن‌ها را درباره پشتیبانی بی‌چون و چرای انترناسیونال از هر حزب کمونیستی ثابت می‌کند، و اختصاصاً در مورد رهبران حزب توده ایران معکوس آن را نشان می‌دهد.

روش غیردموکراتیک استالین، و دوران تسلط استالینسم - که حضرات کمیته مرکزی غالباً در رؤیای خوش آن ایام هستند و مسائل را هنوز همان گونه نگریسته و حل و فصل می‌کنند - نه تنها در مسائل انقلاب اکتبر، بل در کل جنبش جهانی، تأثیر مخرب فراوانی داشت.

استالین بر احزاب کمونیست نظارت می‌کرد، برایشان تاکتیک معین می‌نمود و گاه دست به تغییراتی در ترکیب دبیران احزاب کمونیست در جهان می‌زد.

سرمایه‌داری در کوبا خواهد شد، از این جهت کمیته مرکزی حزب، درست در موقعی که تقریباً اعتصاب عمومی به قیام مسلحانه کشیده بود، از کارگران درخواست کرد دست از اعتصاب عمومی بردارند.

اما در مقابل این نظریه، رهبران کارگری ضد کمونیست نظریه‌های دیگر داده‌اند. آن‌ها می‌گویند ما کادو به حزب کمونیست پیشنهاد کرد اگر آن‌ها کوشش کنند تا اعتصاب عمومی را متوقف سازند او حزب کمونیست را قانونی اعلام خواهد کرد و به آن کمک مالی خواهد داد. با تمام این‌ها مدارکی کافی به دست نیامده است تا صحت نظریات دو گانه بالا را ثابت کند.

هنگامی که حکومت «گرائوسان مارتین» به جای حکومت دیکتاتوری «ماکادو» زمام امور کوبا را در دست گرفت، پرداخت مطالبات شرکت‌های آمریکایی را به تعویق انداخت و ۴۵ درصد از نرخ گاز و برق مصرفی کاست و وقتی که شرکت‌های وابسته به این موضوع اعتراض کردند او شرکت برق کوبا را ملی اعلام کرد. گرائو دست به اجرای برنامه‌ای برای تقسیم زمین بین کشاورزان و دادن ۳۳ «اکر» زمین به هر خانواده بی‌زمین زد. او ضمناً با گذراندن تصویب‌نامه‌ای دستور داد دست کم ۵۰ درصد از کارگران هر شرکتی در کوبا، باید کوبایی باشند.

با این وجود و علی‌رغم اقدامات اساسی این دولت و علی‌رغم مخالفت با دولت ایالات متحده، حکومت گرائو با مخالفت کمونیست‌ها روبه‌رو گردید. به طوری که یکی از نویسندگان کمونیست بعدها کوشید تا مطلب را توجیه کند، حزب کمونیست گرفتار پریشانی فکر شده بود و نمی‌دانست چه کسی واقعاً دشمن اوست و «نتوانسته بود و نمی‌دانست حدفاصلی بین اردوی ملی انقلابی از یک طرف و اردوی فتودال سرمایه‌دار ضد انقلابی از طرف دیگر، قائل شود. این موضوع دلیل رویه خصمانه‌ای را که حزب کمونیست در برابر حکومت گرائو اتخاذ کرده بود، روشن می‌کند»

حزب کمونیست مردم را دعوت کرده بود تا علیه حکومت

چه گونه در شرایط گوناگون به حیات خود ادامه دهد. در ضمن این حزب اولین حزب کمونیست این قاره هم بود که از طریق نهضت‌های کارگری و سیاسی به قدرت رسید. این حزب بعد از آن که در سال ۱۹۲۵ در دوره دیکتاتوری «ماکادو» تأسیس شد فعالیت‌های زیرزمینی را آغاز کرد و با وجود این نقشی فعال در فعالیت‌های کارگری، مخصوصاً کارگران شکر و تنباکو و نساجی، بازی کرد. این حزب ضمناً نقش برجسته‌ای در «کنفدراسیون ناسیونال اوپراکوبانا» (سی. ان. او. سی.)، که یک تشکیلات کارگری بود و در سال ۱۹۲۴ توسط آنارشیست‌ها تأسیس شده بود، به عهده گرفت.

حزب کمونیست کوبا سخت با دیکتاتوری «ژراردو ماکادو» مخالف بود و در تحت رهبری آن‌ها «سی. ان. او. سی.» در ۲۰ مارس ۱۹۳۵ یک اعتصاب یک روزه سیاسی علیه ماکادو راه انداخت و بعد از آن هم یک جشن بزرگ اول ماه مه ترتیب داد. گرچه «سی. ان. او. سی.» غیر قانونی بود لیکن در تحت رهبری کمونیست‌ها اعتصابات فراوانی را سازمان داد. کمونیست‌ها ضمناً «سندیکا توناسیونال اوپرودلاینداستریا آزوکاررا» (اس. ان. او. آی. ا.) را، که دومین اتحاد ملی کارگران کوبا بود و همچنین جامعه کشاورزان را تشکیل دادند.

با تمام این‌ها به نظر می‌رسید که نقش حزب کمونیست در فعالیت‌هایی که منجر به سقوط دیکتاتوری ماکادو گردید **دوپهلو و دارای ابهام** بود. جریان به این ترتیب بود که حزب کمونیست در اعتصاب عمومی دیگری که منتهی به سقوط ماکادو شد، خود را کنار کشید. در بحثی که یکی از نویسندگان «اینترناشنال کورسپوندانس»، ارگان کمینترن بین‌المللی در شماره مه سال ۱۹۳۴ این نشریه پیرامون نقش کمونیست‌ها در ساقط کردن ماکادو کرده است، این نقش را با بیان این مطلب تشریح نموده است:

«... حزب کمونیست فکر می‌کرد مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری «ماکادو» منجر به مداخله مستقیم

بعداً در سال ۱۹۴۰ تصویب شد. مدتی از این وقایع نگذشت که کمونیست‌ها بیانیه‌ای منتشر کردند و اعلام داشتند که «باتیستا دیگر مرکز ثقل ارتجاع نیست بلکه مدافع دموکراسی است». بلاس روکا (اسم مستعار فرانسیسکو کالداریو) دبیر کل حزب کمونیست اظهار داشت «وقتی باتیستاراه دموکراسی را انتخاب کرد، حزب هم به او کمک کرد». بالاخره حزب کمونیست کوبا در سیزده سپتامبر سال ۱۹۳۸ برای اولین بار در تاریخ سیزده سالهٔ فعالیتش قانونی اعلام شد...

بلاس روکا بعداً در سال ۱۹۴۰ در جریان اعلام رسمیت قانون اساسی جدید همکاری کمونیست‌ها و باتیستا را به شرح زیر توجیه کرد:

«ما با همکاری با باتیستا و با تجهیز فعالان توده‌های ملی موفق شدیم مجلس مؤسسان مستقل و آزاد مأمور تهیهٔ قانون اساسی را تشکیل دهیم و وضع دانشگاه را عادی کنیم و وسیلهٔ بخشودگی زندانیان سیاسی را فراهم آوریم. ما اقداماتی کردیم که محیطی برخوردار از تضمینات اساسی و آزادی در کشور پدید آورد و انواع فعالیت‌ها، از جمله فعالیت حزب ما و دیگر احزاب و گروه‌های انقلابی را، قانونی ساخت و بدین ترتیب جریان عادی و مسالمت‌آمیز توسعهٔ تمام فعالیت‌های کشوری آغاز شد. سپاس به همکاری ما و پرزیدنت باتیستا. ما امروز بدون مبالغه می‌توانیم اطمینان دهیم که مردم دارای یک قانون اساسی بزرگ مثل قانون اساسی ۱۹۴۰ هستند».

در ژوئیهٔ سال ۱۹۴۰ کمونیست‌ها رسماً از ریاست جمهوری باتیستا حمایت کردند و در ائتلاف سوسیال دموکرات او شریک شدند. کمونیست‌ها خودشان ده نماینده در مجلس نمایندگان و یکصد نفر در شوراهای شهرها در سراسر کوبا انتخاب کردند و در شهر سانتیاگو دو کوبا که دومین شهر بزرگ کشور است و همچنین در ماترانیلو انتخابات ریاست شهرداری را بردند و به پیروزی در هاوانا نزدیک شدند...

وقتی باتیستا به طور غیر منتظره‌ای در سال ۱۹۴۴ در اجرای

گرائو، که از نظر کمونیست‌ها «زمین‌داری بورژوا» بود قیام کنند و از این جهت تا حدودی مسئول و عامل سقوط آن و همچنین روی کار آمدن حکومت دیکتاتوری محافظه کار نظامی بعد از آن بود.

کمونیست‌ها در این مدت کوتاه چند اقدام انقلابی کردند. دهقان‌ها به رهبری کمونیست‌ها در چند نقطه کوبا زمین به دست آورده بودند و برای حفظ زمین‌هایی که نصیبشان شده بود، گارد سرخ تشکیل داده بودند و در یک شورا به نام «ریلنگو ۱۸»، که در کوه‌های ایالت اورینته تشکیل شده بود و تحت نظارت یک کمونیست سیاه پوست کار می‌کرد، اقداماتی برای بالابردن سطح زندگی کارگران و ازدیاد انواع محصولات کشاورزی صورت گرفت. «ریلنگو ۱۸» تا چند ماه بعد از سقوط حکومت گرائو نیز فعالیت داشت.

وقتی که دست چپی‌های غیر کمونیست علیه رژیم «مندای‌تا» که دست‌نشانده باتیستا بود و بعد از گرائو روی کار آمده بود دست به اعتصاب زدند حزب کمونیست اصلاً با آن‌ها همکاری نکرد. «سی. ان. او. سی.» هم با اعتصاب همکاری نکرد تا چند هفته گذشت و وقتی دعوت به اعتصاب عمومی را اجابت کرد و آماده اعتصاب شد که دیگر برای ساقط کردن باتیستا خیلی دیر شده بود. همین‌طور وقتی کمونیست‌ها تصمیم به تبعیت از رویه جبهه ملی کوبا گرفتند زیاد دیر شده بود تا اقدامشان بتواند در مبارزه ضد باتیستا مؤثر افتد. در این هنگام دست‌چپی‌های غیر کمونیست هم از همکاری با آن‌ها امتناع ورزیدند.

در سال ۱۹۳۷ باتیستا محدودیت‌های سیاسی را کاهش داد و به کمونیست‌ها اجازه داده شد که «پارتیدویونیون رولو سیوناریو» (پی. یو. آر.) را در تحت رهبری چند روشنفکر برجسته از جمله «خوان مارینللو» شاعر که بعدها رئیس حزب شد، تشکیل دهند. به علاوه تحت فشار کمونیست‌ها باتیستا تصویب‌نامه‌ای گذراند و طی آن زندانیان سیاسی را بخشود و اجازه داد یک مجلس مؤسسان برای تهیه یک قانون اساسی جدید برای کوبا تشکیل گردد. این قانون اساسی

در منابع نوشته و موجود دلیل شرکت این افراد کمونیست در حکومت باتیستا روشن نیست. نقش کمونیست‌ها همه‌جا و همیشه موضوعی است که اغلب گزارش‌ها و اخبار عادی را نفی می‌کند. زیگز آگ‌ها و پیچ‌وخم‌ها و چرخش‌های سیاسی و فرصت‌طلبی روشن و آشکار آن‌ها در تاریخ فعالیتشان ممکن است حقیقتی را که يك مقام آمریکایی در تاریخ کارکوبا مطرح کرده است به‌نظر تاریک و مبهم جلوه دهد. این آمریکایی می‌گوید:

«نظم و انضباط و قدرت فعالیت رهبران کمونیست، یعنی تمامیت و حقیقتی که رهبران کارگری کوبا به آن عادت نداشتند، باعث جلب احترام کوچک و بزرگ شده بود. البته این موضوع که ایده‌ئولوژی کمونیسم تاچه حد در جامعه کوبا نفوذ کرده بود معلوم نیست اما طرفداری توده‌های کارگر از حزب مذکور به‌گروه کوچکی از کمونیست‌ها امکان داد که به هیئت‌اجرائی يك سندیکا یا يك فدراسیون کارهایی را که باید بکنند، دیکته کنند. کیاست سیاسی رهبران کارگری کمونیست و حمایت بزرگ و کوچک از آن‌ها برای عده معینی از رهبران «شوینیست» پرآرزو باعث آزرده‌گی شده بود»...

طی تمام دوره‌ای که طرفداران کاسترو علیه رژیم باتیستا مشغول جنگ چریکی بودند رویه کمونیست‌ها کاملاً مبهم و دوپهلو بود. در دوره اولی که از طرف کاسترو و طرفدارانش کوشش شد که رژیم باتیستا را سرنگون کنند کمونیست‌ها با کاسترو به‌عنوان يك «عامل توطئه‌چین خیال پرداز بورژوازی» مخالفت کردند. بعد از حمله بی‌فرجام طرفداران کاسترو به قلعه مونکادا، در ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳، «پی. اس. پی.» بیانیه عمومی زیر را منتشر ساخت:

«مارویه‌های توطئه‌گرانه مخصوص دستجات سیاسی بورژوازی را که در حوادث «سانتیاگودو کوبا» و «بایامو» به‌کاربرده شده و يك کوشش ماجراجویانه برای اشغال این دو مرکز نظامی بوده است رد می‌کنیم.

مقررات قانون اساسی از کارکنار رفت کمونیست‌ها از جانشینی که برایش انتخاب شده بود، و بعدها در انتخابات به «گراو سان‌مارتین» باخت، پشتیبانی کردند. با وجود این آن‌ها در انتخابات سه کرسی سنا و نه کرسی مجلس نمایندگان را بردند و «لازاروپنا» رئیس «سی. تی. سی.»، نماینده مجلس شد. این همکاری بین کمونیست‌ها و باتیستا، که در تمام دوره اول فرمانروایی باتیستا ادامه داشت احتمالاً منبع همیشگی اصطکاک بین کمونیست‌ها و طرفداران فیدل کاسترو بود. از نظر فیدل کاسترو و طرفدارانش همواره فقط يك باتیستا وجود داشته است و آن‌هم باتیستاییست که مسئول مرگ هزاران نفر کوبایی و متفق ایالات متحده آمریکا بوده است. کمونیست‌ها در مقابل می‌گویند که دو باتیستا در تاریخ کوبا وجود داشت. یکی باتیستایی که آن‌ها همکاری با او را پذیرفتند و دیگر باتیستایی که طرفداران فیدل کاسترو - که خیلی جوان‌تر از آنند که دوره اول حکومتش را به‌یاد داشته باشند - به خاطر می‌آورند.

حکومت گراو، که بعد از حکومت باتیستا روی کار آمد، کوششی نکرد تا وسیله ناراحتی کمونیست‌ها را، که مخالفتی شدید در داخل نهضت کار با حکومت می‌کردند، فراهم آورد...

هنگامی که باتیستا در سال ۱۹۵۲ کودتا کرد کمونیست‌ها با او مخالفت کردند. باتیستا در سال ۱۹۵۳ حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام کرد و رهبران کمونیست یا دستگیر شدند یا اجباراً ترك وطن کردند. تصویر این دوره مبهم و تاراست. مثلاً بعضی از کمونیست‌ها سر از رژیم جدید باتیستا در آوردند. در میان این افراد «جولیان سوتولونگو» دبیر ایالتی حزب کمونیست در کاماگوی و کاندیدای انتخابات سال ۱۹۵۲ و «ژیلبرتو گالان» و «مرسدس چیرینو» و «مانوئل آلونسو» و «گویی لرموپرزلامی» و کیل دعاوی کمونیست که مشاور وزارت کار باتیستا شد و «آرسنیو گونزالز» و کیل دعاوی کمونیست دیگر که معاون وزارت کار رژیم باتیستا گردید، به چشم می‌خورند.

در اعتصاب عمومی بی فرجام نهم آوریل ۱۹۵۸ دستگاہ رهبری کمونیست‌ها در عین این که با اعتصاب مخالفت نکرد اعلام داشت که نهضت ۲۶ ژوئیه حامیان و پشتیبانان کافی ندارد تا موفق شود. در واقع، این امر به باتیستا، که این اعلامیه را در سراسر کوبا پخش کرد، کمک کرد و وقتی که معلوم شد که اعتصاب به جایی نمی‌رسد پی. اس. پی. کاملاً از آن دست کشید.

روزنامه «یو. اس. ورکر» نظریه کمونیست‌های کوبا را در مورد این اعتصاب به شرح زیر درج کرد:

«کمونیست‌ها حمایتی را که اخیراً نهضت کاسترو از شعار اعتصاب عمومی کرد به عنوان قدمی به سوی متشکل کردن توده‌ها و راهی متفاوت از تکیه بیش از حد به جنگ چریکی، قهرمانانه، ولی غیر قاطع... تلقی کردند.»

طرفداران کاسترو ضمناً به خاطر عدم توجه و استنباط ضرورت وحدت، و نه پراکندگی و تفرقه، در مبارزه‌ای که ممکن بود نبردی مشکل و طولانی علیه یک حکومت استبدادی وحشی باشد، مورد سرزنش قرار گرفتند.

از طرف دیگر نهضت ۲۶ ژوئیه، کمونیست‌ها را محکوم کرد و از این که «بلاس روکا» و «خوان مارینللو» رهبران کمونیست‌ها در هاوانا فارغ از مزاحمت افراد پلیس باتیستا در آرامش زندگی می‌کنند اظهار تعجب نمود.

تا ۲۸ ژوئن ۱۹۵۸ نیز که جنگ چریکی نهضت ۲۶ ژوئیه به حد اعلای رسیده بود کمونیست‌ها هنوز متقاعد نشده بودند که نبرد مسلحانه در کوبا ضروریست و اعلامیه‌ای که کمیته ملی «پی. اس. پی.» در این تاریخ به امضای «بلاس روکا» و «خوان مارینللو» منتشر کرد پیشنهاد یک انتخابات صحیح دموکراتیک را برای برانداختن حکومت باتیستا ارائه داشت. روابط کمونیست‌ها و نهضت ۲۶ ژوئیه در مدت بین اعتصاب عمومی بی فرجام کوبا تا موقع سقوط باتیستا علناً معلوم نشد چه گونه بوده است. بعضی اطلاعات حکایت دارد که بلافاصله بعد از شکست اعتصاب عمومی کوبا کمونیست‌ها در باره

قهرمان بازی شرکت کنندگان در این حوادث، دروغین و نارس است و تحت استنباطات غلط بورژوازی هدایت شده است. ولی از این شدیدتر، فشاری را که دولت به بهانه این حرکت و دریک کوشش مذبحخانه برای آرام کردن مردم و به خاطر ترس از مردم و اعتراض احتمالی و شورش آنها وارد می کند، رد و محکوم می کنیم.

تمام مردم می دانند که چه کسی نقشه حمله به ساخلوهای نظامی را کشید و آن را به راه انداخت و هدایت کرد و می دانند که کمونیست ها هیچ دخالتی در آن نداشته اند. سیاست «پی. اس. پی.» و نهضت مردم مبارزه با حکومت ظلم و ستم باتیستا و پرده برداشتن از روی فعالیت های ماجراجویانه و توطئه گرانه بورژوازی مخالف دولت که کارشان به ضرر مردم است، بوده است. «پی. اس. پی.» لزوم تشکیل یک جبهه متحد از توده ها را در مقابل دولت برای پیدا کردن یک راه دموکراتیک به منظور رهانیدن کوبا از شر وضعیت موجود، اعاده قانون اساسی سال ۱۹۴۰، تأمین آزادی های مدنی، انجام انتخابات عمومی، تأسیس یک دولت مبتنی بر جبهه ناسیونال دموکرات با برنامه استقلال ملی، صلح، دموکراسی، اصلاحات ارضی که منتج به دادن زمین مجانی به دهاقین خواهد شد و تقاضاهای کارگران را بر خواهد آورد، پیشنهاد می کند... «پی. اس. پی.» مبارزه خود را بر روی فعالیت توده ها و مبارزه توده ها مبتنی می کند و توطئه چینی ماجراجویانه را مغایر مبارزه توده ها و مخالف راه حل دموکراتیکی که مردم خواهان آنند تلقی می نماید.»

تا ماه مه ۱۹۵۸ نیز کمونیست ها در عین این که اذعان داشتند که نهضت ۲۶ ژوئیه یکی از مبارزه جوتترین و مترقی ترین گروه های غیر کمونیست مخالف دولت است مع الوصف از آن به عنوان گروهی که روی فعالیت های تروریستی و کودتاهای توطئه گرانه برای سقوط باتیستا حساب می کرد یاد می کردند.

۲۶ ژوئیه با نظر خصمانه و بدی به کمونیست‌ها می‌نگریستند.
(کوبا، کاسترو، انقلاب منوچهر کمالی‌طه، نقل به اختصار
از صفحات ۳۴۰ الی ۳۵۱)

بفرمائید رونوشت برابر اصل! همکاری زیرجلی با دیکتاتوری ماکادو و با
باتیستا در دوران نخستین زمامداری‌اش، (قوام‌السلطنه و شاه خودمان) و مبارزه
تا سرنگونی برعلیه حکومت ملی «گراثو» (مصدق) درست با همان توجیهی که
رهبران حزب توده در پلنوم چهارم بدان متوسل شده‌اند، که:

«رهبران حزب ما تفاوت اساسی را که بین دو قشر مهم
بورژوازی در کشورهای نظیر ایران وجود دارد، از نظر
دور داشت و در عمل نتوانست قشره کمپرادور بورژوازی
را از بورژوازی ملی تشخیص دهد». (از اسناد پلنوم چهارم
حزب توده ایران)

و همکاری سیاسی مستقیم و غیرمستقیم با باتیستای فاشیست در دوران دوم
حکومتش، و مقاله‌نویسی و تراکت پراکنی به‌زیان نیروهای انقلابی مسلح که
برعلیه دیکتاتوری می‌جنگیدند و سرانجام نیز چسباندن خود به انقلابیون، و شعار
دادن درباره ضرورت مبارزه مسلحانه بدون این که حتی بتوانند تصویر يك اسلحه
را نیز به دست افراد خود برسانند، آن هم فقط چند روز مانده به انقلاب! بله
شبهات‌ها، نه تنها درمشی کلی، بلکه حتی در به‌کارگیری واژه‌های سیاسی و نحوه
توجیهات بعدی، حیرت‌انگیز است. و این به هیچ روی مایه تعجب نیست:
اپورتونیست‌ها در همه جا و در طول تاریخ یکسان عمل کرده‌اند و از توده‌ها و از
تاریخ، دیر یا زود، یکسان پاسخ گرفته و می‌گیرند.

باری، حاشیه طویلی بود. اما بی‌ربط نبود. می‌خواستم بگویم که نهضت
انقلابی ۲۶ ژوئیه، به وسیله اردوگاه سوسیالیسم به‌زیان حزب کمونیست قدیم
کوبا مورد حمایت قرار گرفت و این حمایت تا بدان جا ادامه یافت که حزب
کمونیست قدیم کوبا در داخل انقلابیون تحلیل رفت و از آن جز خاطرهای باقی
نماند.

اگر بخواهیم نمونه دیگری ذکر کنیم، می‌توان به‌نبرد بین دو جناح در
حزب دموکراتیک خلق افغانستان اشاره کرد که به خوبی نشان داد: نه آن جناحی
که زودتر به قدرت رسید، بلکه آن جناحی مجدانه و به‌طور کامل از طرف اردوگاه
سوسیالیستی تقویت شد، که مشی انقلابی بی‌ترلزتری در حفظ و گسترش انقلاب،
به سود زحمتکشان افغانستان اختیار کرد.

مسلم است که تعیین تکلیف «بلاس روکا»ها و «خوان مارینللو»ها و

همکاری با نهضت ۲۶ ژوئیه با طرفداران کاسترو مشغول مذاکره شدند...

قبلاً در یکی از روزهای ژوئیه «کارلوس رافائل رودریگوز» یکی از رهبران برجسته کمونیست برای مذاکره با کاسترو و ظاهراً به طور غیر رسمی به کوهستان‌های «سیئراماسترا» رفت، در ماه سپتامبر یکی دیگر از رهبران کمونیست به نام «لوئیز مارس مارتین» که ظاهراً يك نماینده رسمی حزب کمونیست بود به «سیئراماسترا» رفت. چه چیزهایی آن جا گذشت هنوز افشا نشده است. لیکن «ماس مارتین» در مرکز کار کاسترو با وی ماند تا باتیستا سقوط کرد. رودریگوز نیز تا سقوط باتیستا نزد طرفداران کاسترو در یکی دیگر از مراکز جنگ چریکی ماند. طبق اظهار خود کمونیست‌ها توافق دقیقی بین این دو نفر و طرفداران کاسترو حاصل نشد ولی با توجه به حوادث بعدی اولین سال انقلاب این روشن شده است که طرفین، اختلافات خود را حل نکردند بلکه هر دو مشكوك و دشمن ماندند.

کنرادوبکر، يك رهبر کارگری که در انتخابات کارگری از يك رقیب تحت نفوذ کمونیست‌ها برده بود این شخص قبلاً چندین ماه قبل از پایان جنگ چریکی در کوهستان‌ها علیه باتیستا جنگیده بود در مصاحبه‌ای که «آر. هارت فیلیپس» با وی به عمل آورد و در نیویورک تایمز ۳۱ مه ۱۹۵۹ منتشر ساخت چنین گفت:

«کمونیست‌ها هیچ وقت طی دو سال جنگ با باتیستا نه به نهضت ۲۶ ژوئیه کمک کردند و نه با آن همکاری نمودند...»

«کمونیست‌ها هرگز به نهضت ۲۶ ژوئیه کمک نکردند مگر از روز ۲۶ دسامبر ۱۹۵۸ یعنی ۵ روز قبل از سقوط باتیستا.»

از این جهت با توجه به تاریخ حزب کمونیست کوبا - یعنی همکاری نزدیک آن‌ها با باتیستا در دوره اول حکومتش و بعداً رویه خصمانه و یا لاقبل بی تفاوت آن‌ها نسبت به نبرد چریکی - تعجب آور نیست که می‌بینیم رهبران انقلابی نهضت

جهان صورت می گیرد، يك مبارزه ایده‌ئولوژیک جهانی است و به محدودۀ نبردهای درون حزبی و سازمانی بر سر استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست در مسائل ملی وارد نمی‌شود.

اما حتی این قاعدۀ کلی، در ایران يك استثناء کامل است. همه می‌دانیم که تمامی اپوزیسیون چپ ایران، که در مقابل حزب توده ایران صف کشیده‌اند، در مراحلی از رشد خود، یا مشی مائوئیستی داشته‌اند و یا آشکارا خود را مائوئیست می‌نامیده‌اند و يك دورۀ کامل شوروی ستیزی را یا طی کرده‌اند و یا هنوز بدان مشغولند. اما هیچ کس در هیچ کجا نمی‌تواند نشانه‌ای بیابد که اردو گاه سوسیالیسم در برابر نیروهای چپ در حال نبرد سیاسی با حزب توده ایران، موضع‌گیری کرده باشد و از طریق رادیو و یا اسناد و مطبوعات حزبی، آن‌ها را مورد حمله قرار داده باشد.

انترناسیونال، به درستی وجود گروه‌بندی‌های مختلف چپ در ایران را معلول نبرد ایده‌ئولوژیک درون مرزی می‌داند، به آن دخالتی نمی‌کند و با صبر و حوصله منتظر زایمان طبیعی این برخوردهاست.

هرگز در ۱۵ سال گذشته حتی يك گفتار که مبنی بر سمت‌گیری مخالف باشد، نه درباره چریک‌ها و نه درباره پیکاری‌ها، راه کارگری‌ها و دیگران و این روزها نه درباره مجاهدین و نه درباره هیچ کس دیگر از رادیو مسکو پخش نشده است که ضمن آن، به سود حزب توده و بر علیه این اپوزیسیون‌های ضد حزب توده، مطلبی گفته شده باشد. و بدین طریق از نوشتن مقالات و اشاراتی بر ضد سازمان‌های مارکسیستی موازی ایران که در مقابل حزب توده صف‌آرایی کرده‌اند، در ادبیات اردو گاه سوسیالیستی مطلقاً نشانه‌ای یافت نمی‌شود.

اما نشانه‌های معکوس فراوانی در حال رخ‌دادن است. چند ماهی است که نه در مطبوعات و نه در رادیوهای اردو گاه سوسیالیسم، ردپایی از حزب توده دیده نمی‌شود، از آن‌ها نامی نمی‌برند و از مقالاتشان نقل قول نمی‌کنند.

تفاوت‌های آشکار بین مشی انترناسیونالیستی و مشی سوسیالیست‌رهنمای رهبران حزب توده، از جمله درباره مسئله گروگان‌ها و به‌ویژه درباره جنگ ایران و عراق هر روز بیش‌تر پدیدار می‌شود و انتقاداتی بر نقطه‌نظرهای رهبران حزب توده درباره مسائل داخلی ایران، این‌جا و آن‌جا در برخی از نشریات اردو گاه دیده می‌شود. از طرف دیگر ارزیابی انقلاب ایران به وسیله اردو گاه سوسیالیسم، به آن بهای جدیدی می‌دهد که از جمله در تفسیر اخیر مفسر تلویزیون مسکو منعکس گردیده است. این ارزیابی‌ها با نقطه‌نظرهای حزب توده ایران به کلی متفاوت است. می‌توان بر روی این جملات رفیق برژنف در باره جنگ ایران و عراق

«حفیظ‌الهامین» های خودمان، بردوش خودمان است. این امر اگر بایستی به صورت درست انجام پذیرد، فقط همانا از طریق جنگ در دو جبههٔ پراتیک انقلابی و نبرد ایده‌ئولوژیکی درون مرزی با آنان میسر است. نمی‌توان منتظر بود که «اردو گاه سوسیالیسم» برای ما اعلامیه صادر کند و رسماً از حمایت حزب تودهٔ ایران، دست بردارد. چنین رویدادی نه‌ممکن و نه‌صحیح است. زیرا نبرد سیاسی - ایده‌ئولوژیک که منجر به بلوغ سیاسی - ایده‌ئولوژیک طبیعی جامعه می‌شود و در طول آن رهبران نخبهٔ مورد نیاز هر جنبشی زاده می‌شوند از وظایف حتمی ملی است و دخالت در آن از طرف اردو گاه، پس از استالین، به درستی متروک شده است. با این همه، آیا هیچ نشانهٔ عینی از بی‌توجهی اردو گاه سوسیالیسم به سرنوشت رهبران حزب تودهٔ ایران موجود نیست؟ چرا. اردو گاه سوسیالیسم در مورد ایران از یک استثنا پیروی می‌کند که اگر خوب دقت کنیم، بسی چیزها به ما می‌آموزد.

اردو گاه سوسیالیسم، در همه‌جای جهان، در مقابل احزاب کمونیست موازی مائوئیستی و غیر مائوئیستی، موضع‌گیری می‌کند و از طریق نشریات و ارگان‌ها و از طریق رادیو و تلویزیون، با انحرافی شمردن سایر جریان‌های چپ، در هر کشوری فقط از یک حزب کمونیست که آزمون تاریخی، انقلابی خود را داده باشد و از طرف پرولتاریای آن کشور نیز حمایت شود، پشتیبانی می‌نماید.

«این واحدهای جدید التأسیس مائوئیستی در خارج از جمهوری خلق چین برای این که بتوانند تعداد زیادی از کارگران آن کشورها را به سوی خود جلب کنند، اسامی «کمونیست» و «مارکسیست - لنینیست» را برای خود برگزیدند.

یکی از اولین سازمان‌های مائوئیست در اروپا به اصطلاح «حزب کمونیست بلژیک»، «حزب کمونیست مارکسیست بومی - هلند» و «حزب مارکسیست، لنینیست - اتریش» و نظایر آن می‌باشد. این احزاب فعالیت‌های خود را با مبارزهٔ تبلیغاتی گسترده بر له عقاید مائوتسه تنگ آغاز کردند.» (طبیعت ضد مارکسیستی مائوئیسم، نیکولا تراندافیلوف، ص ۴۴)

اردو گاه سوسیالیسم، به‌طور واضح سیاست‌های مخرب ضد مارکسیستی یک رشته از احزاب ظاهراً مارکسیست را در هند، ایتالیا، فرانسه، پرتغال، اسرائیل شیلی و در سراسر جهان مورد انتقاد قرار داده، برخی وابستگی‌های آنها را برملا می‌سازد.

این امر البته هنگامی که در چهارچوب مبارزه با انحراف مائوئیستی در

از سوی دیگر، گرچه رهبران حزب توده ایران با سوءاستفاده از روابط دیپلماتیک احزاب برادر، با سوءاستفاده از پیام‌های تبریک و سالگرد و غیره می‌خواهند خود را مورد تأیید و پشتیبانی در بست اردوگاه سوسیالیستی قلمداد نمایند، اما واقعیت‌های انکارناپذیر دیگری حکایت دارد که اترناسیونال نیز صبورانه در انتظار تولد حزب کمونیست و حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است و در این راه با عدم برخورد با سایر جریان‌های چپ، در واقع حزب توده ایران را در عرصه مبارزه با رقبایش تنها گذارده است و مسلم این است که در ایران نیز مثل این همه نمونه‌های دیگر معاصر، هر جریان انقلابی که عیناً بتواند، بر ارتجاع و ضدانقلاب غلبه کند و کشور را در مسیر رشد سوسیالیستی و ترقی خواهی معاصر قرار دهد، آن جریان انقلابی، صرف‌نظر از این که کمونیست باشد یا صرفاً انقلابی و دموکرات، از حمایت بی‌دریغ کشورهای ترقی‌خواه و اردوگاه سوسیالیسم برخوردار خواهد شد و چنین حمایتی به هیچ وجه موکول به پذیرش رهبران حزب توده در حاکمیت بعدی نبوده، حتی هیچ کس در جهان نه می‌تواند و نه می‌خواهد که مانع حساب پس‌کشی بعدی از این ورشکستگان سیاسی به تقصیر بشود.

نیز بیش‌تر تأمل کرد و جدی‌تر اندیشید:

«اتحاد جماهیر شوروی قاطعانه طرفدار حل و فصل مسالمت آمیز این اختلاف است. ما هرگونه تشبثی را برای به تأخیر انداختن امر صلح بین دو کشور و همچنین نفت پاشیدن بر آتش جنگ را به هر طریق و از جانب هر کس که انجام گیرد، به شدت محکوم می‌کنیم.» (از نطق لئونید برژنف در ضیافت شام بانوگانندی، در بازدید اخیر از هندوستان)

بدنامی روزافزون رهبران حزب توده ایران، سعی کاذبانه و از روی فرصت‌طلبی آن‌ها، در چسباندن خود به اردو گاه و به‌ویژه به اتحاد جماهیر شوروی، زیان‌های قابل توجهی به‌همه جبهه سوسیالیسم در ایران وارد می‌آورد. تاریخچه مملو از اشتباه و ضربات جبران‌ناپذیر تاریخی که مردم ما از عمل کرد رهبران حزب توده دیده‌اند، به‌مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و لیبرال‌ها فرصت می‌دهد تا با استفاده از نفرت مردم در همه سطوح سیاسی و غیر سیاسی از حزب توده ایران، به‌سم‌پاشی بر علیه اردو گاه پرداخته، به‌ویژه شوروی ستیزی مودیانه و آشکاری را زیر شعار مدافعان رهبران خائن حزب توده سروسامان دهند. و متأسفانه هیاهوی غیر واقعی جاه‌طلبان حزب توده، برای بستن خود به حمایت اتحاد شوروی نیز به موفقیت‌های آنان کمک می‌رساند. در حال حاضر این امر به واقعیت قابل‌لمسی تبدیل شده است.

دبیر اول حزب توده ایران، در دومین جلسه مناظره تلویزیونی با بهشتی و دیگران، در مقابل کوشش رهبر حزب حاکم که سعی در چسباندن رهبران حزب توده ایران به کرملین داشت، به‌جای مقابله منطقی و جدی، فقط غش و ریسه‌می‌رفت! (می‌توانید به‌نوار رجوع کنید)

جمع‌بندی کنیم: وظایف انترناسیونالیستی و وظایف ملی، دو جریان متفاوت و دورود خروشان هستند، که سرانجام به‌دریای واحدی، به‌دریای سوسیالیسم می‌پیوندند. این دو رودخانه گرچه در یک جهت روانند و گرچه در پیچ‌وخم‌های مسیر گاه کاملاً در کنار هم و مماس به‌هم، و گاه با قوس‌های عظیمی از یکدیگر دور می‌شوند، اما هیچ‌گاه باهم تداخل پیدا نمی‌کنند و هرگز نمی‌توانند به‌منبع دیگری وارد گردند. هر کس و یا هر سازمان سیاسی، که وظایف ملی مبارزه درون‌مرزی خود را به‌خصوص در شرایط معاصر که سوسیالیسم قدرتمند در حال تعرض است، به‌بهانه توجه به‌مشی انترناسیونال و با برداشت غلط عوام‌فریبانه از آن، و برای استفاده از آن به‌عنوان پرده‌سازی برپاسیفیسم خود، طفره برود، آن شخص و آن جریان درست به‌انترناسیونال و به‌انقلاب پرولتری خیانت می‌کند.

از نویسنده همین جزوه:

۱. عمده‌ترین پرسش‌ها
(نخستین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۲. چه کرده‌اند و چرا؟
(دومین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۳. آیا حزب توده ایران حزب طرازنویین طبقه کارگر ایران می‌تواند باشد؟
(سومین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۴. اپورتونیزم واقعاً موجود
(چهارمین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۵. مارکسیست‌هایی از نوع خودشان
(پنجمین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۶. شیور آشوب در انقلاب
(ششمین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)
۷. هفدهمین پرده نمایش
(هفتمین خطاب به‌سومین کنگره حزب توده ایران)

